



در قرآن، روایات، تاریخ و فرهنگ

علیرضا ملاحسنی

موضوع:

علوم قرآنی: ۱۷۰ (قرآن: ۲۹۷)

گروه مخاطب:

- تخصصی (طلاب و دانشجویان)

- عمومی

شماره انتشار کتاب (چاپ اول): ۲۰۸۷

مسلسل انتشار (چاپ اول و باز چاپ): ۵۱۶۲

ملاحسنی، علیرضا، ۱۳۴۲ -

چشم زخم: در قرآن، روایات، تاریخ و فرهنگ / علیرضا ملاحسنی. - قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۹۰.

[۲۹۲] ص. - (مؤسسه بوستان کتاب: ۲۰۸۷) (قرآن: ۲۹۷، علوم قرآنی: ۱۷۰)

ISBN 978-964-09-0995-9 - ۵۰۰۰ تومان

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Alireza Mollahasani. Cheshm-Zakhm In Quran, quotations, history and culture

culture

کتابنامه: ص. [۲۶۷] - ۲۷۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.

نمابه.

۱. چشم زخم - جنبه‌های مذهبی - اسلام. ۲. چشم زخم - احادیث. ۳. چشم زخم - فرهنگ عامه. الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. مؤسسه بوستان کتاب. ب. عنوان.

۲۹۷:۷۹

BP ۲۷۲ / ۸ / ج ۵ م ۷

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۶۵۲۲۷۵

۱۳۹۰

چشم زخم

در قرآن، روایات، تاریخ و فرهنگ

علیرضا ملاحسنی

بوستان کتاب
۱۳۹۰

بوستان کتاب

چشم زخم

در قرآن، روایات، تاریخ و فرهنگ

● نویسنده: علیرضا ملاحسنی

● ناشر: مؤسسه بوستان کتاب

(مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

● لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه مؤسسه بوستان کتاب

● نویت چاپ: اول / ۱۳۹۰ ● شمارگان: ۱۱۰۰ ● بها: ۵۰۰۰ تومان

printed in the Islamic Republic of Iran

- ❖ دفتر مرکزی: قم، خ شهدا (صفائیه)، ص پ ۹۱۷ / ۳۷۱۸۵، تلفن: ۷۷۴۲۱۵۵-۷ نمایر: ۷۷۴۲۱۵۴ تلفن پخش: ۷۷۴۲۴۲۶
- ❖ فروشگاه مرکزی: قم، چهارراه شهدا (عرضه ۱۲۰۰۰ عنوان کتاب با همکاری ۱۷۰ ناشر)
- ❖ فروشگاه شماره ۲: تهران، میدان فلسطین، خ طوس، کوچه نیریز، پلاک ۳۰، تلفن: ۸۹۵۶۹۲۲ - ۰۹۳۹۵۹۹۲۰۸۹
- ❖ فروشگاه شماره ۳: مشهد، چهارراه خسروی، مجتمع یاس، جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی، تلفن: ۲۲۳۳۶۷۲
- ❖ فروشگاه شماره ۴: اصفهان، چهار راه کرمانی، جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان، تلفن: ۲۲۲۰۳۷۰
- ❖ فروشگاه شماره ۵: اصفهان، میدان انقلاب، جنب سینما ساحل، تلفن: ۲۲۲۱۷۱۲
- ❖ فروشگاه شماره ۶ (ویژه جوانان): قم، ابتدای خیابان شهدا، تلفن ۷۸۳۷۱۰۲
- ❖ پخش پکتا (پخش کتب اسلامی و انسانی)، تهران، خ حافظ، نرسیده به چهار راه کالج، نیش کوچه بامشاد، تلفن: ۸۸۹۴۰۳۰۳

پست الکترونیک مؤسسه: [E-mail:info@bustaneketab.com](mailto:info@bustaneketab.com)

جدیدترین آثار مؤسسه و آشنایی بیشتر با آن در وب سایت: <http://www.bustaneketab.com>

با قدردانی از همکاری که در تولید این اثر نقش داشته‌اند:

● اعضای شورای بررسی آثار ● دبیر شورای کتاب: جواد آهنگر ● سرپرستار: ابوالفضل طریقه‌دار ● ویراستار: مهدی حلیلیان ● چکیده عربی: خلیل المصامی ● چکیده انگلیسی: یحیی داوری ● فیبا: مصطفی محفوظی ● مسئول واحد حروف‌نگاری: احمد مؤتمنی ● حروف‌نگار: غریزه همتی ● اصلاحات حروف‌نگاری: مهدیه قرباندوست و منا جمیل‌پور ● صفحه‌آرایی: غریزه همتی و احمد مؤتمنی ● کارشناس و کنترل نمونه‌خوانی: محمدجواد مصطفوی ● نمونه‌خوانی: مرتضی عرافی و ابوالفضل سلیمانی ● بازخوانی نهایی متن: حامد طاهری‌نیا ● نظارت و کنترل آماده‌سازی ولی قریانی ● کنترل فنی صفحه‌آرایی: سیدرضا موسوی‌منتر ● کارشناس طراحی و گرافیک: مسعود سبحانی ● طراح جلد: حسن میرزایی ● مدیر تولید: عبدالهادی اشرفی ● اداره آماده‌سازی: حمید رضا تیموری ● اداره چاپخانه: محید مهدوی و سایر همکاران لیتوگرافی، چاپ و صحافی.

رئیس مؤسسه
اسماعیل اسماعیلی

تقدیر و تشکر

سپاس بی‌شمار، خداوند مهربان را، که توفیق انجام این نوشتار را عنایت فرمود. آنچه پیش رو دارید، ثمره مطالعات و تحقیقاتی است که با راهنمایی‌های اساتید بزرگوار جناب مستطاب حجة الاسلام و المسلمین دکتر محمد فاکر میبدی و جناب مستطاب حجة الاسلام و المسلمین دکتر سید کمال حسینی و فاضل ارجمند مجید ملامحمدی - دامت برکاتهم - به بار نشسته است.

فهرست مطالب

۱۷	چکیده
۱۹	مقدمه
۲۲	انسان، ترکیبی از روح و جسم
۲۸	تأثیر متقابل روح و بدن از نظر فلاسفه
۲۸	الف - تأثیر روح بر بدن
۲۸	۱. حرکت ارادی
۲۸	۲. تأثیر نفسانیات و انفعالات در بدن
۲۹	۳. تأثیر اندیشه
۲۹	۴. تأثیر روح قوی بر جسم دیگران
۳۰	ب - تأثیر بدن بر روح
۳۰	۱. تأثیر غدد بر حالات روحی
۳۰	۲. تأثیر تفاوت‌های فیزیکی اندام در حالات روحی
۳۱	۳. رفتار بدنی و تکوّن خصلت‌ها
۳۱	۴. بازتاب خوردنی‌ها بر حالات روحی
۳۲	روح و نفس

۳۵ اهمیت چشم
۳۸ ارتباط روح و چشم
۴۰ حقیقت چشم زخم
۴۱ مدعیان حقیقت چشم زخم
۴۱ منکران حقیقت چشم زخم
۴۲ ادله اثبات حقیقت چشم زخم

بخش اول

چشم زخم از نگاه آیات، روایات و دانشمندان

۴۷ فصل اول: چشم زخم در آیات
۴۷ ۱. آیه: ﴿وَإِنْ يَكَادُ﴾
۴۸ اسباب نزول و مفاد آیه شریفه
۴۹ قول اول: کنایه از حسادت دشمنان پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۵۱ قول دوم: کنایه از حسادت دشمنان ولایت علی <small>علیه السلام</small>
۵۲ قول سوم: چشم زخم
۵۴ ۲. آیه ورود به مصر از ابواب متفرقه
۵۴ فلسفه سفارش یعقوب <small>علیه السلام</small> به فرزندان در کیفیت ورود به مصر؟
۵۵ اقوال مختلف درباره فلسفه سفارش یعقوب <small>علیه السلام</small> به فرزندان
۵۵ قول اول: چشم زخم
۵۶ قول دوم: حسد حسودان
۵۷ قول سوم: یافتن یوسف <small>علیه السلام</small>
۶۰ ۳. آیه شرّ حاسد
۶۰ مفهوم شناسی شر

۶۲	تفسیر حسد حاسد.....
۶۲	قول اول: سحر افسون‌گران.....
۶۳	قول دوم: چشم زخم حسودان.....
۶۴	قول سوم: هر نوع حسد حسودان.....
۶۶	فصل دوم: چشم زخم در روایات.....
۶۶	دسته اول: روایات حق بودن چشم زخم.....
۶۹	دسته دوم: روایات وقوع چشم زخم.....
۶۹	دسته سوم: روایات درمان چشم زخم.....
۷۰	دسته چهارم: روایات تعرید.....
۷۳	فصل سوم: چشم زخم از منظر علم، عقل و شعر.....
۷۹	فصل چهارم: نمونه‌های چشم زخم در تاریخ و فرهنگ‌ها.....
۷۹	نمونه‌هایی از تاریخ و فرهنگ‌ها.....
۷۹	۱. کور کردن شتران.....
۸۰	۲. شورچشمان در صدر اسلام.....
۸۰	۳. مهارت شورچشمان جاهلیت.....
۸۱	۴. قصه سهل بن حنیف.....
۸۱	۵. شجاعت محمد حنفیه.....

بخش دوم

ریشه‌ها و رابطه چشم زخم با قضا و قدر، سحر و خرافات

۸۷	فصل اول: ریشه‌های چشم زخم.....
۸۸	نقش تلقین در چشم زخم.....
۸۹	تأثیر تلقین، از طرف خود یا دیگران.....

۹۰	اقسام تلقین
۹۱	۱. تلقین علمی یا قولی
۹۲	۲. تلقین فعلی یا عملی
۹۲	۳. تلقین مثبت
۹۴	۴. تلقین منفی
۹۶	نقش حسد در چشم زخم
۹۷	بازشناسی مفهوم حسد در سیر نزول آیات قرآن
۹۹	تفاوت حسد با غبطه
۱۰۰	آثار و زیان حسد
۱۰۲	فرایند زیان‌های حسد
۱۰۲	الف - زیان‌های فردی حسد
۱۰۲	۱. زیان حسد در مرحله نخست به خود حسود می‌رسد
۱۰۴	۲. حسد منشأ و ریشه چشم‌زخم
۱۰۸	۳. حسد مانع شناخت حق
۱۰۸	۴. حسد عامل تنهایی انسان
۱۰۹	۵. حسد مانع رشد و تکامل
۱۰۹	۶. حسد پیوسته خود حسود را می‌آزارد
۱۱۰	۷. حسد آفات اعمال خیر و عبادت‌ها
۱۱۱	۸. حسد نفرت همگان را به دنبال دارد
۱۱۱	ب - زیان‌های اجتماعی حسد
۱۱۱	۱. جلوگیری از پیش‌رفت جامعه
۱۱۲	۲. حسد عامل از بین بردن حس همکاری
۱۱۳	۳. حسد، اختلال در امنیت را در پی دارد

۱۱۳	۴. حسد مانع خوبی‌های خوبان
۱۱۴	پیشینه و نقش حسد در دوره جاهلیت
۱۱۵	توارث حسد
۱۱۶	موافقت و مخالفت محیط
۱۱۶	۱. هاشم و عبدالشمس
۱۱۷	۲. عبدالمطلب و حرب
۱۱۷	۳. محمد ﷺ و ابوسفیان
۱۱۷	۴. علی علیه السلام و معاویه
۱۱۷	۵. حسین علیه السلام و یزید
۱۱۸	بهداشت از حسد
۱۱۹	دستورهای بهداشتی
۱۱۹	۱. عمل خیر
۱۱۹	۲. کنترل توقعات از دیگران
۱۲۰	۳. عفو و گذشت
۱۲۰	درمان حسد
۱۲۳	۱. پیراستن و آراستن
۱۲۴	۲. زمینه جلب رضای خدا
۱۲۵	۳. اصالة الصَّحَّة
۱۲۶	۴. حرارت ایمان
۱۲۶	۵. نصیح و خیرخواهی
۱۳۰	فصل دوم: رابطه چشم زخم و قضا و قدر
۱۳۰	مفهوم‌شناسی قضا و قدر
۱۳۱	پاسخ و دفع شبهه

۱۳۵	فصل سوم: رابطه چشم زخم با سحر
۱۳۶	توانایی‌های انسان
۱۳۹	اقسام سحر
۱۴۰	چشم زخم از مصادیق سحر
۱۴۱	حقیقت فال‌گیری (طالع‌بینی)، شعبده (چشم‌بندی)
۱۴۲	فال بینی، از نظر روان‌شناسی و دو نکته آن
۱۴۳	انسان، موجودی فقیر و نیازمند
۱۴۴	سوءاستفاده ابلیس از ضعف انسان
۱۴۶	تطیر و بدیمن‌انگاری در قرآن
۱۴۷	پیشینه تطیر و شوم‌انگاری
۱۴۸	نادرستی بدیمن‌انگاری
۱۵۰	عوامل تطیر
۱۵۰	نگاه ساده‌دلان به تطیر
۱۵۱	ابزار فال‌بینی
۱۵۲	شعبده یا چشم‌بندی
۱۵۳	تأثیر سحر
۱۵۵	فصل چهارم: رابطه چشم زخم با خرافات
۱۵۵	مفهوم خرافه
۱۵۶	علل پیدایی و روآوری به خرافه
۱۵۷	۱. افراط و تفریط معرفتی
۱۵۸	۲. ضعف رویکرد علمی
۱۵۹	۳. تأمین پشتیبان‌هایی در خارج از وجود خویش
۱۵۹	۴. خواست اربابان فرهنگ و سیاست

۱۶۰	ریشه‌های اجتماعی و روان‌شناختی خرافه
۱۶۶	گذری بر نگرش ادیان الهی به خرافه
۱۶۶	الف - نگاه تورات به خرافات
۱۶۷	ب - نگاه مسیحیت به خرافات
۱۶۹	ج - نگاه اسلام به خرافات
۱۷۰	نفی ساعات نحس
۱۷۰	مبارزه حضرت سلیمان با خرافات
۱۷۱	تأثیر باور به شورچشمی در عقاید خرافی
۱۷۲	تخم مرغ شکستن
۱۷۳	اسفند دود کردن
۱۷۴	اسفندگردانی
۱۷۵	خواصّ طبی اسفند
۱۷۶	خال‌گذاری
۱۷۷	اوراد اسفند
۱۷۸	اسفند در بیان روایات
۱۷۹	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بخش سوم:

آثار و راه‌کارهای مقابله و درمان چشم‌زخم

۱۸۳	فصل اول: آثار چشم‌زخم
۱۸۳	چگونه انسان چشم می‌خورد؟
۱۸۴	ماهیت تأثیرات چشم‌زخم
۱۸۵	آثار نفسانی و روانی چشم‌زخم

۱۸۶ آثار مادّی چشم زخم
۱۸۷ هینوتیزم
۱۸۸ تاریخچه هینوتیزم
۱۹۲ ریاضت چیست؟
۱۹۳ پیروزی در دو جبهه
۱۹۵ نقش تمرین در مسائل اخلاقی
۱۹۹ تفاوت بین ریاضت مرتاضین هندی و عرفای ما
۲۰۲ قتل از پی آمدهای چشم زخم
۲۰۳ فصل دوم: راه کارهای مقابله و درمان چشم زخم
۲۰۳ درمان چشم زخم
۲۰۳ نقش استعاده در مصونیت از چشم زخم
۲۰۵ استعاده در قرآن
۲۰۶ استعاده در احادیث
۲۰۷ موارد استعاده به خدا
۲۱۱ توکل بر خدا، عامل مصونیت از چشم زخم
۲۱۱ واژه شناسی و مفهوم شناسی توکل
۲۱۳ نقش توکل در مصونیت از چشم زخم
۲۱۵ آثار و نتیجه توکل به خدا
۲۱۵ ۱. آرامش و اطمینان قلبی
۲۱۷ ۲. قوّت و نیرومندی
۲۱۹ ۳. عزّتِ نفس
۲۲۰ ۴. بصیرت و شکوفایی تفکر
۲۲۰ راه رسیدن به توکل

۲۲۲ مؤلفه‌های سازنده توکل
۲۲۳ ۱. اسناد امور و اتفاق‌ها به خداوند متعال
۲۲۳ ۲. معنای الوهی دادن به اتفاق‌های زندگی
۲۲۴ ۳. امیدوار بودن به خدا
۲۲۵ نقش اذکار در مصونیت از چشم‌زخم
۲۲۹ اهمیت ذکر
۲۳۲ یاد خدا در همه احوال
۲۳۳ آثار ذکر
۲۳۳ ۱. فلاح و رستگاری
۲۳۳ ۲. آرامش
۲۳۵ ۳. دوری از شیطان
۲۳۵ ۴. یاد خدا کنید تا منسی خداوند نباشد
۲۳۶ ۵. غذای روح
۲۳۷ ۶. هم‌نشینی با خدا
۲۳۸ ۷. محبت خداوند
۲۳۸ نقش دعا در فرهنگ اسلامی
۲۴۰ فلسفه دعا و نیایش
۲۴۰ آثار دعا
۲۴۱ ۱. دفع بلا
۲۴۳ ۲. برگرداندن قضای الهی
۲۴۵ ۳. عامل تکامل
۲۴۶ دعای دفع چشم‌زخم
۲۴۶ بررسی ادعیه‌های مأثوره و تعویذها چشم‌زخم

۲۴۸	۱. تعویذ جبرئیل به پیامبر ﷺ
۲۴۸	۲. تعویذ امیر مؤمنان علی علیه السلام
۲۴۹	۳. تعویذ امام حسن و امام حسین علیهما السلام
۲۵۱	۴. تعویذ امام صادق علیه السلام
۲۵۱	۵. تعویذ امام جواد علیه السلام برای فرزندش امام هادی علیه السلام
۲۵۳	تعویذ چشم زخم در منابع اهل سنت
۲۵۵	راه‌های مقابله با شورچشمان
۲۵۵	۱. دور بودن از شورچشمان
۲۵۶	۲. خواندن معوذتین
۲۵۷	۳. خواندن ذکر حوقله
۲۶۰	۴. خواندن و نوشتن و همراه داشتن سوره جن، مُعوذتین، حمد، توحید و آیه الکرسی
۲۶۲	وظیفه عاین (شورچشمان) قبل از تأثیر
۲۶۲	۱. ذکر خدا
۲۶۲	۲. ماشاءالله گفتن و ذکر «أمنتُ بالله و صلّی الله علی محمد و آله»
۲۶۳	۳. ذکر الله اکبر و دعا برای برکت
۲۶۵	خاتمه
۲۶۷	کتابنامه

نمایه

۲۷۷	آیات
۲۸۰	روایات
۲۸۳	اعلام

چکیده

ستایش خداوندی را که در یگانگی، والا و در بی‌همتایی، نزدیک و در اقتدار شکوه‌مند، و در دانشش بر همه چیز احاطه دارد و حال آن‌که در مقام خویش است و آفریدگان، همگی مقهور قدرت اویند. بزرگی که پیوسته بوده و ستوده‌ای که همواره خواهد بود. پروردگار فرشتگان و روح‌القدس و نسبت به هر آنچه آفریده فزون‌بخش است. نوشتار پیش رو پژوهشی است در بررسی تحلیلی رابطه چشم‌زخم و بلایا در معارف دینی، که به رغم کاربرد گسترده و فراگیر آن در زبان گروه‌های گوناگون مردم، هنوز آن‌سان که شاید، بررسی همه‌جانبه نگردیده است.

چشم‌زخم، در زبان فارسی واژه‌ای است مرکب از چشم و زخم. کلمه چشم: یکی از وسایل ارتباط با عالم اطراف است؛ زخم: به معانی متعددی از قبیل گوشت فاسد شده گندیده، طعم و بوی بد و بی‌آبرویی استعمال شده است. چشم‌زخم، در لغت به مفهوم آزار، نقصان یا بیماری آمده و معادل آن در زبان عربی، «العین» یا «الإصابة بالعین» است. و اصطلاحاً، عبارت است از تأثیر موج‌های منفی یک فرد بر اعمال، رفتار و سرنوشت فردی دیگر، که از نگاه فرد شورچشم (چشم‌شور) خواه دوست، دشمن، حسود یا حتی حیوانات و اجنه به دیگری می‌رسد.

پژوهش بنیادین در موضوع چشم‌زخم از اهداف این نوشتار است، چرا که جهل‌زدایی و بیان حقیقت و واقعیات، یکی از مباحث مهم قرآن و روایات محسوب می‌گردد که بدان پرداخته شده است.

قرآن کریم، رسالت اساسی پیامبران را نفی شرک و استقرار توحید دانسته است. خرافات به ویژه آن دسته از خرافاتی که به مؤثر دانستن غیرحق در امور و سرنوشت انسان‌ها بازمی‌گردد از نوع شرک ناپیدا (خفی) است.

خرافات نه تنها پایه ایمان به خدا را متزلزل می‌سازد، بلکه راهی است که منجر به آیین‌های شیطانی و دشمنی می‌شود. پاره‌ای حقایق ممکن است به دلیل عدم شناخت صحیح، زمینه‌ساز برخی خرافات باشد که چشم‌زخم از جمله آن‌هاست. لذا این مسئله ما را برانگیخت تا با استعانت از عقل و نقل در جهت واقع‌گرایی و روی‌کرد علمی آحاد مردم و عرصه حیات جمعی را با این پژوهش پوشش دهیم و گرایش، بینش و رفتار توحیدی عرصه حیات دینی را روشنی بخشیم.

تحقیق حاضر، در سه بخش تنظیم شده است: بخش اول، به موضوع چشم‌زخم در آیات و روایات و دیدگاه‌های عالمان پرداخته است، در بخش دوم، ریشه‌ها و روابط چشم زخم با قضا و قدر، سحر و خرافات بررسی شده و در بخش پایانی، آثار و راه‌کارهای مقابله و درمان چشم‌زخم کند و کاو گردیده است.

کلید واژه: چشم زخم، معارف دینی، آیات قرآن، روایات، عالمان، سحر، خرافات، قضا و قدر. مفهوم چشم زخم.

مقدمه

از دیرباز شناخت حقیقت و ماهیت انسان مورد نظر محافل و مکتب‌های فلسفی و علمی بوده و در فلسفه‌های معاصر و فلسفه اسلامی نیز، بحث‌ها و کاوش‌های چشم‌گیری به این موضوع اختصاص یافته است.

در یک رده‌بندی کلی، انسان به دلیل آن‌که دارای خواص عمومی حیات است و در این بُعد با حیوانات دیگر تشابه و اشتراکاتی دارد، در طبقه حیوان (جان‌داران) به معنای عام قرار می‌گیرد، ولی برخورداری وی از استعدادها، قابلیت‌ها و ویژگی‌های خاصی نظیر آگاهی و آزادی و بهره‌مند بودنش از ساختمان پیچیده بدنی و مغزی، از نوع خاص و ماهیتی متمایز از دیگر حیوانات پدید آورده است.

تمایز انسان و فصل مقوم وی، با دیگر حیوانات صرفاً به خصوصیت زیستی و شرایط عضوی و مغزی انحصار و اختصاص نمی‌یابد، بلکه ضمن پذیرش همه این‌ها، اساس هویت وی را گوهری دیگر غیر از بدن و جسم مادی او، تشکیل می‌دهد و انسانیت انسان و تمام آثار فکری و فرهنگی وی، نشئت یافته از موجودی «مجرد» است که آن را از دیدگاه‌های متعدد، روح، نفس، قلب و نفخه الهی نامیده‌اند.

شناخت انسان امری «سهل و ممتنع» است. از یک سو آدمی موجودی است اسرارآمیز و صاحب استعدادها، ابعاد، ویژگی‌ها و نیروهای شگرف و این نکته انسان

را چنان بالا می‌برد که از صید و شکار اندیشه می‌گریزد تا آن‌جا که گفته شده است: «انسان موجود ناشناخته»^۱. کارل گوید: افراد انسان با یک‌دیگر یک‌سان نیستند و هر یک دارای شخصیت مخصوص و تابع تمایلات و سلسله تظاهراتی است که اصل و منشأ آن هنوز بر ما معلوم نیست.^۲

از جانب دیگر انسان در مقام شناخت خود، علاوه بر ابزارهای عمومی فلسفی و علمی، از علم حضوری به خود و یافت‌های بی‌واسطه و مستقیم خود بهره می‌برد. آمیختگی انسان از دو بُعد ماده و مجرد^۳، صورت و معنا و جسم و جان، علاوه بر آن‌که متکی بر برهان‌های عقلی و فلسفی است، در متن آیات و احادیث مطرح و بر آن تأکید گردیده است.

قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآءٍ مَسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۴

و [به خاطر بیاور] هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گِل خشکیده‌ای که از گِل بدبویی گرفته شده، می‌آفرینم. هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود [یک روح شایسته و بزرگ] دمیدم، همگی برای او سجدہ کنید.^۵

۱. به قلم دکتر الکسیس کارل. وی، فیزیولوژیست و جراح و زیست‌شناس فرانسوی در ۲۸ ژوئن ۱۸۷۳ م. در سن فوللیون، فرانسه متولد شد. در ۱۹۰۵ م. به آمریکا رفت و مدتی در آن‌جا کار می‌کرد و سرانجام در ۵ نوامبر ۱۹۴۴ م. در پاریس درگذشت. از او کتاب دیگری به نام نیایش در دست است که به وسیله دکتر علی شریعتی ترجمه شده است.

۲. انسان موجود ناشناخته، ص ۱۳۱.

۳. فرهنگ فلسفی، ص ۴۹۱.

۴. حجر، آیه ۲۸ - ۲۹.

۵. برداشت‌های ترجمه آیات قرآن در تمام این نوشتار از ترجمه آیه‌الله مکارم شیرازی - دامت برکاته - است.

انسانیت انسان به روح مجرد وی است و اصالت در ماهیت انسان از آن روح است، زیرا عنصر مختص و فصل ممیز انسان روح است نه بدن مادی.^۱

غزالی در مبحث شناخت نفس می‌نویسد: «تو را از دو چیز آفریده‌اند: یکی از کالبد ظاهر است که آن را تن گویند... و دیگر معنای باطن که آن را نفس، جان و دل گویند».^۲

از دیدگاه فارابی انسان از جنس حیوان است که با فصل نطق و تعقل از دیگر حیوانات امتیاز می‌یابد و منشأ تعقل و خودآگاهی وی نیز مجرد روح است.^۳

روح آدمی درجاتی دارد، آن مرتبه‌ای از روح که در پیامبران و امامان است مرتبه فوق‌العاده والایی است، که از آثارش معصوم بودن از خطا و گناه و نیز آگاهی و علم فوق‌العاده است و مسلماً چنین مرتبه‌ای از روح، از همه فرشتگان برتر خواهد بود، حتی از جبرئیل و میکائیل.^۴

دانشمندان الهی و فلاسفه روحی معتقدند: غیر از موادی که جسم انسان را تشکیل می‌دهد، حقیقت و گوهر دیگری در انسان نهفته است که از جنس ماده نیست اما بدن آدمی تحت تأثیر مستقیم آن قرار دارد. بر خلاف مکتب‌های ماده‌گرا و ماتریالیست‌ها که روح را از خواص ماده مغزی و سلول‌های عصبی می‌دانند.^۵

روح، یک حقیقت ماورای طبیعی است که ساختمان و فعالیت آن غیر از ساختمان و فعالیت جهان ماده است،^۶ درست است که دائماً با جهان ماده ارتباط

۱. اسرار الحکم، ص ۴۸۰ و آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۱۲۱ - ۱۳۰.

۲. کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۱۵ و ۱۸.

۳. فلسفه تعلیم و تربیت، ج ۱، ص ۲۶۴.

۴. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۵۳.

۵. فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص ۱۶۵۶.

۶. ترجمه رساله انصویه، ص ۱۳۴.

دارد، ولی ماده و یا خاصیت ماده نیست!

اعمالی که ما انسان‌ها انجام می‌دهیم به فرمان روح و به وسیله و ابزار بدن است.^۱ درست است که مغز به کُل اجزای بدن دستور همه کارها را می‌دهد، خود مغز هم باید از جایی دستور بگیرد. چطور مغز می‌تواند تشخیص بدهد وقتی دستمان به جسم داغی برخورد کرد، دستور بدهد زود دستمان را از آن کنار بکشیم؟ روح چیزی بسیار فراتر از مغز است، زیرا روح، مجرد و مغز، ماده است.

انسان، ترکیبی از روح و جسم

انسان به وسیله جسم می‌جنبد و احساس می‌کند و با روح می‌اندیشد و علم، آگاهی، هوشیاری، دوستی، نفرت، اختیار و... را در پرتو شعاع روح می‌گیرد.

اصل جسم از خاک است و جسم انسان آن‌گاه که بمیرد، تجزیه شده و به همان عناصر اولیه‌ای که از آن تشکیل یافته، تبدیل می‌گردد.

کلمه روح آن‌گونه که در لغت معرفی شده مبدأ حیات است که جان‌داران به وسیله آن قادر بر احساس و حرکت ارادی می‌شوند.^۲ موارد استعمال روح در قرآن بسیار متنوع است، مانند موجودی در ردیف ملائکه.

﴿ تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ۗ ﴾^۳

فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای «تقدیر» هر کاری نازل می‌شوند.

۱. فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اشراق، ص ۱۹۶ - ۱۹۵.

۲. لسان العرب، ج ۲، ص ۴۶۲. «روح».

۳. قدر، آیه ۴.

روح منشأ حیات در هستی است. از مقایسه دو آیه زیر که هر دو به یک مسئله اشاره دارند، می‌توان دریافت که روح، عامل حیات است.

الف ﴿...أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ...﴾؛^۱

آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن‌ها را تقویت فرموده.

ب ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُخِيبَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛^۲

هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم و پاداش آن‌ها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد.

آنچه در آیه نخست به عنوان تأیید توسط روح معرفی شده، در آیه دوم به عنوان زندگی و دست یافتن به حیات طیبه ذکر گردیده است. از قرآن یا وحی نیز به روح تعبیر شده است: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾^۳، که مراد از آن قرآن است که آن نیز وحی است، و گفته‌اند که: اگر خدا قرآن و وحی را روح نامیده از این باب بوده که نفوس مرده به وسیله آن حیات و زندگی می‌یابند.

فلاسفه در تعابیر خود، روح را سه‌گونه تقسیم می‌کنند که عبارت‌اند از:

روح حیوانی: جوهر است که به اختیار (انسان) مکمل و محرک جسم است. جسمی لطیف است و از لطافت تن حاصل می‌شود، خاستگاه آن قسمت چپ سینه است.^۴ این نوع روح را تمام حیوانات، حتی انسان دارا هستند که با قطع ارتباطش با

۱. مجادله، آیه ۲۲.

۲. نحل، آیه ۹۷.

۳. شوری، آیه ۵۲.

۴. مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۸۹ و فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ص ۹۲۵.

هر عضو، آن عضو می‌میرد.^۱

روح نباتی: جوهر است که به صورت طبیعی مکمل و محرک جسم است نه باختیار، در این روح نیز انسان و حیوان شریکند. روح حیوانی پس از این روح می‌آید تا آن را قوت بخشد.^۲

روح انسانی: جوهر بسیطی است که به اختیار و عقل «انسانی» مکمل و محرک جسم است.^۳

امتیاز انسان بر سایر حیوانات بر دارا بودن این روح است، زیرا روح انسانی مدرک جزئیات و کلیات بوده و نه تنها دریا بنده نفع و ضرر است بلکه آنفع و اضراً درمی‌یابد. این روح حی، عالم، مرید، قادر، سمیع و مرید است.^۴

از این رو، باید گفت که به ظهور رسیدن حیات در هر مرتبه‌ای اعم از حیات نباتی، حیوانی و انسانی، در گرو تعلق گرفتن روح است. آنچه در این نوشتار به آن پرداخته می‌شود، روح انسانی است.

درباره روح انسانی همواره بین دانشمندان و فیلسوفان مناقشه و جدل بوده است^۵ و هیچ طیفی تاکنون به نتیجه قاطع و روشنی در باره آن نرسیده است. اما قرآن کریم، به این سؤال پاسخ می‌دهد که می‌توان آن را به عنوان یکی از معجزاتش به شمار آورد:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۶

۱. مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۸۹ و ترجمه رساله انصویه، ص ۱۲۲.

۲. فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ص ۹۲۵.

۳. همان.

۴. همان.

۵. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۵۴.

۶. اسراء، آیه ۸۵.

از تو درباره روح می پرسند. بگو: روح چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است، چرا که جز دانش اندکی به شما داده نشده است.

این کدام روح است که جمعی کنجکاو از آن سؤال کردند و پیامبر ﷺ در پاسخ آن‌ها فرمود: روح از امر پروردگار من است و شما جز دانش کمی ندارید؟! از قراین موجود در آیه و خارج آن چنین برمی آید که پرسش کنندگان از حقیقت روح آدمی سؤال کردند، همین روح عظیمی که ما را از حیوانات جدا می سازد و برترین شرف ماست، و تمام قدرت و فعالیت ما از آن سرچشمه می گیرد و به کمکش زمین و آسمان را جولانگاه خود قرار می دهیم، اسرار علوم را می شکافیم و به اعماق موجودات راه می یابیم. می خواستند بدانند حقیقت این اعجوبه عالم آفرینش چیست؟

از آن جا که روح، ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اصول حاکم بر آن غیر از اصول حاکم بر ماده و خواص فیزیکی و شیمیایی آن است، پیامبر ﷺ مأمور می شود تا در جمله ای کوتاه و پرمعنا بگوید: روح، از عالم امر است، یعنی خلقتی اسرارآمیز دارد.^۱ سپس برای این که از این پاسخ تعجب نکنند، می افزاید: بهره شما از علم بسیار کم و ناچیز است. بنابراین، چه جای شگفتی که رازهای روح را شناسید، هر چند از همه چیز به شما نزدیک تر است؟

روح از جمله خلقت اسرارآمیز خداوندی است و هیچ کس را به کُنه آن راه نیست و جز خداوند، کسی از حقیقت آن اطلاعی ندارد. علم و دانش انسان با توجه به گستره کل هستی و علم لایتناهی خداوند، بسیار اندک و محدود است و حتی وسایل کسب چنین علمی را نیز ندارد. انسان هنوز از راز و حقیقت ماده و محیط مادی پیرامون خود ناآگاه است، پس چگونه می تواند به ساختمان و ماهیت روح که فراتر از

ساختمان و ماهیت جهان و غیبی از غیوب الهی است، پی ببرد؟
تنها خبری که ما می‌توانیم درباره روح به دست آوریم، این است که بدانیم روح در تمام جسم حضور دارد. به او زندگی، تحرک، ادراک، هوش، ذکاوت، تفکر، دانش، اراده، اختیار، محبت، کینه، حسادت و... می‌بخشد و هرگاه از جسم خارج شود تمام آن‌ها را از دست می‌دهد.

دانشمندان اسلامی روح را این‌گونه تعریف کرده‌اند: روح امر وجودی است که فی نفسه یک نوع اتحاد با بدن دارد و آن این است که متعلق به بدن است و در عین حال یک نوع استقلال از بدن هم دارد، به گونه‌ای که هرگاه تعلقش از بدن قطع شد از او جدایی‌گردد.^۱ بنابراین، روح تنها امتیاز و نشانه برتری انسان در این جهان است و انسان به وسیله روح یکه‌تاز میدان شد و خداوند فرشتگان را واداشت تا در برابرش تعظیم کنند و آنچه در آسمان و زمین است به تسخیر او درآورد^۲ و او را سرور همه موجودات و جانشین خود در زمین قرار داد.^۳

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَءٍ مَّسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۴

و [به خاطر بیاور] هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گِل خشکیده‌ای که از گِل بدبویی گرفته شده، می‌آفرینم. هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود [یک روح شایسته و بزرگ] دمیدم، همگی برای او سجده کنید!»

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۵۴.

۲. حج، آیه ۶۵ ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُتْسَبِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾.

۳. بقره، آیه ۳۰ ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.

۴. حجر، آیه ۲۸ - ۲۹.

امام خمینی علیه السلام می فرماید:

انسان، اعجوبه‌ای است دارای دو نشئت: نشئت ظاهرهٔ مُلکیهٔ دنیویه که آن بدن اوست و نشئت باطنهٔ غیبیهٔ ملکوتیه که از عالم دیگر است و نفس او که از عالم غیب و ملکوت است دارای مقامات و درجاتی است و از برای هر یک از مقامات و درجات آن جنودی است رحمانی و عقلانی که آن را جذب به ملکوت اَعلا و دعوت به سعادت می‌کنند، و جنودی است شیطانی و جهلانی که آن را جذب به ملکوت سُفلا و دعوت به شقاوت می‌کنند و بین این دو لشکر جدال و نزاع است و انسان میدان جنگ این دو طایفه است. اگر جنود رحمانی غالب شد، انسان از اهل سعادت و رحمت است و در سلک ملائکهٔ منخرط و در زمرهٔ انبیا و اولیا و صالحین محشور است، و اگر جنود شیطانی و لشکر جهل غالب آمد، انسان از اهل شقاوت و غضب است و در زمرهٔ شیاطین و کفار و محرومین محشور است.^۱

استاد مطهری می فرماید:

انسان حقیقتی است مرکب از روح و بدن و روحش حقیقتی است الهی ﷻ وَتَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ﷻ^۲ در انسان، عنصری غیرطبیعی وجود دارد، هم‌چنان‌که عناصری طبیعی وجود دارد. عناصر طبیعی، انسان را به طبیعت وابسته کرده‌اند و این عنصر غیرطبیعی، انسان را به اموری غیر طبیعی و غیرمادی وابسته کرده است. این که انسان حقیقت جو و طالب حقیقت است، خواسته‌ای است مربوط به روح او و سرشت روحی او. زیبایی، گرایشی است در روح او. فضیلت اخلاقی هم‌چنین. تمایل به خلاقیت، فَنَائِت و ابداع هم‌چنین. و همین‌طور است تمایل به پرستش معشوق که در واقع پرتوی است از پرستش معشوق حقیقی، یعنی معشوق حقیقی انسان ذات مقدس باری تعالی است و به هر چیز دیگری هر گاه عشق روحانی پیدا کند، این زنده

۱. چهل حدیث، ص ۴-۵.

۲. حجر، آیه ۲۹.

شدن همان عشق حقیقی است و عشق به ذات حق است که به این صورت پیدا شده است. این یک نوع توجیه از همه این‌ها...^۱

تأثیر متقابل روح و بدن از نظر فلاسفه

الف - تأثیر روح بر بدن^۲

۱. حرکت ارادی

تأثیر روح بر بدن در حرکت ارادی کاملاً محسوس است. هنگامی که روح پس از طی مراحل ادراک، شوق و عزم بر انجام کار، تصمیم به انجام آن می‌گیرد، بدن را به حرکت درمی‌آورد و به وسیله بدن، در طبیعت و موجودات بی‌جان و جان‌دار تصرفاتی انجام می‌دهد.

۲. تأثیر نفسانیات و انفعالات در بدن

بدون شک خُلقیات، نفسانیات و انفعالات بر بدن تأثیر می‌گذارند، انفعالاتی مانند ترس، غم و شادی، موجب تغییر مزاج، ترشح بزاق و رخدادهای شادی‌بخش یا غم‌باری می‌شوند. در برخی موارد، ترس و اندوه، مزاج بدنی را به هم می‌زند و از طریق تأثیر اعمال نباتی، موجب مرگ یا ابتلا به بیماری‌های شدید می‌شود. درد و غم در بسیاری از موارد، عمل جذب و هضم غذا را مشکل می‌سازند. خشم و غضب، جریان خون را تند و در نحوه تنفس و ضربان قلب و سرخی چهره اثر می‌گذارند و بالعکس، ترس، جریان خون را کند می‌سازد و در چگونگی تنفس و رنگ چهره تأثیر می‌گذارد.

۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۵۱۰

۲. فصل‌نامه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۵، ش ۹، «کیفیت ارتباط ساحت‌های وجود انسان»، شهید بهشتی.

۳. تأثیر اندیشه

اندیشه‌ها و تصورات، بدن را تحت تأثیر قرار می‌دهند و تغییرات جسمانی، تابع حالات روحی است. اندیشه تصور سقوط از دیوار مرتفع، موجب سرگیجه و سقوط احتمالی می‌شود. ابن سینا می‌گوید: «حالات نفسانی و اندیشه‌ها بر بدن تأثیر می‌گذارد؛ مثلاً درک عظمت الهی و اندیشه در آفرینش خداوندی، جسم را تحت تأثیر قرار می‌دهد». شیخ الرئیس هم چنین اعتقاد دارد: اگر والدین هنگام عمل زناشویی به چهره‌ای زیبا توجه داشته باشند، همین توجه ذهنی باعث می‌شود چهره نوزاد، شبیه همان چهره زیبای مورد توجه باشد و نیز اگر آن چهره زشت باشد...

۴. تأثیر روح قوی بر جسم دیگران

بسیاری از فلاسفه (از جمله ابن سینا و شیخ اشراق) اعتقاد دارند: اگر روح قوی باشد، می‌تواند بر بدن دیگران تأثیر بگذارد. ابن سینا شواهدی از خواب مصنوعی و تلقین نفسانی را مطرح می‌سازد. نکته مهم در یافته‌های او این است که وی عامل تحقق این امور را طبیعت روح می‌داند. به عبارت دیگر، عامل پیدایی خواب مصنوعی، سحر، تلقین و چشم زخم، دخالت نیروی فوق طبیعی بیرونی نیست؛ بلکه عامل پیدایی این‌گونه امور، خود روح است. شیخ الرئیس علت صدور حوادث غیر عادی و امور خارق‌العاده‌ای مانند اخبار از غیب و انجام کارهای شگفت‌انگیزی که از توان انسانی عادی خارج است، قدرت روح دانسته است.

شیخ اشراق، قلمرو قدرت روح انسان را بی‌نهایت می‌داند و معتقد است: روح نه تنها می‌تواند در جهان هستی تصرف کند، بلکه می‌تواند از بدن جدا شده و به حیات خود ادامه دهد. انسان بر اثر قدرت روح می‌تواند اجسام بسیار سنگین و خارج از حیطه قدرت معمولی را جابه‌جا کند، چنان که حضرت علی علیه السلام این کار را انجام داد و

فرمود: «با قدرت معنوی چنین کردم».

انسان، با قدرت روح می‌تواند تا مدت مدیدی بدون غذا زندگی کند و علت این امر، آن است که وقتی روح انسان به سوی عالم بالا انجذاب پیدا کرد، همه قوا در خدمت آن عالم قرار می‌گیرد و «قوای نباتی» معطل می‌ماند. البته شیخ اشراق درباره هیپنوتیزم اعتقاد دارد و اساس هیپنوتیزم ضعف نفس کودکان و کسانی است که به خواب می‌روند و کسانی که از قدرت هیپنوتیزم بهره‌مندند، در واقع از ضعف نفوس بهره می‌جویند.

ب - تأثیر بدن بر روح

بدون تردید ویژگی‌های جسمانی هم تأثیر مهمی بر روحيات و شخصیت انسان دارد. این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که نفسانیات، بازتابی از ویژگی‌های جسمانی و کم و کیف کار بدن است. آزمایش‌های مکرر، دخالت و ویژگی‌های بدنی را در ساختن خُلق و خوی انسان و نیز تکوّن ملکات ثابت کرده است. در این جا به بیان پاره‌ای از این تأثیرات شگرف می‌پردازیم

۱. تأثیر غدد بر حالات روحی

یکی از عوامل مؤثر در حالات روحی، غدد داخلی است. غدد، عواملی هستند که در تنظیم حالات روحی همچون: تنظیم هوش، کم‌هوشی، عقب‌افتادگی هوش، پرخاشگری، تمایل جنسی و... نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. کم‌کاری غده تیروئید، پی‌آمدهای ناگواری از جمله عقب‌افتادگی هوشی دارد.

۲. تأثیر تفاوت‌های فیزیکی اندام در حالات روحی

تفاوت‌های فیزیکی موجود بین انسان‌ها همان است که ما آن‌ها را با خصوصیتی

از قبیل چاقی، لاغری، بلندی، کوتاهی و... در افراد می‌شناسیم. کرچمر، روان‌شناس معروف، پس از تحقیقات فراوان در این زمینه ادعا کرد: می‌توان افراد آدمی را در سه گروه: «کوتاه و چاق»، «عضلانی» و «لاغر و بلنداندام» قرار داد. گروه اول، برون‌گرا، گروه دوم، پراورزی و پرخاش‌گر، و گروه سوم، درون‌گرا می‌باشند. در این زمینه تحقیقات گسترده و دامنه‌داری در دهه‌های اخیر صورت گرفته است.

۳. رفتار بدنی و تکون خصلت‌ها

ابن سینا معتقد است: اعمال انسان که به وسیله بدن و اعضای آن انجام می‌شود، در تکون خصلت‌ها و ملکات نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، زیرا احساس، تخیل، غضب، بخل، عمل شجاعانه و مانند آن، در روح انسان هیئت پدید می‌آورند که وقتی آن اعمال تکرار شود، ملکات پدیدار می‌شوند. بنابراین، تکرار افعال بدنی است که به صورت ملکات نفسانی در می‌آید و شخصیت انسان را می‌سازد.

۴. بازتاب خوردنی‌ها بر حالات روحی

اندیش‌مندان تعلیم و تربیت، بر اساس یافته‌های زیستی، بر بازتاب غذاهای ویژه بر حالات روحی انسان تکیه کرده‌اند. تأثیر غذاها، میوه‌ها و سبزی‌ها بر جنین و تأثیر شیر مادر در تکون خصلت‌های کودک، حقیقتی انکار ناپذیر است. بازتاب مواد مخدر و شراب بر روحیات انسان نیز امری قطعی است.

ابن سینا با توجه به تجارب پزشکی خویش اعتقاد دارد یک بیمار جسمانی را از راه قدرت روح و قدرت اراده می‌توان کاملاً درمان نمود. به همین صورت، یک فرد سالم نیز ممکن است تحت تأثیر توهم بیماری یا تلقین بیماری، بیمار شود. این گفته را با آزمایش‌های جدیدی که بر بیماری‌های روان‌تنی انجام داده‌اند، می‌توان تأیید کرد. آزمایش‌های مکرر، این حقیقت را آشکار می‌سازد که احساس خصومت،

افسردگی و اضطراب، به نسبت‌های مختلف، پایه بسیاری از بیماری‌ها و اختلالات جسمانی است. بیمار به ندرت از اضطراب، افسردگی، تنش‌های درونی و حساسیت‌ها اظهار ناراحتی می‌کند و به جای شکایت از پدیده‌های روانی، بیشتر از علائم ظاهری مثل استفراغ، اسهال، بی‌اشتهایی و... شکایت می‌نماید. اگر علت درونی بروز این ناراحتی‌های جسمانی معلوم شود، به سرعت می‌توان آن‌ها را درمان کرد. تلاش فکری، بدن را فرسوده می‌سازد و از عمر انسان می‌کاهد. تجربه علمی، این موضوع را به اثبات رسانده است.

نیراک، دانشمند فیزیولوژیست، بر اساس آزمایش‌های مکرر ثابت کرده است که کار فکری، گلبول‌های قرمز خون را تقلیل می‌دهد و اثر مخربی بر دستگاه بدنی انسان دارد.^۱

روح و نفس

در بدن آدمی نفس و روح هر دو وجود دارد. نفس آن است که دارای عقل و تمیز بوده و روح آن است که موجب زندگی و حرکت باشد.^۲ وقتی انسان می‌خواهد، تنفس می‌کند اما قدرت تعقل ندارد یعنی نفس از او جدا شده است، ولی وقتی بمیرد، حیات از او رخت می‌بندد و تنفس و تعقل - هر دو - از بین می‌روند.^۳

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا. فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۴

۱. فصل‌نامه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۵، ش ۹، «کیفیت ارتباط ساحت‌های وجود انسان»، شهید بهشتی.

۲. الدر المنثور فی التفسیر المأثور، ج ۵، ص ۳۲۹.

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۸۱.

۴. زمر، آیه ۴۲.

خداوند ارواح را هنگام مرگ قبض می‌کند، و ارواحی را که نمرده‌اند نیز هنگام خواب می‌گیرد، سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می‌دارد و ارواح دیگری را [که باید زنده بمانند] بازمی‌گرداند تا سرآمدی معین، در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی که اندیشه می‌کنند.

فرق میان قبض روح شخص خوابیده و قبض روح مرده این است که اولی در مقابل بیداری و دومی در مقابل زندگانی است و قبض روح خوابیده با باقی‌ماندن روح در بدن است و قبض روح مرده با خارج شدن روح از بدن است.

﴿ فَيَمْسِكُ أَلَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ ﴾؛

[پس نگه دارد آن را که بر آن مرگ را گذرانده است] به سوی روز قیامت که به سوی دنیا باز نمی‌گردد.

﴿ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ ﴾؛

[و رها می‌کند دیگری را] نفس‌های دیگر را که مرگ را بر آنها نگذرانده است که منظور نفس خوابیده است.

در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿ ... وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴾^۱؛

... و اگر ببینی هنگامی که [این] ظالمان در شدايد مرگ فرو رفته‌اند، و فرشتگان

۱. انعام، آیه ۹۳، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۲۶۹؛ تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۷۸؛ تفسیر من وحی القرآن، ج ۹، ص ۲۲۷ و ج ۱۹، ص ۳۴۰؛ تفسیر روح البیان، ج ۳، ص ۶۸؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۲۱۲ و تفسیر اتنا عشر، ج ۳، ص ۳۳۲.

دست‌ها را گشوده، به آنان می‌گویند: «جان خود را خارج سازید! امروز در برابر دروغ‌هایی که به خدا بستید و نسبت به آیات او تکبر ورزیدید، مجازات خوارکننده‌ای خواهید دید! [به حال آن‌ها تأسف خواهی خورد]».

ابن عباس گوید:

النَّفْسُ وَالرُّوحُ بَيْنَهُمَا شُعَاعُ الشَّمْسِ فَيَتَوَقَّى اللَّهُ النَّفْسَ فِي مَنَامِهِ، وَ يَدْعُ الرُّوحَ فِي جَسَدِهِ وَ جَوْفِهِ يَتَقَلَّبُ وَ يَعِيشُ، فَإِنْ بَدَأَ اللَّهُ أَنْ يَقْبِضَهُ قَبْضَ الرُّوحِ فَمَاتَ أَوْ آخَرَ أَجَلَهُ رَدَّ النَّفْسَ إِلَى مَكَانِهَا مِنْ جَوْفِهِ؛^۱

میان روح و نفس مانند شعاع خورشید است، پس چون انسان بخوابد، نفس او بیرون رفته، ولی روحش باقی است و هنگام مرگ، خداوند روح و نفس هر دو را قبض می‌کند. پس اگر خداوند اذن در قبض ارواح دهد روح، نفس را اجابت کند و اگر اذن در رد روح دهد اجابت کند نفس، روح را و این است قول خداوند که می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ...﴾ پس نفس آنچه در ملکوت ببیند دارای تأویل بوده و آنچه که میان آسمان و زمین ببیند، بدون تأویل و از خیال‌های شیطانی است.

سخن ابن عباس با روایتی از امام باقر علیه السلام تأیید می‌شود، آن‌جا که فرمود: نیست کسی که بخوابد مگر این که نفس او به سوی آسمان عروج کرده و روحش در بدن باقی می‌ماند و میان نفس و بدن رابطه‌ای چون شعاع خورشید است.^۲

پس می‌توان طبق این روایت و بیان ابن عباس و کلام فلاسفه، چنین نتیجه گرفت که انسان دارای نفس و روح است. در خواب انسان قبض روح می‌شود، اما دائم نیست، برخلاف قبض روح هنگام مرگ که دائم است، یعنی روح دیگر به جسم ملحق نمی‌شود، پس زوال روح مستلزم زوال نفس است، اما زوال نفس مستلزم زوال روح نیست.

۱. الدر المنثور فی التفسیر المأثور، ج ۵، ص ۳۲۹.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۸۱.

به بیان گویاتر: انسان دارای دو نوع روح می‌باشد: روح حیوانی و روح انسانی، هنگام مرگ هر دو روح از بدن خارج می‌شوند، اما هنگام خواب فقط روح انسانی تحویل گرفته می‌شود.

خداوند در قرآن کریم از نَفْس به عنوان: نفس اماره، نَفْس لَوَامِه و نَفْس مَطْمَئِنَه نیز یاد می‌کند که این‌ها اقسام نَفْس نیستند، بلکه از جمله مراتب، مراحل یا صفات اویند، که بیان آن‌ها از موضع این نوشتار خارج هستند.^۱

از آنچه گذشت، می‌توان چنین ادعا کرد روح آدمی که قوام حیات به آن است و به آن زنده است و با فقدانش مرده، عبارت است از موجود مجرد و مستقل از جسم که قابل قسمت نیست و فعالیت اعضای بدن به او متکی است.

اهمیت چشم

چشم که در آموزه‌های قرآنی از آن به عین^۲ و بصر^۳ و رأی^۴ و نظر^۵ تعبیر می‌شود گاهی به ابزار و گاه به نوع کنش و واکنش آن اشاره دارد. «عین» نام ابزار دیدن و رؤیت و نظر است. خداوند، آفرینش چشم را برای انسان یکی از آیات خود قرار داده است، چنان‌که می‌فرماید:

﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِقُونَ ﴾^۶

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۴۳۶ و اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۱۴.

۲. اعراف، آیه ۱۱۶، ۱۷۹ و ۱۹۵ و مانده، آیه ۴۵.

۳. اسراء، آیه ۳۶.

۴. آل عمران، آیه ۱۳؛ انعام، آیه ۷۶-۷۸ و نجم، آیه ۱۷.

۵. توبه، آیه ۱۲۷؛ محمد، آیه ۲۰ و مدثر، آیه ۲۱.

۶. انعام، آیه ۴۶.

بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند، گوش و چشم هایتان را بگیرد، و بر دل‌های شما مهر نهد [که چیزی را نفهمید] چه کسی جز خداست که آن‌ها را به شما بدهد؟!»
 بین چگونه آیات را به گونه‌های مختلف برای‌شان شرح می‌دهیم، سپس آنان روی می‌گردانند.

در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ
 الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ
 أَفَلَا تَتَّقُونَ؟﴾^۱

بگو: «چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک [و خالق] گوش و چشم‌هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی امور [جهان] را تدبیر می‌کند؟» به زودی [در پاسخ] می‌گویند: «خدا»،
 بگو: «پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید [و از خدا نمی‌ترسید]؟!»

و ده‌ها آیات دیگر که بیان‌گر مدعاست.

خداوند این ابزار را به انسان داده تا با تأمل در جهان آفرینش شناخت کاملی از خود و خدا به دست آورد و زمینه عبودیت خداوندی را در نهاد خود فراهم و تقویت نماید و با پرستش خداوند و شکر نعمت، گام در راه تکامل تا ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۲ گذارد.

چشم، ابزاری است که با اتکا به روح انسان توانایی دیدن پیدا می‌کند. به این معنا که روح انسانی است که در حقیقت از دریچه و ابزار چشم می‌نگرد و می‌بیند.

﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَعَهُ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ

۱. یونس، آیه ۳۱.

۲. نجم، آیه ۹. ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾.

قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ^۱؛

سپس [اندام] او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد اما کمتر شکر نعمت‌های او را به جا می‌آوردید!

خداوند در این آیه مهم‌ترین ابزار شناخت را در «ظاهر» و «باطن» وجود انسان بیان کرده است، چرا که علوم انسانی یا از طریق «تجربه» به دست می‌آید و ابزار آن، چشم و گوش است. یا از طریق «تحلیل‌ها و استدلال‌های عقلی» و وسیله آن، عقل و خرد است که در قرآن از آن به «افنده» تعبیر شده، حتی درک‌هایی که از طریق وحی یا اشراق و شهود بر قلب انسان صورت می‌گیرد، باز به وسیله همین «افنده» می‌باشد.

لذا میان چشم و روح ارتباط بسیار تنگاتنگی وجود دارد و این روح انسانی و نفس اوست که چشم را مدیریت می‌کند. این‌گونه است که روح انسانی برای درک و شناخت خود و جهان و ادراک موقعیت خویش در هستی و بهره‌گیری از نعمت‌های خداوندی به منظور تکامل خویش، از ابزار چشم بهره می‌گیرد. پیام آیه مذکور توجه دادن به دوران‌های پیدایی انسان، راهی به سوی خودشناسی و خداشناسی و شکرگزاری است. ﴿قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ﴾.

این توانایی دیدن و آگاهی و شناخت از موقعیت خود و خدا و جهان، از همان روزهای تولد آغاز، و در یک فرآیند طبیعی به تکامل می‌رسد.

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۲؛

و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید و برای‌تان، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را به جا آورید.

۱. سجده، آیه ۹.

۲. نحل، آیه ۷۸.

در گزارش قرآن به این نکته اشاره شده که جنیان نیز همانند انسان‌ها از چشم برخوردارند:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱

به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم آن‌ها دل‌ها [عقل‌ها] بی دارند که با آن [اندیشه نمی‌کنند، و] نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند. آنان همچون چهارپایانند بلکه گمراه‌تر! آن‌ها همان غافلانند، [چرا که با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند].

با این تفاوت که چشمان جنیان قابلیت بیشتری نیز دارد و در حالت عادی می‌توانند انسان‌ها را بنگرند^۲ ولی انسان فقط زمانی که خود را تعالی بخشید و از چشم برزخی بهره‌مند شد، می‌تواند عالم مثال منفصل (منطقه زیست جنیان در دنیا) را بنگرد. از این رو خداوند به بشر هشدار می‌دهد جنیان و ابلیس می‌توانند شما را در حالت عادی بنگرند ولی شما چنین توانایی ندارید، پس مواظب باشید از این ضعف و سستی تان سوء استفاده نکنند و وسوسه و گمراهان نسازند.

ارتباط روح و چشم

رابطه روح با چشم رابطه دوسویه است؛ گاهی چشم تأثیرگذار است و روح تأثیرپذیر و گاه روح تأثیرگذار است و چشم تأثیرپذیر.

چشم انسان از آن‌جا که تحت تأثیر مستقیم روح و جان انسانی کار می‌کند و به یک

۱. اعراف، آیه ۱۷۹.

۲. همان، آیه ۲۷: ﴿إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

معنا با نفس و روان آدمی مرتبط است حرکات آن نیز تحت تأثیر جان و روان قرار می‌گیرد. از این رو انسان‌هایی که در حالت ترس روحی و روانی قرار می‌گیرند، چشمانی خیره پیدا می‌کنند و یا چشمانشان به حرکت در می‌آید. در حقیقت حرکت غیر عادی چشم متأثر از حالت روانی و درونی انسان انجام می‌شود. ترس موجب می‌گردد چشمان به صورت غیر عادی به حرکت درآید.

﴿أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالنِّسِنَةِ جِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَخْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾^۱

آن‌ها در همه چیز نسبت به شما بخیلند و هنگامی که [لحظات] ترس [و بحرانی] پیش آید، می‌بینی آن چنان به تو نگاه می‌کنند، و چشم‌هایشان در حدقه می‌چرخد، که گویی می‌خواهند قالب تهی کنند! اما وقتی حالت خوف و ترس فرونشست، زبان‌های تند و خشن خود را با انبوهی از خشم و عصبانیت بر شما می‌گشایند [وسهم خود را از غنایم مطالبه می‌کنند] در حالی که در آن نیز حریص و بخیلند آن‌ها [هرگز] ایمان نیاورده‌اند، از این رو خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد و این کار بر خدا آسان است.

گاه نیز اتفاق می‌افتد که چشم با دیدن چیزهایی چنان روح را تحت تأثیر قرار می‌دهد که امکان مهار حرکات سایر اعضا برای جان و روان آدمی فراهم نمی‌شود. در داستان یوسف علیه السلام و زنان اشراف چنین موقعیت برای زنان پدید می‌آید و آنان تحت تأثیر جمال و زیبایی شگفت‌انگیز فرابشری یوسف علیه السلام، دست خویش را می‌برند.
قرآن می‌فرماید:

﴿ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَكَنًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ

مِنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيْنَهُ فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتَهُ وَقَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ؛^۱

هنگامی که [همسر عزیز] از فکر آن‌ها با خبر شد، به سراغشان فرستاد [و از آن‌ها دعوت کرد] و برای‌شان پستی [گران‌بها، و مجلس باشکوهی] فراهم ساخت و به دست هر کدام، چاقویی [برای بریدن میوه] داد و در این هنگام [به یوسف] گفت: «وارد مجلس آنان شو!» هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار بزرگ [و زیبا] شمردند و [بی توجه] دست‌های خود را بریدند و گفتند: «منزه است خدا! این بشر نیست. این یک فرشته بزرگوار است».

این نشان می‌دهد که چشم انسانی موجب می‌شود تا هم خود تحت تأثیر روح، حرکات و رفتارهای غیرعادی و مهار نشده انجام دهد و هم می‌تواند ابزار برای تحت تأثیر قرار دادن روح آدمی شود تا مهار و کنترل سایر اعضا را از دست بدهد. چشم زخم نیز یکی از ره‌آوردهای ارتباط روح و چشم است که نوشتار حاضر در صدد تبیین حقیقت، ماهیت، آثار و ریشه‌های این موضوع با ارائه راه کارهای رهایی از این معضل و رابطه آن با قضا و قدر و سحر با استفاده از بررسی آیات، روایات و دیدگاه عالمان و دانشمندان می‌باشد.

حقیقت چشم زخم

با توجه به ساختار آدمی از روح و جسم و اهمیت نقش روح برای ادامه حیات بشر و ارتباط تنگاتنگ روح با چشم باید باور کنیم برخی از انسان‌ها روح و توان منحصر به فردی دارند که می‌توانند نه تنها اشیا و چیزها را جابه‌جا کنند، بلکه مانند اشعه لیزر آن را منفجر و متلاشی نمایند؛ این انرژی گاهی از راه چشم ظاهر می‌شود. قدرت

تخریبی چشم بستگی به نیروی باطنی هر شخص مختلف است که بشر به طور طبیعی چنین توانی را دارد، مخصوصاً اگر با نگاه و نظری مخصوص باشد.

مدعیان حقیقت چشم زخم

اکثر عالمان به حقیقت چشم زخم اعتقاد دارند؛ از جمله: طبرسی، علامه طباطبائی، زمخسری، مراغی، مکارم شیرازی، بانو اصفهانی و... معتقدند.^۱ برخی اشخاص به سبب علل طبیعی یا آموزش‌های خاص و تحولات درونی و بیرونی تقویت می‌شوند و ناخودآگاه آثار خود را به جا می‌گذارند، ولی چنین نیست که این نیرو اختصاص به برخی داشته باشد و دیگران از آن محروم باشند بلکه همگان دارای توانی از این دست هستند که می‌توان با آموزش و تربیت و مهار کردن و هدایت آن از نیروی خاص روح و روان بهره ببرند.

البته این‌که انسان بگوید یک نفر وقتی نگاه می‌کند، از چشم او شعاعی بیرون می‌آید که مثلاً می‌تواند یک سنگ را بترکاند، در گذشته اصلاً قابل باور کردن نبود. ولی امروزه که میدان عمل این شعاع‌ها پیدا شده که چقدر در طبیعت امواج وجود دارد و چه کارهای خارق‌العاده‌ای را انجام می‌دهند، دیگر تعجبی ندارد که شعاعی از چشم یک انسان بیرون بیاید و واقعاً یک شتر را به زمین بزند.

شورچشمی یا چشم زخم یکی از واقعیات تلخ زندگی است که روزمره و مداوم اتفاق می‌افتد.

منکران حقیقت چشم زخم

عده‌ای، شورچشمی را امری واهی و خرافی پنداشته و از توجه به آن و راه‌های

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۱۲؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۳۸۸؛ الکشاف عن غوامض التزیل، ج ۴، ص ۵۹۷؛ تفسیر مراغی، ج ۲۹، ص ۴۸؛ تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۴۲۷ و تفسیر معزّن القرآن، ج ۱۴، ص ۱۲.

پیش‌گیری‌اش غافل مانده‌اند.

مرحوم طبرسی رحمته‌الله فقط از جبائی به عنوان منکر چشم‌زخم نام می‌برد. علی بن عیسی رمانی، در مقام پاسخ جبائی می‌گوید: مطلب جبائی صحیح نیست، اولاً: چه بسا که خداوند تعالی در تأثیر چشم زخم مصالحتی را معین فرموده که ما از آن جاهل هستیم. ثانیاً: اجماع علما بر وجود حقیقت چشم زخم است. ثالثاً: عقلاً نیز تجویز کرده‌اند و مانعی هم از آن نیست.^۱

ادله اثبات حقیقت چشم زخم

بسیاری از عالمان بر حقیقت چشم‌زخم اعتقاد دارند و دلیل‌هایی را اقامه کرده‌اند که می‌توان آن‌ها را در چهار فصل بررسی کرد:

فصل اول: چشم‌زخم در آیات؛

فصل دوم: چشم‌زخم در سنت و روایات؛

فصل سوم: چشم زخم از منظر علم، عقل و شعر؛

فصل چهارم: نمونه‌های چشم زخم در تاریخ و فرهنگ‌ها.

قبل از پرداختن به بیان تفصیلی ادله قایلین به چشم‌زخم، توجه به چند نکته ضرورت دارد:

۱. آنچه به اجمال مسلم است، وقوع خارجی چشم‌زخم و وجود بعضی ادعیه برای دفع و رفع آن است. چنان که خواهد آمد، خواندن آیه‌الکرسی و *مُعَوِّذَتین* و دعاهای وارد شده در *مفاتیح الجنان* در دفع چشم‌زخم مؤثرند.

۲. انسان باید خود و اطرافیانش را در برابر چشم زخم و آثار آن با تقویت ایمان و بالا بردن اعتماد به نفس مسلح سازد.

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۱۲.

۳. نکته مهم و اساسی این که آدمی نباید صرف اعتقاد به چشم زخم، روح و روان و اندیشه خود را گرفتار تخیلات، تلقینات و وساوس زاید مربوط به این موضوع نماید. به علاوه در هر شرایط و هر زمانی باید از شرّ شیاطین جنی و انسی به خداوند پناه ببرد.

بخش اول

چشم زخم از نگاه آیات، روایات

و دانشمندان

فصل اول:

چشم زخم در آیات

بسیاری از مردمان چشم‌زخم و شورچشمی را جزو خرافات دسته‌بندی می‌کنند و هیچ اعتقاد و باوری به آن ندارند. قرآن هرچند بسیاری از امور را خرافی و نادرست و باطل می‌شمارد.^۱ با وجود این برخی اقسام و انواع امور شگفت‌انگیز را تأیید کرده و حتی به آن‌ها به صورت مختلف پرداخته است، از جمله چشم‌زخم و شورچشمی. قرآن برخلاف برخی باورها، نه تنها این امر را جزو امور خرافی برنمی‌شمارد، بلکه به نمونه‌های از آن نیز اشاره کرده و گزارش تاریخی قرآنی از پیشینیان نیز آن را تأیید می‌کند. عمده آیاتی که به نحوی با چشم‌زخم ارتباط دارند، سه آیه‌اند، که هر یک به طور ضمنی، بیان‌گر مسئله شورچشمی هستند.

۱. آیه: ﴿وَإِنْ يَكَادُ﴾

قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ

۱. بقره، آیه ۱۱۶؛ مائده، آیه ۳، ۱۷، ۱۸، ۷۲-۷۷ و ۱۰۳؛ اعراف، آیه ۱۵۷؛ انعام، آیه ۱۰۰، ۱۳۶، ۱۴۰ و ۱۴۴؛ یونس، آیه ۱۸؛ اسراء، آیه ۴۰؛ نحل، آیه ۵۶-۵۹؛ مریم، آیه ۸۱ و ۸۸-۹۲؛ انبیاء، آیه ۲۴، ۲۶ و ۵۴-۵۲؛ صافات، آیه ۱۴۹-۱۵۹ و احزاب، آیه ۳۷.

لَمَجْنُونٌ؛^۱

نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند با چشم زخم خود تو را از بین ببرند، و می‌گویند: «او دیوانه است»

﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾: «ان» مخففه از مثقله است و «لام» در «لِيزْلِقُونَ» نشانه مخففه بودن آن است و به ضمّ و فتح «یاء» قرائت شده است.

واژه «زلق» در لغت به معنای لغزیدن است و «زلق بابصار» و لغزیدن به چشم، یعنی تو را با چشمانشان آزار رسانند و تو را از مقامی که داری بلغزانند.^۲
واژه‌های «زلقه و ازلقه»، یعنی به خطر افتادن بر اثر مسمومیت دیدگان دشمنان^۳، که کنایه از چشم زخم است.

پس از آن که کافران و بت‌پرستان از روی حسد و کینه‌وزی تهمت بی‌خردی را به ساحت مقدس پیامبر اکرم ﷺ زدند و آیات قرآن را افسانه و الهام‌های شیطانی دانستند، در آیه بعد خداوند متعال سخنان کفار را تکذیب کرده و می‌فرماید:

﴿وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾؛^۴

در حالی که این [قرآن] جز مایه بیداری برای جهانیان نیست!

اسباب نزول و مفاد آیه شریفه

درباره اسباب نزول و مفاد آیه مذکور در میان مفسران نظریات گوناگونی وجود

دارد:

۱. قلم، آیه ۵۱.

۲. لسان العرب، ج ۶، ص ۷۰.

۳. جوامع الجامع، ج ۴، ص ۳۴۴.

۴. قلم، آیه ۵۲.

قول اول: کنایه از حسادت دشمنان پیامبر اکرم ﷺ

قائلان این قول - شاید قدما این گونه بودند - معتقدند: آیه مذکور آن گاه نازل شد که پیامبر اکرم ﷺ قرآن تلاوت می کردند. دشمنان خدا در آن هنگام از شدت بغض و حسد آن گونه به رسول خدا ﷺ می نگریستند که با نظر کردن می خواستند آن حضرت را بکشند.

منظور این است که دشمنان هنگامی که آیات با عظمت قرآن را از تو می شنوند، به قدری خشمگین و ناراحت می شوند، و با عداوت به تو نگاه می کنند که گویی می خواهند تو را با چشم های خویش بر زمین افکنند و نابود کنند. چنان که در این باره میان عرفا مَثَل است که می گویند:

إِنَّ فُلَانًا نَظَرَ إِلَيَّ نَظْرَةَ وَكَأَنَّهُ يَرِيدُ التَّهَامِي أَوْ قَتْلِي؛^۱

همانا فلانی به من نگاهی کرد که نگاه زهرآلودی بود، گویا می خواست با این نگاه مرا ببلعد یا بکشد.

دشمن وقتی در مقابل مخالف خود قرار می گیرد، اگر در برنامه اش فاتح بشود و احساس شکست در طرف مقابل بکند از غیظ و خشم اش کاسته می شود. از کلمات امام علی علیه السلام است که فرمود:

الْقَدْرَةُ تُذْهِبُ الْحَفِيظَةَ؛^۲

قدرت و توانایی، خشم و کینه و حقد را از بین می برد.

و لذا انسان ها به هر اندازه از نظر روحی قوی تر باشند عقده کمتری دارند، و هر چه آدمی از نظر روحی ضعیف تر باشد و در مقابل دیگران بیشتر احساس ضعف کند

۱. الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۱۸، ص ۵۶۱.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۴۶.

عقده بیشتری در روحش هست. آدم قوی، بی عقده است و آدم ضعیف دچار عقده‌های بسیار.

کفار در مقابل پیغمبر اکرم ﷺ دچار چنین حالتی بودند. هر روز می‌دیدند نسبت به روز قبل چیزی به اصطلاح باختند و پیغمبر برنده است. می‌دیدند گرایش مردم روزاروز به اسلام افزون‌تر می‌شود و از جمع این‌ها دور می‌شوند. به علاوه وقتی در برابر یگانه اعجاز پیغمبر اکرم، یعنی قرآن مجید قرار می‌گرفتند در پی عیب‌جویی بودند، ببینند آیا می‌توانند نکته‌ای از آن را عیب بگیرند، اما می‌دیدند هر آیه‌ای که نازل می‌شود از آیه قبل جذاب‌تر، شیرین‌تر و زیباتر است. لذا وقتی آیات قرآن را می‌شنیدند، همان احساس لطافت و فصاحت و زیبایی و علو، مساوی بود با بالا رفتن درجه خشم آن‌ها. در همان حالی که آیات قرآن را گوش می‌کردند و چشم‌هایشان به پیغمبر بود (گوش‌هایشان آواز پیغمبر را می‌شنید که آیات قرآن را می‌خواند و چشم‌هایشان به صورت پیغمبر نگاه می‌کرد) آن‌چنان خشم بر خشم آن‌ها افزوده می‌شد که می‌خواستند با چشم‌هایشان پیغمبر را بکوبند، مثل این که می‌گوییم: فلان کس می‌خواهد با چشم‌هایش من را تیر بزند.

آن‌گاه مفاد آیه صرفاً کنایه از کمال و شدت خشم مخالفان است. انسان وقتی چنین شود و هیچ توجیه و منطقی پیدا نکند، دست به تهمت‌هایی احمقانه می‌زند که: ره‌ایش کنید، یک آدم جن‌زده و دیوانه است، آدم‌های جن‌زده و دیوانه گاهی کارهایی خارق‌العاده انجام می‌دهند: ﴿وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ...﴾.

قرآن چنین جواب می‌دهد: ﴿وَمَا هُوَ إِلَّا ذَكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾. چیزی که خداوند می‌فرماید در جهت خیر و صلاح و هدایت مردم و در جهت ذکر و یادآوری و بیداری همگان است، اما جن و شیطان هیچ‌گاه چنین توان و انگیزه‌ای ندارند. جن و شیطان که نمی‌تواند اثرش بیداری جهان باشد. قرآن نمی‌گوید: «و ما هو إلا من رب العالمین»، چون در این صورت صرفاً یک مدعا بود. آن‌ها می‌گفتند که آنچه این می‌گوید، القای

شیاطین است. قرآن ممکن بود جواب بدهد: خیر، القای خداست. بلکه معیار را ذکر می‌کند. آنچه از ناحیه خداست، چیزی است که در جهت خیر و صلاح و هدایت مردم و در جهت ذکر یعنی یادآوری و بیداری آنان، آن هم بیداری جهانیان است، نه تنه یک قوم خاص. تو می‌گویی از طرف شیطان و جن است. مگر می‌تواند چیزی از ناحیه جن و شیطان باشد ولی اثرش بیداری بشر و همه جهان باشد؟ پس با آیه: ﴿وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ برهان ضمنی بر علت بطلان ادعای دشمنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقامه شده است.^۱

قول دوم: کنایه از حسادت دشمنان ولایت علی علیه السلام

آیه شریفه مربوط به انتصاب حضرت امیرمؤمنان برای ولایت است که دشمنان کینه‌توز طاقت تحمل این مسئله را نداشتند.

برخی مفسران^۲ سبب نزول آیه را حسادت دشمنان ولایت علی علیه السلام ذکر کرده و گفته‌اند: این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بازوی علی علیه السلام را گرفت و او را بلند کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَعَلَيْهِ مُوَلَّاهُ» که در آن زمان کفار به یک‌دیگر می‌گفتند: به چشمان او بنگرید که چگونه می‌چرخد، گویی دو چشم دیوانه است.

در روایت حسین بن جمّال (حسان الجمّال) از امام ششم آمده است:

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۱۲؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۳۸۸؛ تفسیر الکشاف عن غوامض التنزیل، ج ۷، ص ۳۹۹؛ تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۴، ص ۱۹۸؛ اسباب النزول، ص ۲۳۴؛ الأمل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۱۸، ص ۵۶۱ و ۵۶۲-۵۶۳؛ تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۴۲۵؛ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۲۹، ص ۸۲؛ تفسیر اثنا عشر، ج ۱۳، ص ۲۸۳ و تفسیر مخزن العرفان، ج ۱۴، ص ۶۱.

۲. جوامع الجامع، ج ۷، ص ۲۲۶؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۶۴؛ تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۴، ص ۱۹۸؛ تأویل الآيات الظاهرة، ص ۶۸۸؛ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۱۶؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۹۹؛ أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۵۶؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۳ و بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۲۵۹.

امام صادق علیه السلام از مسجد غدیر مرور کرد، پس به سمت چپ مسجد نگریست و فرمود: آن جا جای پای رسول خداست که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَعَلَيْهِ مُوَلَّاهُ». سپس به جانب دیگر نظر افکند و فرمود: آن جا خیمه فلان و فلان و سالم مولا حذیفه و ابی عبیده الجراح می باشد. پس هنگامی که دیدند آن حضرت دستش را بلند کرده، بعضی از آنان به برخی دیگر گفتند: به چشمان او نگاه کنید که چگونه می چرخد، گویی دو چشم دیوانه است. پس در این زمان جبرئیل علیه السلام نازل شد و این آیه را آورد.

قول سوم: چشم زخم

اکثر مفسران معاصر قائلند^۱، آیه در مقام بیان یک واقعیت است و سخن از کنایه نیست. قرآن می خواهد تضادِ شگفتِ گفته‌های دشمنان اسلام را با این بیان ظاهر سازد و آن این که: آن‌ها وقتی آیات قرآن را می شنوند چندان مجذوب می شوند و در برابر آن اعجاب می کنند که می خواهند تو را چشم بزنند، (زیرا چشم زدن معمولاً در برابر امور بسیار شگفت‌انگیز است). در میان کافران قریش افرادی به اصطلاح شورچشم بود و چشم زخم می زدند. روایت شده که: در بنی اسد کسانی بودند که چشم می زدند و بعضی می خواستند رسول خدا صلی الله علیه و آله را چشم بزنند. کوردلان قریش، جمعی را که به حسد و بدچشمی شهرت داشتند، فرا خواندند و آنان را با وعده‌های فراوان دنیاطلبانه راضی کردند تا پرتو جمال سید کائنات را از آسیب بدچشمی آفتی برسانند و از ساحت عالم، محو گردانند.

آنان پنداشتند بهترین راه مبارزه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله این است که وی را از بین ببریم، بدون آن که مسئولیتی در مقابل بنی هاشم متوجه ما بشود، چون می دانستند بنی هاشم و به طور کلی عرب برای مسئله خونخواهی قبیله‌ای به اعتبار وحدت قبیله، اهمیت

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۱۲؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۳۸۸ و تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۵۶.

خاصی قائلند. یعنی اگر این‌ها می‌خواستند پیامبر را بکشند، ممکن بود بعداً به خونخواهی برخیزند، لذا تصمیم گرفتند از راه چشم زخم پیغمبر اکرم ﷺ را از بین ببرند، بی‌آن‌که قاتل شناخته شود. غافل از این‌که رسول خدا را که دیگر نمی‌شود با چنین کارها از بین برد. ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَنْزِعُوا مِنْكَ طَبَقًا فَإِنَّهُمْ يَدِينُونَ﴾ یعنی اگر عنایت الهی نبود، این‌ها با این وسیله تو را از بین برده بودند.

بدچشمی این جماعت به گونه‌ای بود که اگر یکی از آنان، اراده‌گوشت می‌کرد، به کنیز خود می‌گفت: «مَا أَحْسَنَ وَ مَا رَأَيْتُ مِثْلَهَا، چه نیکو و زیباست و مانندش را تاکنون ندیده‌ام!» فوراً آن حیوان می‌افتاد و صاحبش از روی ناچاری حیوان را می‌کشت و به وی (بدچشم) نصیبی می‌رسید. چنانچه آن‌ها اراده‌کشتن کسی را داشتند، سه روز چیزی نمی‌خوردند و بعد از آن بر او نظر می‌انداختند و بر اثر چشم زخم بیمار می‌شد و یا می‌مُرد. در میان بدچشمان، مردی بود که بر هر که چشم می‌افکند، از پا در می‌آمد، از این‌رو، او پا از خیمه بیرون نمی‌گذاشت. عاقبت، این جمع با اصرار قریش خواستند پیامبر ﷺ را چشم‌زخم زنند که کارساز نیفتاد.

در جمع‌بندی اقوال سه‌گانه می‌توان نتیجه گرفت که طبق قول اول و دوم آیه مذکور، کنایه از چشم‌زخم و منشأ آن حسادت دشمنان است که برای تلاوت قرآن پیامبر ﷺ یا به دلیل انتصاب علی ﷺ بر منصب ولایت بود.

اما بنابر قول سوم، آیه در مقام بیان کنایه نیست بلکه یک واقعیت را متذکر می‌شود و آن این‌که کافران قریش وقتی آیات قرآن را می‌شنیدند، آن قدر مجذوب می‌شدند و در برابر آن اعجاب می‌کردند که می‌خواستند رسول گرامی اسلام ﷺ را چشم‌بزنند، (زیرا چشم زدن معمولاً در برابر امور بسیار اعجاب‌انگیز است). طبق نقل تاریخ در میان قریشیان صدر اسلام افرادی به اصطلاح شورچشم بود و چشم زخم می‌زدند، حال اگر «مقصود آیه» چنین ادعایی باشد، به آن معناست که قرآن با این بیان، مسئله چشم‌زخم را تأیید کرده است.

۲. آیه ورود به مصر از ابواب متفرقه

قرآن کریم از زبان یعقوب نقل می‌کند که به فرزندانش فرمود:

﴿ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَأَدْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَلْحَكُمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴾ * وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱﴾^۱

و [هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند، یعقوب] گفت: «فرزندان من! از یک در وارد نشوید بلکه از درهای متفرق وارد گردید [تا توجه مردم به سوی شما جلب نشود] و [من با این دستور،] نمی‌توانم حادثه‌ای را که از سوی خداوند حتمی است، از شما دفع کنم! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! بر او توکل کرده‌ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.

آن‌گاه که برادران یوسف، پس از جلب موافقت پدر، برادر کوچک را با خود همراه کردند و برای دومین بار، آماده حرکت به سوی مصر شدند، یعقوب علیه السلام از فرزندانش می‌خواهد که هنگام ورود به شهر یا دیار مصر از درهای گوناگون وارد شوند.

فلسفه سفارش یعقوب علیه السلام به فرزندان در کیفیت ورود به مصر؟

به دنبال سفارش یعقوب علیه السلام به فرزندان که تا از یک دروازه وارد نشوند، بلکه به گروه‌هایی تقسیم شوند و هر گروهی از یک دروازه وارد شود، بحث مفصلی در میان مفسران درگرفته است که علت آن چه بوده است؟ گرچه دلیل آن در آیه فوق ذکر نشده ولی از ساختار داستان و سخنان یعقوب علیه السلام برمی‌آید که او نگران سلامت

فرزندانش در این سفر بود و خطری را برای آنان احساس می‌کرد. آیا یعقوب رضی الله عنه می‌ترسید مردم بر آن‌ها حسد برند و جمعشان را پراکنده سازند؟ برخی را بکشند یا به اسارت گیرند؟، یا چون گروهی توانمند هستند به چشم زخم گرفتار شوند و یا این‌که دسته‌ای از مردم از آنان بترسند و برای پیش‌گیری از خطر بر آن‌ها هجوم آورند.

اقوال مختلف درباره فلسفه سفارش یعقوب رضی الله عنه به فرزندان

قول اول: چشم‌زخم

بیشتر مفسران^۱ معتقدند: پایتخت مصر باستان، در آن زمان مانند هر شهر دیگری، دیوار و برج و دروازه‌هایی متعدد داشت. مصر در آن روزگار دارای چهار در بود و فرزندان یعقوب طبق دستور پدرشان، متفرق شده و هر گروهی از یکی از آن چهار در وارد شدند.^۲

این دستور یعقوب برای آن بود که چون همگی برادر یکدیگر و اولاد یک پدر و از نظر جمال و کمال و شکل و هیئت نیز ممتاز بودند، ترسید مردم آن‌ها را چشم بزنند.^۳ طبرسی گوید: ابن عباس، حسن، قتاده، ضحاک، سدی و ابو مسلم از طرفداران این قول هستند.^۴

جمله: ﴿وَمَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَلْحَكُمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ خالی از دلالت یا حداقل اشعار بر این معنا نیست که یعقوب رضی الله عنه از این حادثه که احتمال می‌داد جدا

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵ ص ۳۸۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۷ ص ۱۷۲؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱ ص ۲۲۱؛ کشف الأسرار و عذة الأبرار؛ ج ۵ ص ۱۰۳؛ الکشاف عن غوامض التنزیل، ج ۲ ص ۴۸۸؛ تفسیر نمونه، ج ۶ ص ۲۹-۳۰؛ تفسیر الجامع لأحكام القرآن، ج ۵ ص ۱۴۸؛ الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، ج ۷ ص ۵۰؛ أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳ ص ۱۵۵؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶ ص ۱۶۷ و تفسیر آسان، ج ۸ ص ۱۵۹.
۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵ ص ۳۸۰؛ تفسیر الجامع لأحكام القرآن، ج ۵ ص ۱۴۸.
۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵ ص ۳۸۰ و تفسیر الجامع لأحكام القرآن، ج ۹ ص ۲۲۶.
۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵ ص ۳۸۰.

می ترسید، گویا (و خدا داناتر است) در آن هنگام که فرزندان، مجهز و آماده سفر شدند، و برای خداحافظی در برابرش صف کشیدند، این را به طور الهام درک کرد که این پیوستگی، آن‌هم با این وضع جالبی که دارند به زودی از بین می‌رود و از تعداد آنان کاسته می‌شود، و چون چنین معنایی را احساس کرد لذا سفارش فرمود هرگز تظاهر به اجتماع نکنند، و دستور داد از درهای متعدد وارد شوند، تا شاید بلای تفرقه و کم شدن، از آن‌ها دفع شود.

این چاره‌اندیشی یعقوب رضی الله عنه مبنی بر مصونیت فرزندان از چشم‌زخم حسودان در دلالت آیه مذکور، نظر مشهور بین عالمان است.

قول دوم: حسد حسودان

علت دیگر برای دستور یعقوب رضی الله عنه این است که ممکن بود وارد شدن دسته جمعی آن‌ها از یک دروازه مصر و حرکت گروهی آنان با قیافه‌های جذاب و اندام درشت، حسد حسودان را برانگیزد و از آنان نزد دستگاه حکومت سعایت کنند، و آن‌ها را به عنوان یک جمعیت بیگانه که قصد خراب‌کاری دارند مورد سوءظن قرار دهند، لذا پدر دستور داد از دروازه‌های مختلف وارد شوند تا جلب توجه نکنند.

جبائی گوید: یعقوب ترسید مردم به آن‌ها حسد ببرند و چون نیرو و قدرت‌شان گوش‌زد سلطان مصر گردد، از آن‌ها بیم‌ناک شود و آنان را به زندان افکنده یا بکشد.^۱

این نظر اگر چه بیشتر قابل اثبات است، زیرا همواره حکومت‌ها از اجتماع، مخصوصاً اجتماع یازده برادر می‌ترسند و حسودان نیز نگران می‌شوند، ولی مخالف اجماع است.

قول سوم: یافتن یوسف علیه السلام

مرحوم محمد تقی اشراقی علیه السلام از مفسران معاصر می فرماید: یعقوب می خواست یک دستور مهم اجتماعی به عنوان بدرقه راه به فرزندان بدهد، و آن این که گم شده خود را از یک در نجویند، بلکه باید از هر دری وارد شوند، چرا که بسیار می شود انسان برای رسیدن به یک هدف گاهی تنها یک راه را انتخاب می کند و هنگامی که به بن بست کشید، مایوس شده، کنار می رود، اما اگر به این حقیقت توجه داشته باشد که گم شده ها معمولاً یک راه ندارند و از طرق مختلف به جست و جوی آن برخیزد، غالباً موفق می شود.^۱

آیه الله مکارم می فرماید: این قول علاوه بر خلاف اجماع، یک تفسیر ذوقی است.^۲ آیه بعدی این حقیقت را واضح می کند که چاره اندیشی یعقوب علیه السلام برای کیفیت ورود فرزندانش به مصر به صورت متفرق مؤثر واقع نیفتاد، که بتواند جلوی اراده خدا را نسبت به آنها بگیرد که اگر فرضاً خدا مقدر کرده بود آنان مورد حسد یا چشم زخم قرار گیرند این عمل آنها از تقدیر خدا جلوگیری کند، و خود یعقوب علیه السلام نیز به این حقیقت آگاه بود، جز این که دستور یعقوب خواسته قلبی او بود که بدین وسیله خواسته دل را انجام داد و تشویش خاطر خود را از ناحیه چشم خوردن فرزندان بدین وسیله برطرف کرد. یعنی همین اندازه که می دانست آنها دستورهایش را انجام می دهند دل خوش بود. ﴿ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا ﴾.

طبق این بیان که یعقوب علیه السلام خود اذعان داشته، چاره اندیشی او بدون حکمت الهی

۱. تفسیر مورد، یوسف، ص ۱۳۶ - ۱۳۸.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۳۱.

ارزش نخواهد داشت، اما با این پیشنهاد می‌خواست اندکی از اضطراب و تشویش خاطر خود را از ناحیه چشم زخم التیام ببخشد، ضعف گفته زجاج «که می‌گوید: معنای آیه این است که اگر مقدر شده بود آن‌ها چشم بخورند در همان حال نیز که به صورت پراکنده وارد مصر شدند چشم می‌خوردند و ورود آنان به صورت پراکنده یا به صورت اجتماع در این جریان تأثیری نداشت.»^۱ نیز روشن است.

بعضی گفته‌اند: کلمه «الّا» در جمله: ﴿إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا﴾ به معنای «لیکن» است، و معنای جمله چنین است که لیکن حاجتی را که در نفس یعقوب علیه السلام بود برآورد، و فرزندش را که مدت‌ها گم کرده بود به وی برگردانید.^۲

علامه گوید: بعید نیست، کلمه «الّا» همان الای استثنائیه باشد، زیرا جمله: ﴿مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ در معنا، مثل این است که بگوییم، این سبب هیچ سودی برای یعقوب علیه السلام نداشت، یا هیچ سودی برای همگی آنان نداشت، و خداوند به وسیله آن سبب هیچ حاجتی را از ایشان برنیآورد، مگر تنها آن حاجتی را که در نفس یعقوب علیه السلام بود و جمله «قضاها» استیناف و جواب از سؤال مقدر است. گویا سائلی پرسیده: خداوند با حاجت یعقوب چه کرد؟ جواب می‌دهد که: آن را برآورد.^۳

اگر این احتمال را بپذیریم که کلمه «الّا» استثنای منقطع و به معنای «لیکن» بوده باشد، منافاتی با ادعای اجماع نخواهد داشت، زیرا این استثنا - چنان‌که علامه به آن اشاره کرده - جواب از سؤال مقدر است، و آن این‌که پس از بی‌ثمر بودن چاره‌اندیشی یعقوب علیه السلام برای خود و فرزندانش پس خدا با حاجت یعقوب چه کرد؟ جواب داده شده که حاجت یعقوب علیه السلام برآورده شد و آن این‌که با گرفتن بنیامین، فراق یعقوب علیه السلام و یوسف علیه السلام به پایان رسید.

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰.

۲. النبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۶۸ و تفسیر منهج الصادقین، ج ۵، ص ۶۲.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۲۲۱.

به دنبال اجابت دل خواسته یعقوب علیه السلام، خداوند از او مدح و ثنا می‌کند: ﴿وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾. اشاره به این که بسیاری از مردم چنان در عالم اسباب گم می‌شوند که خیال می‌کنند مثلاً چشم زخم، اثر اجتناب‌ناپذیر بعضی از چشم‌هاست، و به همین جهت خدا و توکل بر او را فراموش کرده به دامان این و آن می‌چسبند، ولی یعقوب چنین نبود، می‌دانست تا خداوند چیزی نخواهد انجام نمی‌پذیرد، لذا در درجه اول توکل و اعتماد او بر خدا بود و سپس به سراغ عالم اسباب می‌رفت، و در عین حال می‌دانست پشت سر این اسباب ذات پاک «مسبب الاسباب» است. همان‌گونه که قرآن درباره ساحران شهر بابل می‌گوید:

﴿وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛^۱

آن‌ها نمی‌توانستند از طریق سحر به کسی زیان برسانند، مگر این که خدا بخواهد.

اشاره به این که مافوق همه این‌ها اراده خداست، باید دل به او بست و از او کمک خواست.

جمع‌بندی رهنمودهای مفسران از پیام آیه شریفه چنین می‌شود که: اغلب آنان برآنند که انگیزه توصیه‌های یعقوب علیه السلام به فرزندانش مبنی بر این که از درهای متعدد وارد مصر شوند مصونیت آن‌ها از چشم زخم بود. قول دوم و آن این که یعقوب علیه السلام می‌ترسید اگر فرزندان با آن قیافه‌های زیبا و اندام‌های درشت از یک در وارد مصر شوند مورد حسادت حسودان قرار گیرند و نزد حاکم مصر برای آنان سعایت و سوءظن ایجاد گردد. این دیدگاه گرچه به واقعیت نزدیک‌تر است، خلاف مشهور است. قول سوم از مرحوم اشراقی است که معتقد است: انگیزه یعقوب از این توصیه یافتن یوسف علیه السلام بود. این نگرش علاوه بر خلاف اجماع یک برداشت ذوقی است، زیرا از منطوق و مفهوم آیه چنین دلالتی استفاده نمی‌شود.

۳. آیه شرّ حاسد

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾؛^۱

پناه می‌برم به خداوندگار... و از شرّ هر حسود آن‌گاه که حسد ورزد.

خداوند در آغاز این سوره به پیغمبر اکرم ﷺ دستور می‌دهد از شرّ تمام مخلوقات شرور به خدا پناه ببرد. سپس در توضیح این استعاذه، اشاره به انواع شرّ می‌کند، شرّ مهاجمین تاریک‌دل که از تاریکی‌ها استفاده می‌کنند و حمله‌ور می‌شوند.

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾؛

بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌صبح.

از شرّ همه موجودات شرور، انسان‌های شرور، جن و حیوانات و حوادث و پیش‌آمدهای شر و از شرّ نفس اماره: ﴿مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾؛ شرّ وسوسه‌گرانی که با سخنان و تبلیغات سوء خود اراده‌ها، ایمان‌ها، عقیده‌ها محبت‌ها و پیوندها را سست می‌کنند.

﴿مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ * وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾؛

از شرّ تمام آنچه آفریده است و از شرّ هر موجود مزاحم هنگامی که وارد می‌شود و

از شرّ آن‌ها که در گره‌ها می‌دمند [و هر تصمیمی را سست می‌کنند].

در آخرین آیه این سوره می‌فرماید: و از شرّ هر حسود آن‌گاه که حسد می‌ورزد:

﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾.

مفهوم شناسی شر

راغب اصفهانی می‌نویسد: شر، چیزی است که همه از آن روی گردانند؛ چنان‌که

خیر چیزی است که همه آن را خواهانند.^۱

حکما نیز در تعریف اصطلاحی شر گفته‌اند: شر، فقدان ذات یا فقدان کمالی از کمالات شیء است. از آن جهت که آن شیء شأنیت داشتن آن کمال را دارد.^۲

برای شناخت بهتر خیر و شر، باید مصادیق کمال هر موجودی را بشناسیم تا سلب و فقدان کمال را که هر موجودی از بین کمالی که همه خواهان آن و از سلبش گریزان‌اند به دست آورد، کمال هر چیزی در ذات و نفس خودشان است. کمالات انسان، نظیر حیات، علم، قدرت، شجاعت، خیرخواهی، بخشش و... در مقابل جهل، ذلت، بخل، حسادت و... از رذایل و شر هستند که حیات طیبه انسانی را به مخاطره می‌اندازند. چنان‌که فرعون‌ها، ابوجهل‌ها، حسودان قریش و... حیات اجتماعی جوامع را به مخاطره می‌اندازند. فرعون، قومی چون بنی اسرائیل را به ستم خود گرفتار ساخته و ابوجهل‌ها که ستم‌گرانه، سمیه را تازیانه می‌نواختند و فریاد می‌کشیدند و کافران حسود قریش که از پیش‌رفت اسلام توسط پیامبر ﷺ به ذلت افتاده بودند، هر روز برای آن حضرت و پیروانش توطئه می‌کردند. تمام اینان پیش‌گامان شرور جامعه بشری هستند.

شر هنگامی پیدا می‌شود که مخلوقات از قوانین آفرینش منحرف و از مسیر تعیین شده جدا گردند؛ مثلاً نیش و دندان بُرنده حیوانات یک حربه دفاعی برای آن‌هاست که در برابر دشمنانشان به کار می‌برند، همانند سلاحی که ما در مقابل دشمن از آن استفاده می‌کنیم، اگر این سلاح به هنگام به کار رَوَد خیر است، اما چنانچه نابه جا و در برابر دوست مصرف گردد، شر است.

یکی از عمده‌ترین عوامل تخریب و فساد در جهان، تخریب و فساد است که از حسودان سرچشمه می‌گیرد.

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۶۳.

۲. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقبیة الأربعة، ج ۷، ص ۵۸.

حسد از بزرگ‌ترین خباثت روحی، از امراض بسیار سخت^۱، و از حُجُبِ صعب‌العلاج است که مبتلایان به آن باید در کنار زدنش از خود مجاهدتی سخت و پی‌گیر کنند.^۲

بسیاری از مفسران گفته‌اند:^۳ کلمه واو ﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ عطف است که جمله را عطف به آیه، بالا داده، یعنی: ای رسول گرامی! بگو: من پناه می‌برم به پروردگار عالم از شر حسود آن‌گاه که حسد می‌ورزد.

تفسیر حسد حاسد

در میان مفسران از این که مراد از حسد حاسد چیست، اختلاف نظر است. از آن‌جا که مُستند سخنان ذیل، گفتار مفسران است و آنان صرفاً به نقل اقوال اکتفا کرده‌اند بی‌آن‌که به قائلان اشاره کنند، لذا به آنچه آن‌ها پرداخته‌اند، بسنده می‌شود.

قول اول: سحر افسون‌گران

عده‌ای معتقدند: این سوره و سوره ناس که به مُعَوِّذَاتان معروف شده‌اند دربارهٔ سحر است که یهودیانِ حسود بر پیامبر ﷺ روا داشتند.

جادوگری امری پذیرفته شده در بینش و نگرش تمام ادیان آسمانی است، ولی در آموزه‌های اسلام مردود و مذمت شده تا آن‌جا که علی ﷺ می‌فرمایند:

مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السِّحْرِ قَلِيلاً أَوْ كَثِيراً فَقَدْ كَفَرَ وَكَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ...^۴

۱. تفسیر مخزن العرفان، ج ۱۵، ص ۳۶۶.

۲. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۹۳.

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۶۶ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۹۳ و البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵ ص ۸۱۰

۴. وسائل النجفة، ج ۱۷، ص ۱۴۹.

کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است، و رابطه او با خداوند به کلی قطع می‌شود....

نفس افسون‌گر بی‌تردید می‌تواند در دیگران تأثیرگذار باشد و در تاریخ شواهد گوناگونی دارد، چه آن که قرآن هم به نمونه‌هایی همچون: قصه ساحران فرعون، هاروت، ماروت و... پرداخته است.

طبرسی، در تأیید این قول روایتی را اقامه کرده و می‌نویسد: مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: جبرئیل بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای رسول خدا! دختران لیبید بن اعصم یهودی برای وجود مقدس سحر و جادو کردند و رشته‌ای گرفتند و یازده گره بر آن زدند و در حقه^۱ گذاشتند و در چاه بنی‌زریق افکندند، کسی را بفرست آن را بیرون آورد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام و زبیر بن عوام را فرستاد آن را بیرون آورده حضورش تقدیم داشتند. آن حضرت سوره مؤذنتین را بر آن رشته خواندند، هر آیه‌ای که قرائت می‌نمود یک گره از آن رشته باز می‌شد و چون از قرائت فارغ شد، تمام گره‌ها گشوده گردید.^۲

قول دوم: چشم زخم حسودان

از حسد و رشک مردم فرومایه باید در حذر بود، چه بسا از نظر حسرت روانی که بینوایان به سرمایه‌داران و اغنیا دارند و آتش خشم و غضب خود را آن چنان تقویت نموده که دیدگان و گفتار آنان هم‌چنین مسموم گردد با نظر افکندن یا ایراد سخنی،

۱. حقه: ظرف کوچکی که در آن جواهر یا اشیای دیگر گذارند، قوطی.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۶۶ الدر المنثور فی التفسیر المأثور، ج ۶، ص ۴۱۸؛ تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۶۳؛ بیان السعاده فی مقامات العباد، ج ۴، ص ۲۸۶؛ تفسیر اثنا عشر، ج ۱۴؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۱۸ و ۳۹۴ و تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۹۶.

ضرر و خطر بر دیگران متوجه نمایند. این نیز در اثر تأثر و تقویت روح خشم‌ناک است که می‌تواند در دیگران اثر گذارد و آنان را معرض خطر و ضرر قرار دهد. این آیه نشان می‌دهد حسد از زشت‌ترین صفات رذیله است، چرا که قرآن آن را در ردیف کارهای حیوانات درنده و مارهای گزنده، و شیاطین و سوسه‌گر قرار داده است.^۱ یعنی همان‌گونه که نفسِ افسون‌گر و ساحر تأثیر دارد، آتش حسد حسود نیز هنگامی که شعله‌ور گردد، در مقام ایذا و آزار برمی‌آید و از هیچ فسادی خودداری نمی‌ورزد بلکه اگر اقدام به هیچ مخربی نکند همان چشمی که از روی حسد چیزی را بنگرد یا نفسی از آن به محسود اصابت نماید، آثار بدی از آن تراویده و به محسود ضرر می‌رساند، لذا شورچشمی عاین نوعی از تراوش‌های حسد است.^۲ از این رو آیه شامل چشم زدن اشخاص شورچشم نیز می‌شود، چون چشم زدن هم ناشی از نوعی حسد درونی است. حسود وقتی چیزی را ببیند که در نظرش بسیار شگفت‌آور و زیبا باشد حسدش تحریک شده، با همان نگاه، زهر خود را می‌ریزد. این قول را به قتاده، معمر و عطاء خراسانی نسبت داده‌اند.^۳

قول سوم: هرنوع حسد حسودان

مراد از آیه اعمّ از سحر، چشم زخم و هرنوع بغی (گردن‌کشی) است، دلیل بر این مدعا شمول عمومیت حاسد است.^۴

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۶۲ و کشف الأسرار و عنة الأبرار، ج ۱۰، ص ۶۷۰.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۶۶ البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۹۳؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳۰، ص ۲۲۸؛ کشف الأسرار و عنة الأبرار، ج ۱۰، ص ۶۷۱؛ تفسیر مخزن العرفان، ج ۱۵، ص ۳۶۶؛ روح المعانی فی تفسیر

القرآن العظیم، ج ۱۵، ص ۵۲۲ و تفسیر اتعا عشر، ج ۱۴، ص ۳۹۴.

۳. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳۰، ص ۲۲۸.

۴. همان.

انسان از نظر ماهیت و ذات، آفریده‌ای است که همه صفات و اسمایی را که خداوند به او تعلیم داده دارد. طبیعت و ذات او به گونه‌ای است که ظرفیت و توان‌مندی‌های فراوانش شامل امور عادی و غیرعادی می‌شود و یکی از آن‌ها تصرف در فراماده و ایجاد امور خارق‌العاده و فراطبیعی و فیزیک است، که گاه از چشم انسان‌هایی چون شورچشم و گاهی از نفَس جادوگران حسود تراوش می‌کند و زمانی نیز حسد عده‌ای چنان طغیان می‌کند که بر رهبران دینی و آسمانی خروج و بغی می‌کنند، لذا آیه به دلیل عام بودن کلمه حاسد تمام موارد مذکور را شامل است، زیرا همه آن‌ها دارای حسد هستند که محرک اصلی آنان در انحرافشان می‌باشد.

جمع‌بندی دلالت آیه «و ان یکاد» طبق بررسی‌های انجام شده، بر چشم‌زخم مشهور است و قول دوم و سوم، قول شاذ (نادر) هستند، لذا به جهت مخالفت آن‌ها با قول مشهور، ضعیفند. آیه ۶۸ سوره یوسف نیز طبق ادعای اکثر مفسران انگیزه یعقوب از توصیه فرزندانش مبنی بر ورود آنان به مصر از درهای متعدد، برای مصونیت از چشم‌زخم افسون‌گران بوده است. این آیه گرچه به صراحت دلالت آیه قبل نیست، با کنایه بر چشم‌زخم دلالت دارد. خداوند در سوره ناس پیامبر ﷺ را از شر حسودان برحذر می‌دارد، مفسران در مقام بررسی آیه: ﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ سه دیدگاه را اقامه کرده‌اند که «حسادت» وجه اشتراک هر سه دیدگاه است، قول اول و سوم با نظریه دوم مخالفتی ندارند، چرا که در بخش سوم این نوشتار خواهد آمد که سحرچشم از اقسام سحر است و چشم بعضی به عنوان ابزار افسون‌گری مورد استفاده قرار می‌گیرد. در قول دوم، چشم زخم از مصادیق دلالت آیه مذکور، نام برده شده است. لذا آیه گرچه صراحتاً به چشم‌زخم دلالت ندارد می‌تواند با قاعده تأویل، مؤید حقیقت چشم‌زخم باشد.

فصل دوم:

چشم زخم در روایات

در گستره روایات، با احادیث فراوانی از منابع شیعه و اهل سنت روبه‌رو می‌شویم که اثبات‌گر چشم زخم و پی آمدهای آن هستند. احادیث در این باب بر چند دسته‌اند:

دسته اول: روایات حق بودن چشم زخم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الْعَيْنُ حَقٌّ؛ چشم زخم حق است»^۱. حق، عبارت است از چیزی که فرضش با خارج و واقع تطبیق کند.^۲ نقیض حق؛ باطل است که به معنای چیزی است که پس از واری کردن معلوم می‌شود ثبات نداشته^۳، و بدین معنا است در آیه: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾^۴ گاهی هم نسبت به عمل و گفتار به کار برده می‌شود، چنان‌که خداوند فرموده: ﴿فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۵. و نیز فرموده: ﴿لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ﴾^۶.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۴۲۱ و بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۶.

۲. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱۲، ص ۲۶۲.

۳. المفردات في غريب القرآن، ص ۴۸.

۴. حج، آیه ۶۲.

۵. اعراف، آیه ۱۱۸.

۶. آل عمران، آیه ۷۱.

شناخت حق و باطل که همان شناخت واقعیت‌ها از پندارهاست، گاهی برای انسان چنان مشکل و پیچیده می‌شود، که حتماً باید برای بازخوانی و تمییز حقایق از اوهام و حق از باطل، از کلام اولیای خدا بهرمنند شد، زیرا حق همواره سودمند است، همچون آب زلال که مایهٔ حیات است، اما باطل بی‌فایده و بیهوده است. باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و می‌کوشد خود را به لباس آن درآورد و از حیثیتش استفاده کند، همان‌گونه که هر دروغی از راست فروغ می‌گیرد. روایت: «الْعَيْنُ حَقٌّ» از حیث سند بین مسلمانان اجماعی بوده و مورد تمسک شیعه و اهل سنت در اثبات حقیقت چشم‌زخم قرار گرفته است.^۱

چشم‌زخم، حقیقت و واقعیتی است که در این دسته از روایات به آن پرداخته می‌شود. در حدیثی در باره شدت نیروی برخی چشم‌ها از رسول اکرم ﷺ آمده است:

الْعَيْنُ تُدْخِلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَالْجَمَلَ الْقِدْرَ؛^۲

چشم‌زخم [واقعیت دارد و] مرد را در قبر و شتر را در دیگ قرار می‌دهد.

کنایه از این‌که باعث مرگ انسان و بیماری شتر می‌شود که صاحبش از ترس تلف شدنش شتر را ذبح می‌کند.

در بیان امیر مؤمنان علیؑ آمده است:

الْعَيْنُ حَقٌّ وَالرَّقِي حَقٌّ؛^۳

چشم‌زخم حق است و توسل به دعا برای دفع آن نیز حق.

با همین تعبیر، از امام صادقؑ نیز آمده است:

۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۹؛ تذکرة الموضوعات، ص ۲۰۷ و كشف الخفاء ومزيل الإلباس، ج ۲، ص ۷۶.

۲. بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۲۶ و الدرر المستور في التفسير المأثور، ج ۶، ص ۲۵۸.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۰۰.

... فَإِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ؛^۱

... چشم زخم حق است.

آثار سوء چشم زخم چندان خطر ساز است که انسان را به کام مرگ می برد، به حدی که رسول گرامی اسلام ﷺ می فرمایند:

أَكْثَرُ مِنْ يَمُوتُ مِنْ أُمَّتِي بَعْدَ قِضَاءِ اللَّهِ وَ قَدْرِهِ بِالْعَيْنِ؛^۲

بیشتر کسانی که از امت من از دنیا رفته اند پس از قضا و قدر با چشم زخم بوده است.

گویند: روزی آن حضرت از قبرستان بقیع می گذشت و فرمودند: «به خدا قسم

بیشتر اهل این قبرستان به سبب چشم زخم در این جا آرمیده اند».^۳

گاه قدرت این نیروی نامرئی به قدری اوج می پذیرد که از مقدرات الهی نیز

پیشی می گیرد.

پیامبر ﷺ فرمود:

لَوْ كَانَ يَسْبِقُ الْقَدْرَ لَسَبَقْتَهُ الْعَيْنِ؛^۴

اگر چیزی باشد که از مقدرات سبقت گیرد، همان چشم زخم است.

و امام صادق عليه السلام نیز فرمودند:

لَوْ كَانَ شَيْءٌ يَسْبِقُ الْقَدْرَ لَسَبَقَهُ الْعَيْنُ؛^۵

اگر چیزی باشد که از مقدرات خداوند پیشی بگیرد، همانا چشم زخم است.

از روایات مزبور، علاوه بر اثبات حق بودن چشم زخم، قدرت فراوان این نیروی نامرئی

فهمیده می شود؛ نیرویی که می تواند عامل مرگ آدمی شود تا جایی که طبق فرمایش

۱. بحار الأنوار، ج ۶۰ ص ۲۵.

۲. الدر المنثور فی التفسیر المأثور، ج ۶ ص ۲۵۸.

۳. تفسیر منهج الصادقین، ج ۹ ص ۳۹۱.

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵ ص ۳۸۰.

۵. بحار الأنوار، ج ۶۰ ص ۲۶.

پیامبر ﷺ و امام صادق علیه السلام حتی چشم زخم می تواند از مقدرات نیز سبقت بگیرد.

دسته دوم: روایات وقوع چشم زخم

برخی روایات وقوع چشم زخم را گزارش می کنند، چنان که فرمود:

إِنَّ جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَام نَزَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَأَاهُ مُغْتَمًّا، فَسَأَلَهُ عَنِ غَمِّهِ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْحَسَنَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام أَصَابَتْهُمَا عَيْنٌ. فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ الْعَيْنُ حَقٌّ فَعَوِّذُهُمَا بِهَذِهِ الْعُوذَةِ وَذَكَرَهَا!

جبرئیل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و حضرت را غم ناک دیدند. جبرئیل از علت اندوه پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید؟ آن حضرت پاسخ فرمودند: بر حسن و حسین چشم زخم اصابت کرده است. جبرئیل عرض کرد: چشم زخم حق است پس آنان (حسنین) را به این دعا تعویذ نما....

از این حدیث روشن می شود چشم زخم توهم و خرافه نیست، بلکه امری واقعی است که در خارج اتفاق می افتد و راه هایی برای جلوگیری از آن وجود دارد. البته مصادیق و نمونه های تاریخی در فصل چهارم این بخش خواهد آمد.

دسته سوم: روایات درمان چشم زخم

در روایات آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای درمان برخی نزدیکان خویش، از تعویذ و رقیه، (دعای ضد چشم زخم)، بهره می گرفته است. از جمله، روایت شده است:

إِنَّ بَنِي جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَانُوا غُلَمَانًا بَيْضًا، فَقَالَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْعَيْنَ إِلَيْهِمْ سَرِيعَةٌ أَفَاسْتَرْقِي لَهُمْ مِنَ الْعَيْنِ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ لَوْ كَانَ

يَسْبِقُ الْقَدْرَ لِسَبْقَتِهِ الْعَيْنِ،^۱

پسران جعفر بن ابی طالب سفیدرو بودند و اسماء بنت عمیس به پیغمبر عرض کرد: ای رسول خدا! این‌ها چشم‌گیر هستند و زود مورد اصابت چشم مردم قرار می‌گیرند. آیا وسیله‌ای برای دفع چشم‌زخم آن‌ها تهیه کنم؟ فرمود: آری. سپس فرمود: اگر چیزی می‌توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد چشم زدن بود.

معمربن خلاد گوید: امام رضا علیه السلام به من فرمود:

إِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ فَكَتُبْ فِي رُقْعَةٍ الْحَمْدَ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ
وَأَجْعَلْهَا فِي غِلَافِ الْقَارُورَةِ،^۲

ای معمربن چشم‌زخم حق است، پس برای رفع آن، سوره حمد و توحید و معوذتین و آیه‌الکرسی را در ورقی از کاغذ (چوبی) بنویس و در غلاف مخصوص عطر قرار بده تا در امان بمانی.

امام صادق علیه السلام پس از بیان حق بودن چشم‌زخم فرمود:

... وَ لَيْسَ تَأْمَنُهَا مِنْكَ عَلَى نَفْسِكَ وَ لَا مِنْكَ عَلَى غَيْرِكَ فَإِذَا خِفْتَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ
فَقُلْ: مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ثَلَاثاً،^۳

... و از آثار آن نه خود را در امان ببین و نه دیگران را، پس هرگاه احساس خطر از چشمی نمودید، ذکر ما شاء الله لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظيم را سه بار بگویید.

دسته چهارم: روایات تعویذ

پیامبر صلی الله علیه و آله و انبیای دیگر، چون: ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام برای دفع چشم‌زخم از

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۶ و مکارم الأخلاق، ص ۳۸۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۶.

«رقیه»^۱، استفاده می کردند. مانند آنچه حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند:

رَقَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ: أُعِيدُ كَمَا بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ وَأَسْمَائِهِ
الْحُسْنَى كُلِّهَا عَامَّةً مِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَالْهَامَةِ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ لَامَةٍ، وَ مِنْ شَرِّ
حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ثُمَّ التَّفَتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْنَا فَقَالَ: هَكَذَا كَانَ يُعَوِّذُ إِبْرَاهِيمُ إِسْمَاعِيلَ وَ
إِسْحَاقَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؛^۲

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام رقیه گرفت و این دعا را خواند:
شما را در پناه کلمات تامه خدا قرار می دهم از شر هر دیو و هر جنبنده و شر هر
چشم زخمی. سپس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نگاهی به ما کرد و فرمود: «این چنین حضرت ابراهیم
برای اسماعیل و اسحاق تعویذ نمود.

چنان که موسی علیه السلام نیز دو پسر هارون را با همین کلمات تعویذ می کرد.^۳
در حدیث دیگری است که: جبرئیل علیه السلام برای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعای چشم زخم
خواند و آن را به حضرتش تعلیم کرد. دعا این است:

بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ حَاسِدٍ اللَّهُ يَشْفِيكَ؛^۴

به نام خدا تو را پناه می دهم از شر چشم هر حسودی. خدا شفاهت دهد.

حسود وقتی آتش حسدش شعله ور گردد، در مقام ایذا برمی آید و حداقل
ضربه ای که به محسود می زند، تشعشع ذرات چشم مسموم اوست. چنان که در تعویذ
موسی علیه السلام فرزندان هارون از شور چشمی حسود تعویذ می شوند.
امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. دعاهایی که برای ایمن بودن از چشم زخم شورچشمان، همراه اشخاص حمل می شود و آن را تعویذ نیز می گویند.
۲. کافی، ج ۲، ص ۵۶۹ ح ۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۹۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۳، ح ۴۷۸۱؛ تفسیر
نور الثقلین، ج ۵ ص ۴۰۰ و تفسیر نمونه ج ۲۴، ص ۴۲۸.
۳. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۷: «رَوَى أَنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَوَّذَ ابْنَتَهُ، وَ أَنَّ مُوسَى عَوَّذَ ابْنِي هَارُونَ بِهَذِهِ الْعَوْدَةِ».
۴. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۷ و مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵ ص ۳۸۰.

إِذَا تَهَيَّأَ أَحَدُكُمْ بِهَيْئَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيَقْرَأْ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ الْمَعْوِذَتَيْنِ فَإِنَّهُ لَا يَبْصُرُهُ شَيْءٌ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى،^۱

هرگاه به صورت زیبا و هیئت جالب درآمدید (لباس نو و زیبا پوشیده و خود را آراسته کردید) هنگامی که می‌خواهید از منزل خارج شوید، مُعَوِّذَتَیْنِ (سوره ناس و فلق) را بخوانید. به راستی که اگر چنین کنید و برخورد بدمید، به حکم خداوند چیزی به شما ضرر نمی‌رساند.

در جمع‌بندی چهار دسته از روایات باید گفت که علاوه بر این که چشم‌زخم توهم و خرافه نیست بلکه امری واقعی و حق بوده و آثار سوء آن در خارج اتفاق افتاده است، چنان‌که رهنمودهای پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام برای جلوگیری و درمان آن با عنوان تعویذ و رُقیه گواه این ادعا است. این نیروی نامرئی، قدرت فراوانی هم دارد که عامل مرگ آدمی شده تا جایی که طبق فرمایش پیامبر ﷺ و امام صادق علیه‌السلام حتی از مقدرات نیز سبقت می‌گیرد.

فصل سوم:

چشم زخم از منظر علم، عقل و شعر

بررسی‌های علمی اثبات کرده که آدمی دارای نیرویی شگفت است که از خود آثاری مثبت یا منفی به جا می‌گذارد.

آنچه در میان اقوام مختلف به نام «چشم‌زدن» یا «چشم‌زخم» یا «چشم‌شور» و «دیده‌شور» و... رواج دارد، به گونه‌ای معروف است که جای تردیدی در اصل وجود آن نیست.

برخی^۱ معتقدند: این نیرو در بعضی چشم‌ها تقویت شده و شخص از راه امواجی ویژه می‌تواند در دیگری تاثیر بگذارد. بسیاری می‌گویند که افرادی را دیده یا می‌شناسند که می‌توانند از راه چشم، حیوانی را بکشند یا اشیایی را جا به جا کرده و یا وسیله‌ای را تخریب کنند. به زعم آنان نه تنها نمی‌بایست که در انکار این امور پانفشرد، بلکه باید امکان وجودی و وقوعی آن را از دیدگاه عقل و علم دور نداشت و آن را پذیرفت.^۲

چنان‌که در اعتقاد عده‌ای، بعضی چشم‌ها نیروی مغناطیسی خاصی را داراست که

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۹۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۴۲۷.

کارآیی فراوانی دارد، حتی با تمرین می‌توان آن را پرورش داد، خواب مغناطیسی نیز از همین نیروست. چنان‌که از نظر عقلی نیز این مسئله محال نیست. همان‌گونه که در اشیا و اجسام مادی رابطه علی و معلولی وجود دارد، در امور معنوی نیز چنین است. به همین جهت استفاده از جادو و... برای آسیب‌زدن به دیگران گناهی بزرگ و نابخشودنی است.

وقتی اشعه لیزر که شعاعی است نامرئی، می‌تواند کاری کند که از عهده هیچ سلاح مخربی ساخته نیست، پذیرش وجود نیرویی که در بعضی چشم‌ها از طریق امواج مخصوص در طرف مقابل اثر بگذارد، چندان عجیب نخواهد بود. برخی چشم‌ها اثر خاصی دارند که در صورت نگریستن به هر چیزی، در آن اثر گذاشته، اگر جان‌دار باشد، بیمار یا دیوانه یا بی‌جان گشته، و اگر اشیا باشد، درهم شکسته می‌شود.^۱

علی بن عیسی رمانی، برای وجود حقیقت چشم زخم، ادعای اجماع و اتفاق علما را کرده است^۲

شاعران سخن‌سرا، نیز در هر عصری این اصطلاح را با همین معنای واقعی در شعرهایشان می‌آورده‌اند.

مولانا جلال‌الدین بلخی گوید:^۳

۱. تفسیر مخزن العرفان، ج ۱۴، ص ۶۲ و تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۴۲۷.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۱۲.

۳. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی از خاندان قدیم و دانشمندان و شاعران نامی به سال ۶۰۴ ق، در بلخ متولد شد. پدرش بهاء‌الدین محمد نیز از واعظان سرشناس بود که با تفکرات عرفانی بیگانه نبود و از بیم مغولان و منازعات مذهبی، مقارن سال ۶۱۶ از بلخ هجرت نمود و به اماکن مقدس چون دمشق رفت، سپس به روم هجرت کردند. مولانا پس از مرگ پدرش به حوزه عرفان برهان‌الدین محقق ترمذی رفت. آن‌گاه علاقمند به حسام‌الدین چلبی می‌شود که او منشأ و الهام‌بخش مثنوی وی می‌گردد. مولانا سرانجام در سال ۶۷۲ دیده از جهان فرومی‌بندد. مثنوی معنوی بزرگ‌ترین میوه افکار و بهترین جلوه اشعار جلال‌الدین است، بلکه می‌توان ادعا کرد کامل‌ترین آثار منظوم تصوف و عرفان در زبان فارسی است.

پَرّ طاووست منین و پای بین
تا که سوء العین نگشاید کمین
که بلغزد کوه از چشم بدان
یزلقونک از نبی بر خوان بدان
احمد چون کوه لغزید از نظر
در میان راه بی گیل بی مَطَر
در عجب درمآند کاین لغزش ز چیست؟
من نپندارم که این حالت تهی است
تا بیامد آیت و آگاه کرد
کآن ز چشم بد رسیدت وز نبرد
گر بُدی غیر تو، در دم «لا» شدی
صید چشم و سُخره افنا شدی
لیک آمد عصمتی دامن‌کشان
وین که لغزیدی بُد از بهر نشان
عبرتی گیر اندر آن گه کن نگاه
برگِ خود عرضه مکن ای کم زکاه!^۱
مولانا در تفسیر آیه «و آن یکاد» چنین گوید:
یا رسول‌الله در آن نادی کسان
می‌زنند از چشم بد بر کرکسان
از نظرشان گله شیر عَرین
واشکافد تا کند آن شیر انین

بر شتر چشم افکند همچون جِمام
 و آنگهان بفرستد اندر پی غلام
 که برو از پیه این اُشتر بخر
 ببیند اشتر را سَقَط او راه بر^۱
 سر بریده از مرض آن اُشتری
 کاو به تگ با اسب می‌کردی مری
 کز حسد وز چشمِ بد، بی هیچ شک
 سیر و گردش را بگرداند فلک
 آب پنهان است و دُولاب آشکار
 لیک در گردش بُود آبِ اصلی کار
 چشم نیکو شد دوای چشم بد
 چشم بد را لا کند زیر لگد
 سَبَقِ رحمتِ راست و او از رحمت است
 چشم بد محصولِ قهر و لعنت است
 رحمتش بر نِقمتش غالب شود
 چیره زین شد هر نَبی بر ضدّ خود^۲

حافظ گوید: ^۳

۱. در نسخه، اصل، بالای کلمه «بر» واژه «در» نوشته شده است.

۲. همان.

۳. خواجه شمس‌الدین محمد معروف به حافظ شیرازی، ملقب به لسان‌الغیب از شاعران نامی ایران زمین است که در خصوص سال ولادت او بین حافظ‌شناسان اختلاف نظر وجود دارد. برخی ولادت او را در ۷۲۷ و بعضی دیگر ولادت او را در ۷۱۷ می‌دانند. برخی دیگر از محققین همانند دهخدا ولادت او را قبل از این سال‌ها و حدود ۷۱۰ هجری قمری تخمین می‌زنند (دهخدا، ج ۵، ص ۷۴۹۰... آنچه مسلم است ولادت او در اوایل قرن

ای دوست! دست «حافظ» تعویذ چشم زخم است

یارب ببینم آن را در گردنت حمایل^۱

خوش دولتی ست خرم و خوش خسروی کریم

یارب! ز چشم زخمِ زمانش نگاه دار^۲

جلوه بخت تو دل می برد از شاه و گدا چشم بد، دور که هم جانی و هم جانانی^۳

زخوفِ هجرم ایمن کن، اگر امید آن داری

که از چشم بد اندیشان خدایت در امان دارد^۴

بازآ، که چشم بد ز رخت دور می کنم

ای تازه گل! که دامن از این خار می کِشی^۵

→ هشتم هجری قمری و بعد از ۷۱۰ واقع شده و به گمان غالب بین ۷۲۰ تا ۷۲۹ روی داده است. سال وفات او به نظر اغلب مورخین و ادیبان ۷۹۲ هجری قمری است. مولد او شیراز بوده و در همان شهر نیز وفات یافته است. درباره زندگی حافظ هیچ اطلاعات دقیقی در دست نیست. حتی به مقدار یک خط منبعی که هم عصر او باشد و خاطره ای از حافظ نقل کرده باشد وجود ندارد. اولین شرح حال های مکتوب درباره حافظ مربوط به بیش از صد سال بعد از وفات اوست. او هم چون همه هنرهای راستین و صادق، شعر حافظ پر عمق، چند وجه، تعبیریاب، و تبیین جوی است. او هیچ گاه ادعای کشف و غیب گویی نکرده، ولی از آن جا که به ژرفی و با پر معنایی زیسته است و چون سخن و شعر خود را از عشق و صدق تعلیم گرفته است، کار بزرگ هنری او آینه دار طلعت و طینت فارسی زبانان گردیده است.

۱. دیوان حافظ، ص ۲۰۵ - ۲۰۶.

۲. همان ص ۱۶۵.

۳. همان، ص ۳۱۶.

۴. همان، ص ۸۱.

۵. همان، ص ۳۰۷.

سعدی گوید:^۱

شاهها! سُـمِ اسبِتِ آسـمـانِ مـی سـپـرد

از کـیـدِ حـسـودِ و چـشـمِ بـد غـمِ نـخـورد

لیکن تو جهانِ فضل و جود و هنری

اسبی نتواند که جهانی ببرد^۲

بگفت: ای خداوند ایران و تورا

که چشم بد از روزگار تو دور^۳

به چشم نیک نگه کرده‌ام تورا همه وقت

چرا چو چشم بد افتاده‌ام ز روی تو دور؟^۴

۱. سعدی در دهه نخستین سده هفتم هجری در شیراز چشم به دنیا گشود. او را مصلح‌الدین یا شرف‌الدین نیز گویند. وی در دوران آشوب‌های فارس به بلاد عربی چون: شام، لبنان و عراق هجرت نمود و در آن مدت به زبان و ادبیات عرب نیز تسلط یافت. در مدت اقامتش در بغداد به مدرسه نظامیه می‌رفت و از مجالس عباسیان و کلاس‌های درس شهاب‌الدین سهروردی و ابوالفرج بن جوزی نیز بهره‌مند بود. سعدی پس از گذشتنِ زمان طولانی که دور از دیار خویش بود، در دوران حاکمیت اتابک به زادبومش بازگشت. از آن‌جا که اتابک اشتیاق دیدار او را داشت، سعدی سروده‌های خود را در یک بوستان به صورت منظومه اخلاقی و تعلیمی با دو زبان فارسی و عربی برای اتابک به ارمغان آورد. شیخ شیرازی هنگام حمله مغولان عزلت گزید و زهد و عرفان پیشه گرفت و سرانجام پس از عمری پرتلاش به سال ۶۹۱ درگذشت.

۲. کلیات سعدی، رباعی‌ها، ص ۹۱۳.

۳. همان، ص ۲۶۸.

۴. همان، ص ۸۲۲.

فصل چهارم:

نمونه‌های چشم‌زخم در تاریخ و فرهنگ‌ها

موضوع چشم‌زخم علاوه بر ریشه‌های اعتقادی در میان تاریخ بشر و فرهنگ‌ها، یکی از مسائل مهم اجتماعی است که از دیرباز در ادبیات و عقاید تمام ملل با زبان‌های گوناگون و شاخ و برگ‌های مختلف وجود داشته و دارد، و در تمام لغات محلی اقوام گوناگون، لغات متعددی درباره چشم‌زخم دیده می‌شود، که نفوذ و عمق این اندیشه را می‌رساند. بعضی وقایع، نظیر تعویذ فرزندان ابراهیم و فرزندان هارون و فرزندان جعفر از سوی ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام و آسماء بنت عمیس - چنان‌که در فصل روایات اشاره شد - و نیز گواهی تاریخ بر وجود افرادی در میان قبایل که با چشم‌زخم تأثیر عینی می‌گذاشتند، حکایت از دیرینه بودن این اعتقاد دارد. چنان‌که در یونان، روم باستان، در سنت‌های یهودی، اسلامی، و آیین بودایی، هندو و فرهنگ‌های عامه و جوامع ابتدایی اعتقاد به چشم‌زخم رواج داشته و هر قومی درباره شورچشمی، داستان‌هایی آمیخته از حقیقت و افسانه دارند.

نمونه‌هایی از تاریخ و فرهنگ‌ها

۱. کور کردن شتران

یکی از عقاید خرافاتی عرب جاهلی آن بود که اگر تعداد شتران آن‌ها به

یک صد می‌رسید، برای کوری چشم حسودان و بدچشمان و خنثا ساختن اثر چشم‌زخم شورچشمان یک چشم یکی از شتران نرشان را کور می‌ساختند و اگر تعداد شتران به یک هزار می‌رسید، هر دو چشم یکی از شتران نر را کور می‌کردند! این سنت خرافی نیز سنتی رایج بود، و فراوان در امثال و ادب عربی مشاهده می‌شود.^۱

۲. شورچشمان در صدر اسلام

گفته شده: در زمان پیامبر ﷺ افرادی دارای چشم‌زخم بودند که اگر ماده گاو و ماده شتر چاق از نزدیکی آنان عبور می‌کرد، به آن حیوان نظری مخصوص می‌انداختند، بعداً به دختر، یا کنیز خود می‌گفتند: زنبیل و پول را حاضر کنید تا برویم از گوشت این شتر بیاوریم! آن شتر شب را صبح نمی‌کرد تا این‌که هدف مرگ قرار می‌گرفت، آن‌گاه آن‌را نحر می‌کردند!^۲

۳. مهارت شورچشمان جاهلیت

کلبی می‌گوید: چه بسا مردی از عرب بود که مدت دو، یا سه روز چیزی نمی‌خورد. بعداً پردهٔ خیمه را بلند می‌کرد. هنگامی که شتر، یا گوسفندی از آن‌جا عبور می‌کرد، می‌گفت: من تا امروز شتر و گوسفندی بهتر از این‌ها ندیده‌ام! چندان طولی نمی‌کشید که قسمتی از آن شترها و گوسفندها سقوط می‌کردند و هلاک می‌شدند و....^۳

۱. اسلام و عقاید و آرای بشری، ص ۵۳۵.

۲. تفسیر آسانه ج ۸، ص ۱۵۸.

۳. روض الجنان و روح الجنان ج ۱۱، ص ۳۶۹ و تفسیر آسانه ج ۸، ص ۱۵۸.

۲. قصه سهل بن حنیف^۱

گویند: از ویژگی‌های جسمی سهل بن حنیف انصاری زیبایی اندامش بود، لذا روزی برای غسل استحمام کرد و چشم عامر بن ربیع به زیبایی و سفیدی اندام او افتاد. این امر مورد اعجاب و شگفتی وی قرار گرفت و گفت: تا کنون اندامی را به این زیبایی ندیده بودم. این گزارش به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، حضرت به سهل فرمود: چشم زخم حق است پس برو و رقیه تهیه کن.^۲

۵. شجاعت محمد حنفیه

محمد حنفیه در جنگ صفین سه بار با شجاعت تمام بر سپاه معاویه یورش برد، آن‌سان به طوری که هر بار عده‌ای را به هلاکت می‌رساند. این شجاعت در نظر شورچشمان بسیار عجیب آمد و مورد چشم زخم آنان قرار گرفت و از ناحیه بدن فلج شد، لذا این بیماری مانع همراهی او با برادرش امام حسین علیه السلام در واقعه کربلا شد.^۳

نتیجه: با توجه به ساختار انسان از روح و جسم، و ارتباط تنگاتنگ روح با چشم، و وجود ادله گوناگون در این بخش با تمسک به آیات و روایات اجمالاً ثابت گشت که حقیقت چشم زخم امری انکارناپذیر است.

۱. سهل، متوفاً به سال ۳۸ هجری، از انصار است که در همه صحنه‌های نبرد با پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله از یاران بسیار نزدیک امیر مؤمنان علی علیه السلام بود. سهل در صفین شرکت داشت، و در پیش‌گاه علی علیه السلام از همه محبوب‌تر بود. سهل بن حنیف انصاری پس از بازگشت از صفین، در کوفه درگذشت و در فراق و مرگ او آن حضرت چنین فرمود: «اگر کوهی مرا دوست بدارد، متلاشی گشته و از هم فرو ریزد» شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۷۵.

۲. زاد المعاد، ج ۳، ص ۱۷۹؛ ایمان الشیعه، ج ۷، ص ۳۲۲؛ دائرة المعارف نشیم، ۹، ص ۴۴۳؛ تفسیر الجامع لأحكام القرآن، ج

۹ - ۱۰، ص ۱۴۸؛ مستدرک الوسائل؛ ج ۳، ص ۴۶۴ - ۴۶۵؛ الموطأ؛ ج ۲، ص ۵۰ و مسند حنبل، ج ۵، ص ۴۱۱.

۳. کشف الأسرار و عنة الأبرار؛ ج ۵، ص ۲۲.

مهم ترین آیه‌ای که درباره چشم‌زخم آمده، آیه ۵۱ سوره قلم است که درباره پیامبر ﷺ نازل شده است. کافران در تلاش بودند چشم‌زخمی به پیامبر ﷺ برسانند. چنان‌که اکثر مفسران گفته‌اند ظاهر جمله: ﴿لَسِيْزُ لُقُوْنِكَ بِأَبْصَارِهِمْ﴾ می‌خواهد واقعیت چشم‌زخم را بیان کند، لذا قریش از شورچشمان بهره گرفتند تا آن حضرت را بکشند یا مانع انجام رسالتش شوند. این برداشت علاوه بر اجماعی بودنش، موافق با برخی از روایات نیز هست.

دستور یعقوب در آیه ۶۷ سوره یوسف، طبق گفته ابن عباس، حسن، قتاده، ضحاک، سدی، ابو مسلم و بیشتر مفسران^۱ برای آن بود که چون همگی فرزندان یعقوب برادر یک‌دیگر و اولاد یک پدر و از نظر جمال و کمال و شکل و هیئت نیز ممتاز بودند، یعقوب عليه السلام بیم آن داشت مردم به فرزندانش رشک برده و مورد چشم‌زخم واقع شوند^۲ فخر رازی گوید: این قول جمهور^۳ است. گرچه این آیه به صراحت به موضوع شورچشمی دلالت ندارد، با کنایه همان مسئله را بیان کرده است.

خداوند در سوره فلق پیامبر ﷺ را از سه گروه برحذر داشت، از جمله: از شر حسودان هنگامی که حسد می‌ورزند: ﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ عمده‌ترین فساد و شری که به انسان می‌رسد از طرف حسودان است، زیرا حسد از بزرگ‌ترین رذایل و امراض نفسانی و منشأ بسیاری از گناهان است و بهداشت و درمان آن بسیار بسیار

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰؛ تفسیر الجامع لأحكام القرآن، ج ۵، ص ۱۴۸؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۲۲۱؛ تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۹ - ۳۰؛ کشف الاسرار و عذة الأبرار؛ ج ۵، ص ۱۰۳؛ الکشاف عن غوامض التزیل؛ ج ۲، ص ۴۸۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۷۲؛ الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۵۱؛ طبیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۵۵ و تفسیر آمانه، ج ۸، ص ۱۵۹.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰.

۳. التفسیر الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۷۲.

مهم و سخت است. حسودان وقتی خود را در مراحل مبارزه با محسود ناکام یابند، دست به توطئه‌هایی ویژه چون، چشم‌زخم می‌زنند، چرا که شورچشمی عاین نوعی از تراوش‌های حسد است.^۱ هرچند آیه مذکور به صراحت آیه ۵۱ سوره قلم و با کنایه صریح چون آیه ۶۷ سوره یوسف به موضوع چشم‌زخم دلالت ندارد، ولی با استمداد از قاعده تأویل می‌تواند به موضوع چشم‌زخم اشاره داشته باشد.

علاوه بر آیات مورد استشهاد برای حقیقت چشم‌زخم، روایاتی متعدد از منابع شیعه و اهل سنت نیز اقامه شد که از مجموع آنها می‌توان استفاده کرد:

اولاً: چشم‌زخم حق است؛

ثانیاً: آثار سوء آن قابل انکار نیست؛

ثالثاً: راه‌های درمان آن از طریق معصومان بیان شده؛

رابعاً: خود معصوم برای بهداشت و درمان آن به رقیه و تعویذ تمسک جُسته‌اند.

مضافاً بر تمام آنچه بیان شد، از منظر علمی و عقلی نیز دلیلی بر خلافش اقامه

نشده بلکه حوادث ثبت شده منطبق بر وجود این حقیقت است.

۱. مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۹۶۶؛ الحیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۹۳؛ کشف الاسرار و عدّة الأبرار، ج ۱۰، ص ۶۷۱؛ تفسیر مخزن العرفان، ج ۱۵، ص ۳۶۶؛ جامع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳۰، ص ۲۲۸ و روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۵، ص ۵۲۲.

بخش دوم

ریشه‌ها و رابطه چشم زخم
باقضا و قدر، سحر و خرافات

فصل اول:

ریشه‌های چشم‌زخم

آدمی در برخورد با خطرهای طبیعت و انسان‌های دیگر، در پی یافتن راهنمایی برای دفاع و مقابله با آنها بوده‌اند و هم‌چنین غریزه کمال‌طلبی، که بر اساس آن معمولاً بشر در دست‌یابی به منابع قدرت و کنترل بر طبیعت و دیگر انسان‌هاست. همه این‌ها دست به دست داده تا انسان را به جست‌وجوی راه‌هایی در نیل به این هدف وادارد. اگر بپذیریم که دین به عنوان مجموعه‌ای از معارف و احکام از طرف خداوند نازل شده است و انبیا اولین مربیان تربیت دینی هستند، برای حل مشکلات فرارویمان به سراغ آموزه‌های دین خواهیم رفت، به ویژه با این پندار که اسلام دین حقیقت‌گرا و واقع‌گراست. اسلام به معنای تسلیم، و این حقیقت را نشان می‌دهد که نخستین شرط مسلمان بودن تسلیم واقعیت‌ها بودن است. مسلمان واقعی چه مرد و چه زن، به روح حقیقت‌جویی خود، حکمت و حقیقت را هر کجا و نزد هر کسی بیابد، اقتباس می‌کند و فرا می‌گیرد. و در راه کشف و درمان معضلات اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی و تحصیل علم، از توصیه‌های دین و پیام‌آوران آن، تعصب به خرج نمی‌دهد. پندارهای سطحی و یک‌جانبه در مسائل و همچنین تقلیدهای کورکورانه از پدران و مادران، تسلیم سنت‌های موروثی شدن از این نظر که ضد روح تسلیم و حقیقت‌خواهی است، موجب خطا و انحراف و دوری از حقیقت می‌شود، محکوم است.

ریشه‌یابی موضوع چشم‌زخم، همچون بسیاری از دیگر پدیده‌های اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی، به نوع معرفت‌شناسی دینی بستگی دارد، که به بررسی نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم.

نقش تلقین در چشم‌زخم

باطن و ظاهر آدمی، دو جلوه از حقیقت واحدند و تأثیری متقابل بر یکدیگر دارند، به گونه‌ای که نیات و انگیزه‌های درونی، در موردی بر رفتار ظاهری وی تجلی یافته و رفتارهای ظاهری نیز متقابلاً به درون پر رمز و راز روح انسان نفوذ می‌کند و به تدریج شخصیت او را متحول می‌سازد.

در تبیین رابطه باطن و ظاهر، استناد به کلام امیرمؤمنان علیه السلام مفید و راه‌گشا به نظر می‌رسد.

لَكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنٌ عَلَي مِثَالِهِ، فَمَنْ طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ، وَ مَا خَبَثَ ظَاهِرُهُ خَبَثَ بَاطِنُهُ؛^۱

بدان برای هر ظاهر و آشکاری، برابر آن، باطن و پنهانی است، پس آنچه را ظاهر نیکو باشد، باطنش هم نیک است و آنچه را ظاهرش زشت باشد، باطنش نیز بد و ناپاک است.

انسان نیز از این قاعده مستثنا نیست و ارتباطی معنادار میان این دو جنبه وجودی (ظاهر و باطن) او برقرار است و کشف چنین رابطه‌ای، برای ایجاد تغییرات مطلوب در رفتار و شخصیتش ضرورت دارد. از جمله این موارد می‌توان به «تلقین» اشاره کرد.

«تلقین» از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، از پُررمز و رازترین و

شگفت‌انگیزترین، پدیده‌های انسانی به شمار می‌آید و از جمله مواردی است که منطق و دانش بشر حتی در عصر «انفجار علوم» هنوز به توجیه کامل علمی آن نرسیده است.^۱

در هر صورت، در قاموس تلقین، کلمه «نه» وجود ندارد و به وسیله آن تقریباً هر کار غیرممکنی، ممکن می‌نماید. گاه حتی بر اثر تلقین چنان آثار و نتایج شگفت‌انگیزی پدید می‌آید که سبب می‌شود برخی پدیده‌های مربوط به آن، به امور غیبی نسبت داده شود و این موضوع گاهی مورد سوءاستفاده عده‌ای سودجو و فرصت‌طلب قرار گرفته است تا به وسیله آن خود را اشخاصی مقدس و مرتبط با عالم غیب و ماوراءالطبیعه معرفی کنند.

تأثیر تلقین، از طرف خود یا دیگران

تلقین به روش‌های مختلفی انجام می‌پذیرد، مثلاً ممکن است از طرف شخصی به شخص یا اشخاص دیگر و یا حتی گاهی به صورت خود به خود انجام پذیرد. تلقین در هر دو بخش مؤثر است، ولی درباره خودتلقینی باید گفت با استفاده از خودتلقینی‌های منفی، افکار اخلاص‌گر و ناپسند را جای‌گزین افکار پسندیده می‌کنیم. شایسته است همواره در درمان و دفع افکار منفی بکوشیم. این افکار، مانع رشد و انگیزه‌های امیدبخش می‌شوند و بر اختلال‌های روانی و جسمانی ما می‌افزاید و فرد را افسرده و دردمند نموده و مانع عزت نفس می‌شود. از سوی دیگر، نقش تلقین زیان‌بار دیگران به آدمی، مسئله‌ای انکارناپذیر است؛ از جمله نقش دوستان حسود، بخیل، جاهل و کوتاه‌نگر. تلقین‌ها گاهی سبب توجه فرد به موضوع یا امری خاصی می‌شود. معمولاً افرادی

تحت تلقین‌های دیگران قرار می‌گیرند که از لحاظ قدرت عقلانی ضعیف باشند.^۱ بچه‌ها بیشتر در چیزهایی دقت می‌ورزند که والدین به آن‌ها تلقین می‌کنند. غالباً دیده شده افراد در اموری دقت می‌کنند که ارزش و اهمیت آن‌ها برای‌شان روشن نیست، ولی چون این‌گونه امور به وسیله والدین یا اشخاص مورد احترام آنان انجام گرفته، خود به خود دقت خویش را متوجه آن‌ها ساخته‌اند.

در خلال ارتباط میان دو انسان، واژه‌ها و عبارات‌ها گاهی نقش سازنده و گاه منخرب دارند. برخی واژگان روح انسان را خراش می‌دهند و پاره‌ای جمله‌ها در جان و تن آدم، توان و انگیزه پدید می‌آورند. گاهی کلمات ناسالم در گفتار دیگران، پیام‌ها و آثاری ناشایست و آسیب‌زا در پی دارد، چنان‌که بعضی گفتارها، عامل تحقیر و کوچک شمردن شخصیت دیگران می‌شود.

اظهارنظرهای غیراصولی و کلمات نابهنجاری که در برخوردهای ارتباطی روزانه والدین رد و بدل می‌شود، عزت نفس فرزندان را خدشه‌دار می‌کند.

ما انسان‌ها به کمک کلمات و جمله‌ها با دیگران ارتباط برقرار می‌کنیم و گفتن هرگونه کلمه‌ها و رد و بدل کردن جمله‌های مختلف را امری ساده و طبیعی می‌انگاریم و به تأثیر عمیق این سخنان در روح و روان مخاطب توجه نداریم.

علی علیه السلام فرمود:

رُبَّ كَلَامٍ أَتَقَدُّ مِنْ سِيَاهٍ^۲

چه بسا سخنی که از نیزه و شمشیر شکافنده‌تر است.

اقسام تلقین

۱. تلقین علمی یا قولی؛

۱. روان‌شناسی تربیتی، ص ۳۷۸.

۲. غرر الحکم، ص ۲۰۹.

۲. تلقین فعلی یا عملی.

علامه طباطبائی، در بیان شیوه‌های ایجاد ملکات اخلاقی می‌نویسند: «و هم چنین هر صفت دیگری که بخواهی از خود دور کنی، یا در خود ایجاد کنی، راه اولش تلقین علمی و راه دومش تکرار عملی است»^۱.

هریک از این موارد را نیز در دو جنبه منفی و مثبت می‌توان بررسی کرد؛ یعنی تلقین‌هایی که منفی هستند و نباید صورت پذیرند و تلقین‌های مثبت که باید به کار گرفته شوند.

۱. تلقین علمی یا قولی

روش علمی تلقین به نفس بر این مبنا استوار است که آدمی، صفت مطلوبی را که منظور وی می‌باشد در قالب یک جمله کوتاه خبری و مثبت نظیر «من فردی شجاع هستم» قرار داده و در زمانی خاص که از لحاظ بدنی، در وضعیت آسوده و از نظر روانی نیز تمرکز لازم را داراست، آن را چندین بار، به خود تلقین و در طول روز یا شب آن را تکرار می‌کند. با تداوم چنین عملی در روزهای بعد به تدریج چنین ویژگی اخلاقی در روح و روان او رسوخ می‌کند. گفتنی است که میزان رسوخ و نفوذ این خصوصیت در روان آدمی، بستگی به میزان تکرار و انجام تلقین دارد.

این نوع تلقین از نظر نفی در موضوع مورد بحث از طرف چشم زخم خورده، مقام و موقعیتی مهم در روش‌های تربیتی اسلام دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

وَلَا تُخَاصِمُوا النَّاسَ لِدِينِكُمْ فَإِنَّ الْمُخَاصِمَةَ مُمْرِضَةٌ لِلْقَلْبِ^۲

برای دفاع از دینتان با مردم نزاع و مشاجره نکنید، زیرا این کار، دل را بیمار می‌کند.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۶۶.

براساس این حدیث درمی یابیم مخاصمه و مشاجره زمینه ساز تلقین قولی و زبانی است و در بیماری دل نقش دارد.

۲. تلقین فعلی یا عملی

تلقین فعلی بسیار مؤثرتر از تلقین زبانی - قولی است. تلقین فعلی این است که صورتی از فعل مطلوب بر اعضا و جوارح آدمی آشکار شود، در حالی که آن فعل و آثارش در درون ریشه ندوانده و کم کم بر اثر تکرار، درونی می شود.

چنین است که «تَبَاكِي»،^۱ به «بکاء» (گریه) می انجامد و «تَحَلُّم»^۲ به بردباری. این دو بازی، گاه جدی می شود؛ زیرا «رُبَّ جِدِّ جَرَّةِ اللَّغْبُ؛ بسا جدی ها که در پی بازی آیند».

علی عليه السلام می فرماید:

إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ، فَإِنَّهُ قَلٌّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ^۳

اگر بردبار نیستی، پس خود را بردبار جلوه ده، زیرا اندک پیش می آید کسی خود را به گروهی شبیه سازد و جزو آنها نشود.

۳. تلقین مثبت

فردی از اصحاب امام صادق عليه السلام نزد حضرتش آمد و گفت: گاه در دلم اندیشه هایی کفرآمیز موج می زند. امام نیز در پاسخ به چاره جویی او فرمود: «هرگاه چنین شد، به زبان بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». سائل گوید: از آن پس هرگاه افکار غلط یا امری دشوار برایم رخ می داد، با گفتن کلمه توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مشکلم رفع می شد.^۴

۱. تباکی: خود را به گریستن زدن و نقش گریه را بازی کردن.

۲. تحلم: نقش بردباری را بازی کردن.

۳. غرد المحکم، ص ۲۸۶.

۴. کافی، ج ۲، ص ۴۲۵.

رابطه نماز و تلقین ارزش‌ها را نیز می‌توان این‌گونه تبیین نمود که نماز، خود نوعی ذکر و از مصادیق تلقین ارزش‌هاست.

امام راحل در شرح حدیث جنود عقل و جهل، مطلبی مشتمل بر ارتباط تلقین آیات به قلب و نتایج حسنه آن می‌فرماید:

پس از آن‌که دل را برای ذکر خدا و قرآن شریف مهیا نمود، آیات توحید و اذکار شریفه توحید و تنزیه را با حضور قلب و حال طهارت تلقین قلب کند. به این معنا که قلب را چون طفلی فرض کند که زبان ندارد و می‌خواهد او را به زبان آورد، چنانچه آن جا یک کلمه را تکرار کند و به دهان طفل گذارد تا او یاد گیرد، همین‌طور کلمه توحید را با طمأنینه و حضور قلب، باید انسان تلقین قلب کند و به دل بخواند تا زبان قلب باز شود و اگر وقتی چون او آخر شب یا بین الطلوعین، بعد از فریضه صبح [را] برای این کار اختصاص دهد خیلی بهتر است.^۱

ایفای مسئولیت الهی از وظایف انسان در پیش‌گاه خداوند، انجام فرایض الهی به ویژه نماز است. نماز در میان همه اعمال عبادی، جایگاهی خاص دارد و از آن به «ستون دین» تعبیر شده است. امام رضا علیه السلام فرمود:

أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ الْعَبْدُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ، فَإِنْ صَحَّتْ لَهُ الصَّلَاةُ صَحَّ لَهُ مَا سِوَاهَا، وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّتْ مَا سِوَاهَا...^۲

اگر نماز قبول شد، سایر اعمال نیز پذیرفته می‌گردد و چنانچه پذیرفته نشد، اعمال دیگر هم قبول پذیرفته نخواهد شد.

شناخت دقیق وظیفه و چگونگی انجام آن، زمینه توفیق آدمی را فراهم می‌سازد. در پاره‌ای عبادات و اعمال، به لحاظ اهمیت والایی که برای برخی از آن‌ها ذکر شده،

۱. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۰۴.

۲. مستدرک الوسائل: ج ۳، ص ۲۵.

حَقِّ خَاصِّی را متوجه انسان می‌کند و نماز از این جمله است.
حضرت امام سجاده علیه السلام در رساله حقوق خویش، دهمین حق را به نماز اختصاص داده می‌فرمایند:

در باره حَقِّ نماز، باید بدانی که این عمل به منزله آماده شدن برای دیدار و سخن گفتن با خدای آفریننده است و تو در آن حال در برابر خداوند ایستاده‌ای. اگر توجه به این مطلب داشته باشی، رعایت کمال ادب را خواهی کرد و قلب خود را با بیم و امید و اظهار محبت در برابر کمال مطلق متوجه او خواهی کرد.

با آرامش و مراقبت و توجه کامل، با او به راز و نیاز و گفت و گو می‌پردازی. به وسیله نماز و درخواست عفو و آمرزش و اصلاح خویش، از غبار غفلت و تقصیر و گناهایی که ممکن است تو را به هلاکت و بدبختی بکشاند، پاکیزه خواهی شد و برای حُسن انجام تکالیف، جز خدا پناهگاهی نیست.^۱

رابطه ایفای مسئولیت الهی و روان آدمی، چنین قابل تبیین است که هر نوع عمل یا رفتاری که بیانگر کام‌یابی در انجام وظیفه باشد، تأثیری در روح او دارد و این تأثیر جنبه مثبت داشته و مجموع این‌گونه تأثیرات، به مرور زمان، موجب خرسندی خاطر وی می‌شود، به ویژه اگر انجام وظیفه در قبال ذات اقدس الهی باشد.

۲. تلقین منفی

نقش ظاهر بر باطن زدن، تنها به ظواهر پسندیده اختصاص ندارد. هرگاه گفتار یا رفتاری نکوهیده نیز بر جوارح آدمی نمودار شود، آهنگی باطنی خواهد انگیزد. از این رو، لقمان به فرزندش سفارش می‌کند:

﴿وَلَا تَمْسِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾^۲

۱. رساله حقوق، ترجمه علی غفوری، ص ۶۷ و ۶۹.

۲. لقمان، آیه ۱۸.

به هنگام راه رفتن، با تفرعن بر زمین گام مزن.

تفرعن، نقش است، ولی حاصل آن، فرعونی شدن دل است.

اگر به مفهوم وسیعی که برای «تلقین» مورد نظر است توجه شود، به اهمیت این موضوع به عنوان یک هنجار یا نابهنجار، بیشتر آگاهی خواهیم یافت.

رفتار و منش انسان، برخاسته از نوع شخصیت و باورهای درونی اوست و مهم‌ترین مرحله شکل‌گیری شخصیت وی را باید در مرحله گزینش و پذیرش باورهای درونی شمرد.

روانشناسان شخصیت را نتیجه و محصول تأثیر متقابل فرد و محیط طبیعی و اجتماعی او فرض می‌کنند و در بررسی شخصیت افراد خصوصیات بدنی، نحوه تفکر ایدئال‌ها، علایق، استعدادها و چگونگی سازگاری فرد با محیط و طرز برخورد وی با دیگران مورد توجه قرار می‌دهند.^۱

هر کس و هر عاملی بتواند باورهای آدمی را به عنوان زیرساخت‌های رفتاری او شکل بدهد، در واقع رفتار و منش‌های عملی‌اش را شکل داده است.

تلقین منفی می‌تواند به صورت عاملی بازدارنده و آفتی اجتماعی رخ نماید. بسیاری باورهای فردی و اجتماعی، برخاسته از تلقین‌هایی است که در بیشتر موارد به صورت ناخودآگاه، فرد و جامعه را تحت تأثیر عمیق خویش قرار می‌دهد، چنان‌که می‌تواند به عنوان آفتی بزرگ، کیان و شخصیت فرد و جامعه را در خود پیچد.

چشم‌زخم را می‌توان یکی از دست‌آوردهای تلقین منفی نام برد، زیرا افرادی هستند که بر اثر افراط در اعتقاد به چشم زدن با تلقین‌ها و تخیلات زاید، فکر خود را مشغول و تمام حوادث را به چشم‌زخم مربوط می‌کنند که در نتیجه اعتماد به نفس خود را از دست داده و در موضع ضعف قرار می‌گیرند و از تأثیر چشمان زهرآگین

حسودان در امان نخواهند بود. هر حادثه‌ای در دنیا به علتی مربوط است و باید در پی علت‌های آن بود در عین حال اعتماد به نفس، جسارت و جرئت، ایمان و تقوای بالا موجب مقاومت بیشتر انسان و عدم تأثیرگذاری سحر ساحران یا چشم‌زدن می‌شود، البته ضرورت دارد انسان همواره از شرّ دیگران به خدا پناه ببرد.

نقش حسد در چشم زخم

حسد: بدخواستن، آرزوی زوال نعمت از کسی است که آن را در فارسی رشک گویند.^۱ علی عليه السلام می‌فرماید:

الحاسدُ لا يَشْفِيهِ إِلَّا زوال النعمة؛^۲

حسود تا زوال نعمت محسود را نبیند آرامش ندارد.

حسد، مصدر ثلاثی مجرد است که در اصل به معنای پوست^۳ است و در اصطلاح به حالتی در قلب گفته می‌شود که زوال نعمت از کسی یا نرسیدن خیر به او آرزو شود؛^۴ چه همراه با آرزوی رسیدن آن نعمت به شخص حاسد باشد، یا نباشد.^۵ از بیماری‌های خطرناکی که بسیاری گرفتار آنند و کمتر کسی یافت می‌شود که از آن پیراسته باشد، حسد است.

حسد، هم برای فرد زیان دارد و هم برای جامعه؛ و علمای اخلاق آن را یکی از نکوهیده‌ترین صفت‌ها شمرده‌اند، زیرا زیان حسد دوگونه است: از طرفی به حسود زیان می‌رساند، و از طرفی کسی را که به او حسد برده شده است، یعنی محسود را در

۱. لغتنامه دهخدا ج ۶، کلمه حسد.

۲. غررالحکم ودررالكلم، ص ۳۰۱.

۳. لسان العرب، ج ۳، ص ۱۴۹.

۴. معراج السعاده، ص ۴۱۷؛ موسوعة کتاف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۱، ص ۶۶۵ و روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۳۰، ص ۵۰۷.

۵. معراج السعاده، ص ۴۲۱؛ جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۹۸ و اجیاه علوم الدین، ج ۹، ص ۱۳۷.

خطر نیستی قرار می‌دهد و بیشتر افراد هر جامعه، در یکی از این دو موقعیت قرار دارند. وقتی اکثر افراد هر جامعه در خطر قرار گرفته باشند، ادامه حیات و بقای آن بسیار بعید به نظر می‌رسد.

حسد همان‌گونه که در روایات وارد شده است: ایمان انسان را می‌خورد و آن را از بین می‌برد، چنان‌که آتش هیزم را! امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْحَسَدَ لِيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^۱.

بازشناسی مفهوم حسد در سیر نزول آیات قرآن

پیامبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ رسالت خود با دو گروه معارض مواجه بود: از طرفی اهل کتاب و به ویژه برخی یهود قرار داشتند و از سوی دیگر مشرکان مکه و منافقان مدینه از پیروی حضرتش سر باز می‌زدند. گزارش قرآن از گروه‌های مذکور مبنی بر کراهت از نزول خیر بر پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران وی، بر مفهوم حسد قابل تطبیق است:

﴿ مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴾^۲.

همین موضوع با بیانی دیگر در آیه‌ای است که می‌فرماید:

﴿ بِشَسَا أَشْتَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ قَبَاءٌ وَبِغْضٍ عَلَيَّ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴾^۳.

این آیه در خصوص اهل کتاب مورد اشاره قرار گرفته و از کفر که نتیجه بغی و حسد آنان است، به عنوان معامله زیان‌بار جان خود یاد شده است. اهل کتاب که منتظر ظهور پیامبر آخرالزمان بودند با دیدن نبوت در نسل اسماعیل، از روی تعصب، آن را

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۶.

۲. بقره، آیه ۱۰۵.

۳. همان، آیه ۹۰.

انکار کرده و کافر شدند. آنان که وجود این مقام را در غیر یهود منافی با ریاست خود می‌دیدند، با وجود آن که پیامبر ﷺ را مانند فرزندان خود می‌شناختند، ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۱. حسادت، آنان را واداشت تا از ایمان به پیامبر خودداری کرده و همواره در اندیشه توطئه بر ضد ایشان باشند، چنان‌که قرآن می‌فرماید:

﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَأَصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲.

از این رو به مخالفت با وی پرداخته و سعی در بازگرداندن مسلمانان از آیین حق

داشتند:

﴿وَدَكَّيْزٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَأَصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۳.

گروهی از آنان برای رفع اتهام حسد از خویش، به پنهان ساختن آن تصمیم گرفتند صبحگاهان ادعای ایمان به پیامبر کرده و در پایان روز دست از ایمان کشیده، پیامبر را تکذیب می‌کردند تا بدین ترتیب مردم گمان کنند تکذیب آن‌ها از حسد نبوده، بلکه فقط به دلیل نادرستی ادعای پیامبر در رسالت خویش است تا در عقیده مسلمانان تزلزل ایجاد شود.

داستان هابیل و قابیل: ﴿وَآتَىٰ عَلَيْهِمُ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ

۱. همان، آیه ۱۴۶.

۲. مانند، آیه ۱۳.

۳. بقره، آیه ۱۰۹.

لِتَقْتَلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدَيْ إِيَّاكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاؤُ الظَّالِمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الخَاسِرِينَ * فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِسِيرِهِ كَيْفَ يُوَارِي سَوْآتِ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْآتِ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ التَّائِمِينَ^۱. نمونه برجسته‌ای از صفت نکوهیده حسادت است که ذکر آن در خلال آیات مربوط به یهود نوعی یادآوری برای آنان محسوب شده، در صدد برحذر داشتن آنان از بدخواهی و توطئه نسبت به پیامبر است.

افزون بر آیات یاد شده، روایات و تفاسیر، موارد دیگری را نیز در ارتباط با مفهوم حسد دانسته یا به آن معنا کرده‌اند، همچون، حسادت آدم و حوا در بهشت و خوردن از درخت حسد ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ...﴾^۲، حسد ابلیس به آدم در نتیجه کبر، عجب و خودداری از سجده بر وی و وسوسه کردن آدم در خوردن از درخت ممنوعه: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ﴾^۳. و سرانجام، پاک شمردن پیامبر از تهمت جنون که از سوی کفار مکه و از روی دشمنی و حسادت به حضرت زده می‌شد: ﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾^۴؛ ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا...﴾^۵ و....

تفاوت حسد با غبطه

بزرگان علم اخلاق در تفسیر «حسد» چنین گفته‌اند: «حسد» که در فارسی از آن

۱. مانده، آیه ۲۷ - ۳۱.

۲. بقره، آیه ۳۵.

۳. همان، آیه ۳۴.

۴. قلم، آیه ۵۱.

۵. همان.

تعبیر به «رشک» می‌شود به معنای «آرزوی زوال نعمت از دیگران است، خواه آن نعمت به حسود برسد یا نرسد.»^۱ بنابراین، کار حسود یا ویران‌گری است، یا آرزوی ویران شدن بنیان نعمت‌هایی که خداوند به دیگران داده است، خواه آن سرمایه و نعمت به او منتقل شود یا نه!

نقطهٔ مقابل حسد «غبطه» است، یعنی انسان آرزو کند نعمتی همانند دیگران یا بیشتر از آن‌ها داشته باشد، بی‌آن‌که آرزوی زوال نعمت کسی را داشته باشد.^۲ به هر حال حسد صفتی است مذموم، در حالی‌که «غبطه» نه تنها نکوهیده نیست بلکه پسندیده و مایهٔ ترقی و پیشرفت است.^۳

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغِيظُ وَلَا يَحْسُدُ، وَالْمُنَافِقُ يَحْسُدُ وَلَا يَغِيظُ؛^۴

مؤمن غبطه می‌خورد، ولی حسد نمی‌ورزد، اما منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد.

آثار و زیان حسد

حسد آثار بسیار زیان‌باری از نظر فردی و اجتماعی و مادی و معنوی به بار می‌آورد و کمتر صفتی از صفات رذیله است که دارای این همه پی‌آمدهای سوء می‌باشد، زیرا حسد موجب شد قابیل برادرش هابیل را به کام مرگ ببرد و برادران یوسف، او که جمیع کمالات را دارا، و موجب افتخار و سربلندی خاندان است، به چاه هلاکت بیندازند، و سپس او را به غلامی و بردگی به بیگانگان بفروشند، و از

۱. جامع المعاداة، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲. همان، ص ۱۹۶.

۳. مجمع البحرين، ۱، ص ۵۰۷.

۴. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷.

طرفی پدر پیری را به روزگار سیاه بکشند و یعقوب پیامبر، چندان در فراق فرزند بگرید تا چشمانش سفید شود و از فزونی غم و اندوه، شب را از روز نشناسد.

حسد گاهی به قدری شدید می‌شود که بغض خدا در دل حسود جای می‌گیرد و با آفریننده جهان و روزی‌دهنده جهانیان به ستیزه‌جویی برمی‌خیزد و دادگری حق و عدل خداوندی را انکار می‌کند. این کار آن‌گاه روی می‌دهد که حسود در حسد خود شکست خورده و هر چه کوشیده، به مقصد نرسیده و نتوانسته نعمتی را از دست مُنعمی بیرون کند. در این هنگام سوزش درونی‌اش افزون می‌گردد و زبان اعتراض بر پروردگار دادگر می‌گشاید و می‌گوید: چرا چنین نعمتی را به او ارزانی کردی؟ او لیاقت این مقام را ندارد! با نظایر این سخنان، خود را بدبخت‌تر از بدبخت می‌کند و سخط خداوندی را متوجه خود می‌سازد: ﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۱.

گاه زبان درازی‌اش افزون‌تر می‌شود و بی‌حیا تر می‌گردد؛ ذات پاک خداوندی را انکار می‌کند و به منطق مادی معتقد می‌شود و کافر می‌گردد و هنگام مرگ، پشیمان و بخت برگشته و سرافکننده، از این جهان می‌رود.

حسود در این جهان می‌سوزد و در آن سرا نیز به کیفر کردارهای زشت خود می‌رسد و پی می‌برد که چگونه عدالت حقیقی در عالم، و نظارت واقعی بر عالمیان برقرار است.

چنان‌که ابلیس بر منزلت آدم علیه السلام نزد خدا، حسد برد و فرمان الهی را عصیان نمود و بدبخت‌ترین موجود عوالم خلقت گردید و روسیاهی همیشگی را برای خود و پیروان دائمش خرید.

زبان‌های معنوی حسد از ضررهای مادی و جسمانی آن به مراتب بیشتر است،

زیرا حسد ریشه‌های ایمان را می‌خورد و نابود می‌کند و انسان را به عدل و حکمت الهی بدبین می‌سازد، چرا که حسود در اعماق قلبش به بخشنده نعمت‌ها یعنی خداوند بزرگ معترض است! در حدیث معروفی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم:

لَا تَحَاسِدُوا، فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛^۱

نسبت به یکدیگر حسد نورزید، حسد ایمان را می‌خورد، همان‌گونه که آتش هیزم را می‌خورد!

همین معنا از بنیان‌گذار اسلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و از فرزند گرامی اش امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ؛^۲

آفت دین و ایمان، حسد و خودبرتربینی و فخر فروشی است.

در حدیث قدسی نیز آمده که: خداوند به موسی بن عمران فرمود: «از حسد پرهیز که حسود به نعمت‌های من خشمگین و با قسمت من در میان بندگانم مخالف است!»

فرایند زیان‌های حسد

فرایند زیان‌های حسد را می‌توان در دو مطلب جست و جو نمود:

الف - زیان‌های فردی حسد

۱. زیان حسد در مرحله نخست به خود حسود می‌رسد

یکی از زیان‌های حسد، این است که حسود پیش از آن‌که به «محسود» زیان برساند به خود ضررمی زند، زیرا قبل از هر چیز خویش را گرفتار ناراحتی روح و جسم و

۱. تصنیف غررالحکم، ص ۳۰۰ و شرح غررالحکم، ح ۱۰۳۷۶.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷.

عذاب دنیا و عقبا می‌سازد. در احادیث اسلامی به این حقیقت اشاره شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الْحَاسِدُ مُضِرٌّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يُضِرَّ بِالْمَحْسُودِ كَأَنَّيْلِسَ أَوْرَثَ بِحَسَدِهِ لِنَفْسِهِ اللَّغْنَةَ،
وَلِأَدَمَ عليه السلام الاجْتِنَاءَ وَ الْهُدَى وَ الرَّفْعَ إِلَى مَحَلِّ حَقَائِقِ الْعَهْدِ وَ الْإِصْطِفَاءِ، فَكُنْ
مَحْسُوداً وَ لَا تَكُنْ حَاسِداً، فَإِنَّ مِيزَانَ الْحَاسِدِ أَبداً خَفِيفٌ يَنْقَلِ مِيزَانَ الْمَحْسُودِ، وَ
الرِّزْقَ مَقْسُوماً، فَمَاذَا يَنْفَعُ حَسَدُ الْحَاسِدِ! فَمَا يَضُرُّ الْمَحْسُودَ الْحَسَدُ؟ وَ الْحَسَدُ أَضْلُهُ
مِنْ عَمَى الْقَلْبِ، وَ جُحُودِ فَضْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ هُمَا جَنَاحَانِ لِلْكَفْرِ، وَ بِالْحَسَدِ وَقَعَ ابْنُ
آدَمَ فِي حَسْرَةِ الْأَبَدِ، وَ هَلَكَ مَهْلِكاً لَا يَنْجُو مِنْهُ أَبداً، وَ لَا تَوْتَةٌ لِلْحَاسِدِ، لِأَنَّهُ مُصِرٌّ
عَلَيْهِ مُعْتَقِدٌ بِهِ مَطْبُوعٌ فِيهِ يَبْدُو بِلا مُعَارِضٍ لَهُ، وَ لَا سَبَبٍ، وَ الطَّبَعُ لَا يَتَغَيَّرُ عَنِ
الْأَصْلِ وَ إِنْ عُولَجَ^۱

زیان حسد در آغاز به خود حسود می‌رسد، سپس به کسی که بر او رشک می‌برد؛
مانند ابلیس بر اثر رشک بر آدم علیه السلام برای خود بدبختی و روسیاهی دائم بار آورد؛ ولی
در مقابل، برگزیدگی و رستگاری، نصیب آدم علیه السلام گردید. امام دستور کلی می‌دهد و
می‌فرماید: پس محسود باش و حسود مباش، چرا که کفه ترازوی عمل حسود، پیوسته
سبک و بی‌ارزش است، اما کفه ترازوی اعمال و کردار محسود، به واسطه کارهای
خوبی که از او سر می‌زند، سنگین و پرارزش می‌شود. حسد ایمان را می‌کشد، و
روح عبادت، ایمان است. عبادت بی‌ایمان مانند جسم بی‌روح است که جز بار بودن
بر جامعه و آلودگی، ثمری ندارد؛ پس حسود را عبادتی نیست تا کفه ترازوی عملش
را سنگین کند و عبادتش به سنجش درآید. سپس می‌فرماید: روزی بندگان میان آن‌ها
تقسیم شده است، پس حسد برای حسود، چه سودی دارد و بر محسود چه زیانی
خواهد داشت؟ ریشه حسد، کوری دل و انکار نعمت‌های خداست و این دو،

بال‌های کفرند. آدمی از حسد در دریغ دائم شد و به هلاکتی افتاد که او را رهایی نخواهد بود.

و نیز از همان حضرت در تعبیری کنایی آمده است:

لِلَّهِ دَرُّ الْحَسَدِ حَيْثُ بَدَأَ بِصَاحِبِهِ فَقَتَلَهُ^۱

آفرین بر حسدا! چقدر عدالت‌پیشه است، نخست به سراغ صاحبش می‌رود و او را می‌کشد!

۲. حسد منشأ و ریشه چشم‌زخم

از آثار بسیار منفی حسد، آلوده شدن به انواع گناهان دیگر است، زیرا حسود برای رسیدن به مقصد خود یعنی زایل کردن نعمت از دیگران^۲، به انواع گناهان مانند غیبت، تهمت، دروغ و سعایت^۳، چشم‌زخم و غیر آن متوسل می‌شود و تمام نیروی خود را به کار می‌گیرد تا محسود را به زمین بزند، زیرا کوچک‌ترین مرتبه اظهار حسد بدگویی و غیبت است، یعنی آشکار ساختن نقاط سیاه و ضعف دیگران. اسلام غیبت را از گناه‌های بزرگ شمرده است.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ۴﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از آن‌ها گناه است و هرگز - در کار دیگران - تجسس نکنید و هیچ یک از شما دیگری را غیبت

۱. بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۲۴۱.

۲. غررالحکم، ص ۳۰۱: «الْخَاسِدُ لَا يَتَشَفَّيهِ إِلَّا زَوَالُ النَّعْمَةِ».

۳. سعایت: سخن چینی.

۴. حجرات، آیه ۱۲.

نکند. آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ به یقین همه شما از این امر کراهت دارید. تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.

اگر حسود به وسیله غیبت و نشر نقاط ضعف به مقصد نرسد، پا را فراتر نهاده و تهمت می‌زند و افترا می‌بندد و به نشر اکاذیب (خبرهای دروغین) می‌پردازد. اگر در این مرحله نیز ناکام ماند، به سوی جنایت و غارت می‌رود و به مال و ناموس محسود، دست تعدی^۱ دراز می‌کند. اگر باز هم موفق نشود، زمینه‌های نابودی محسود را فراهم می‌کند و از هیچ وسیله‌ای که در دسترس باشد برای نابودی او دریغ نمی‌کند، خواه با چشم‌زخم باشد یا به وسیله چیز دیگر. او در این مرحله پافشاری می‌کند تا شاید به مقصد پلیدش برسد^۲.

ابن قیم گوید: چشم‌زخم، تیری است که از حسود رها می‌شود که گاه کارساز می‌شود و گاهی خطا می‌رود.

وی معتقد است: خداوند سبحان در بعضی اجسام و ارواح قدرتی قرار داده که می‌توانند در دیگری تأثیرگذار باشند، چنان‌که با دیدن شخص با حشمت و هیبت، سرخی چهره یا هنگام ترس زرد شدن چهره دلیل بر مدعاست. تأثیرگذاری حاسد در آزار محسود امری بدیهی است، زیرا با خباثت نفس حسود ذراتی چون سمّ مار افعی از چشم او خارج می‌شود و بر محسود اصابت می‌کند البته چشم‌زخم عاین همواره مستلزم داشتن چشم نیست، چه بسا عاین نابینا باشد اما بر اثر همان خباثت نفس بر دیگری ضرر وارد کند. به اعتقاد ایشان هر عاینی حسود است ولی هر حسودی عاین نیست. سپس نتیجه می‌گیرد: استعاذه از حسود استعاذه از عاین نیز خواهد بود، یعنی

۱. تعدی: تجاوز.

۲. زاد المماد، ج ۴، ص ۱۶۴.

استعاذه از همان تیری که از خباثت نفس حسود رها می شود!^۱
 حسد نیروی روانی پلیدی است که بر نعمت و آسایش دیگران رشک می برد و
 آتش حسرت درونی حاسد را برمی انگیزاند و بدین طریق روح پلید حاسد نیز بر اثر
 تفکر و حسرت درونی تقویت شده می تواند از طریقی شر و ضرر خود را متوجه
 شخصی که مورد حسد و رشک اوست، وارد سازد.
 حسود وقتی در مقابل محسود قرار می گیرد، اگر در برنامه خودش فاتح بشود و
 احساس شکست در طرف مقابل بکند از غیظ و خشمش کاسته می شود و گرنه
 چنان که بیان شد، دست به جنایت می برد و برای نابودی محسود از هیچ چیزی
 کوتاهی نخواهد کرد.

قرآن کریم ضمن بیان انواع توطئه های دشمنان کینه توز اسلام به توطئه کافران
 قریش برای محو کردن پیامبر اکرم ﷺ از ساحت عالم آفرینش از طریق آسیب
 بدچشمی اشاره می کند.

کوردلان قریش، جمعی را که به حسد و بدچشمی، شهرت داشتند، فراخواندند
 و با وعده های گزاف دنیا طلبانه آنان را راضی کردند تا پیامبر خدا را چشم زخم
 بزنند.

آنها در مقابل پیغمبر اکرم ﷺ وقتی خود را شکست خورده دیدند آن چنان خشم
 بر خشم آنان افزوده شد که می خواستند با چشم هایشان پیغمبر را بکوبند. مثل این که
 می گوئیم: فلان کس با چشم هایش می خواهد من را تیر بزند. تمام دشمنی های آنان
 برخاسته از حسد درونی آنان بود که جلوه ای از آن، از چشمان ناپاکشان ظهور کرد،
 غافل از این که پیغمبر خدا را هرگز نمی توان با چنین کارهایی از بین برد.

﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ

إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ^۱؛

نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند با چشم‌زخم خود تو را از بین ببرند، و می‌گویند: «او دیوانه است».

طبق بیان گروهی از مفسران^۲ منشأ چشم‌زخم کافران قریش حسادت بود. سوره فلق شاهی دیگر بر مدعاست که حسد از زشت‌ترین صفات رذیله و منشأ چشم‌زخم است. قرآن آن را در ردیف کارهای حیوانات درنده و مارهای گزنده و شیاطین و سوسه‌گر قرار داده است و بسیاری مفسران بر این باورند که مراد از: ﴿مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ یعنی پناه می‌برم به خداوند از شرّ چشم‌زخم حسودان.^۳ سیوطی گوید: قتاده گفته است: مراد از: ﴿مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾، یعنی «مِنْ شَرِّ عَيْنِهِ وَ نَفْسِهِ»^۴ چون چشم‌زدن هم ناشی از نوعی حسد درونی است. حسود وقتی چیزی را ببیند که در نظرش بسیار شگفت‌آور و زیبا باشد، حسدش تحریک شده، با همان نگاه، زهر خود را می‌ریزد.

حسد، مثل آتشی است که شراره آن روح و قلب و ایمان را می‌سوزاند. کینه و حسد و غضب و غیر آن از اخلاق ذمیمه و اوصاف نکوهیده تولید سمومی می‌کنند که سلامت انسان را کدر می‌نمایند و وی را به مرض روحی بلکه روحی و جسمی مبتلا می‌گردانند.^۵

این است که رسول اکرم ﷺ مأمور گردیده خود و مؤمنین را از سه چیز مودی و آن

۱. قلم، آیه ۵۱.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۸۶ روح البیان، ج ۱۰، ص ۱۲۸؛ التفسیر المنیر، ج ۲۹، ص ۷۶ و تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۴، ص ۹۸.

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۶۶ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۹۳؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۸۱۰ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۵، ص ۵۲۲ و کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۱۰، ص ۶۷۰.

۴. الدر المنثور فی التفسیر المأثور، ج ۶، ص ۴۱۹.

۵. تفسیر مخزن العرفان، ج ۱۵، ص ۳۶۶.

هر فسادى است که از ظلمت پديد آيد، و از کيد ساحران و خطاکارى آنان، و از حسد آدم حسود در پناه مربي عالم خود را محفوظ گرداند، چراکه حسد يکي از بزرگ‌ترين و شنيع‌ترين امراض نفسانيه به شمار مي‌رود.

۳. حسد مانع شناخت حق

سومين اثر زيان‌بار حسد اين است که حجاب ضخيمي در برابر معرفت و شناخت حقايق مي‌افکند؛ زيرا حسود نمي‌تواند نقطه‌هاي قوت محسود را ببيند. هر چند استاد و مربي و بزرگ او باشد، بلکه دائماً چشم او در پي جست و جوي نقاط ضعف است و چه بسا بر اثر حسد، خوبي را بدى و نقاط قوت را ضعف پندارد و از آن‌ها دورى کند. به همين دليل از امير مؤمنان علي عليه السلام است که:

الْحَسَدُ حَبَسُ الرُّوحِ^۱

حسد روح انسان را زنداني مي‌کند و از درک حقايق باز مي‌دارد.

۴. حسد عامل تنهائي انسان

از جمله آثار زيان‌بار حسد اين است که انسان دوستان خود را از دست مي‌دهد، زيرا هر کس داراي نعمتي است که احياناً ديگري ندارد و اگر آدمي داراي صفت رذيله حسد باشد در نتيجه نسبت به همه مردم حسد مي‌ورزد و همين امر سبب مي‌شود افراد از او دورى کنند و پيوندهاي محبت ميان او و ديگران گسسته شود. شاهد اين سخن کلامي پربار از امير مؤمنان علي عليه السلام است که فرمود:

الْحَسُودُ لَا خُلَّةَ لَهُ^۲

حسود، دوستي ندارد.

۱. شرح غررالحکم، ح ۳۷۱.

۲. همان، ۸۸۵.

۵. حسد مانع رشد و تکامل

پنجمین اثر سوء حسد آن است که انسان را از رسیدن به مقامات والا بازمی‌دارد، به گونه‌ای که حسود هرگز نمی‌تواند به مدیریت بالایی در جامعه دست یابد، چرا که حسد، دیگران را از پیرامون او پراکنده می‌سازد و کسی که قوه دافعه دارد، هرگز به بزرگی نمی‌رسد. شاهد این سخن گفتاری دیگر از علی علیه السلام است:

الْحَسُودُ لَا يَسُودُ؛^۱

حسود هرگز به سیادت و بزرگی نمی‌رسد.

۶. حسد پیوسته خود حسود را می‌آزارد

حسود پیوسته در سوز و گداز است و همواره در اضطراب، گاه اندوهناک است و غمگین و غم روی غم! و ساعتی خوش برایش نیست: «أَقْلُ النَّاسِ لَذَّةَ الْحَسُودِ... لِرَاحَةِ لِحَسُودٍ... وَلَا لِحَسُودٍ لَذَّةَ... لَا يَطْمَعَنَّ الْحَسُودُ فِي رَاحَةِ الْقَلْبِ» و همین سبب بیماری جسمی و روانی او می‌شود، هر اندازه دیگران صاحب توفیق‌های بیشتر و نعمت‌های فزون‌تر گردند او به همان اندازه ناراحت می‌شود تا آن‌جا که گاه خواب و آرامش و استراحت را به کلی از دست می‌دهد و بیمار و رنجور و نحیف می‌گردد، در حالی که امکانات خوبی دارد و اگر این رذیله را از خویش دور می‌ساخت برای خود زندگی آبرومند و مرفهی داشت. در احادیث فراوانی به این نکته اشاره شده و ائمه معصومین علیهم السلام از آن هشدار داده‌اند. از جمله در روایت امام علی علیه السلام می‌خوانیم:

أَشْوَأُ النَّاسِ عَيْنًا الْحَسُودُ؛^۲

بدترین مردم از نظر (آرامش در) زندگی حسود است.

۱. غررالحکم، ح ۱۰۱۷.

۲. تصنیف غررالحکم، ص ۳۰۰ - ۳۰۱ و شرح غررالحکم، ۲۹۳۱.

همین معنا در روایتی دیگر از آن حضرت علیه السلام به صورت فشرده تری نقل شده:

لَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ^۱

حسود، راحتی ندارد.

در تعبیری دیگر از همان حضرت می خوانیم:

أَلْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ^۲

حسد بدترین بیماری هاست!

و در تعبیر دیگری آمده است:

الْعَجَبُ لِعَقْلَةِ الْحُسَادِ عَنِ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ^۳

تعجب می کنم چگونه حسودان برای سلامت جسم خود ارزش قائل نیستند و از آن

غافلند!

این مبحث را با حدیث دیگری از آن حضرت به پایان می بریم، هر چند روایات

در این زمینه بسیار است:

الْحَسَدُ لَا يَجْلِبُ إِلَّا مَضْرَّةً وَ غَيْظاً، يُوْهِنُ قَلْبَكَ، وَ يُمْرَضُ جِسْمَكَ^۴

حسد جز زیان و خشم چیزی در وجود انسان ایجاد نمی کند، حسد سبب می شود

قلب آدمی ناتوان و جسم او بیمار گردد!

۷. حسد آفات اعمال خیر و عبادت ها

حسد یکی از آفات اعمال خیر انسان است، همان گونه که حسنات، سیئات را از

میان می برد، حسد، که پلیدی درونی است، حسنات را می خورد. ﴿ خَسِرَ الدُّنْيَا

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۶.

۲. شرح غررالحکم، ۳۳۱

۳. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۶.

۴. همان.

وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ^۱ چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

إِنَّ الْحَسَدَ لِيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ^۲

حسد ورزیدن، ایمان آدمی را می‌خورد، چنان‌که آتش، هیزم را می‌بلعد و خاکستر می‌کند.

معلوم می‌شود جهنم نیز مانند بهشت صحرايي خالی است، آتش‌ها و عذاب‌ها تجسم همان گناهانی است که به دست بشر روشن و فرستاده می‌شود، مار و کژدم و آب جوشان و خوراک زقوم دوزخ، از ناپاکی‌ها و پلیدی‌ها خلق می‌شود، چنان‌که حور و قصور^۳ و نعیم جاویدان بهشت از تقوا و کارهای نیک آفریده می‌شود.

۸. حسد نفرت همگان را به دنبال دارد

منفور شدن حسود، از لوازم طبیعی حسد محسوب می‌شود، زیرا وی همه کس را با نیش زهرآلود خود می‌گزد و بندگان خدا را می‌آزارد. زخم زبان‌های حضوری و بدگویی‌های غیابی، مردم را از وی می‌رنجانند.

ب - زیان‌های اجتماعی حسد

۱. جلوگیری از پیش‌رفت جامعه

حسد در هر جامعه‌ای یافت شود، نمی‌گذارد آن جامعه به سیر خود در راه ترقی ادامه دهد و طریق تکاملی جمعیت را از مسیر اصلی خود منحرف می‌سازد. رشد هر جامعه، بسته به وجود افراد شایسته آن جامعه است، هر اندازه شایستگان یک جامعه بیشتر باشند، رشد آن جامعه فزون‌تر خواهد بود.

۱. حج، آیه ۱۱.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷.

۳. قصور: قصرها.

دوستی و صفا میان افراد یک اجتماع و نظر اغماض از لغزش‌های یکدیگر و کوشش افراد در رفع نقایص هم و داشتن نظر خوش‌بینی به هم‌دیگر و نبود سوءظن در میان آن‌ها، موجب رشد و ترقی هر اجتماعی می‌شود.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

أَلَا إِنَّهُ قَدْ دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأُمَمِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَهُوَ الْحَسَدُ لَيْسَ بِحَالِقِ الشَّعْرِ لَكِنَّهُ حَالِقُ
الذِّينِ، وَ يُنْجِي فِيهِ أَنْ يَكْفُفَ الْإِنْسَانُ يَدَهُ، وَ يَخْزُنَ لِسَانَهُ، وَ لَا يَكُونَ ذَا غِمْرِ عَلَى
أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ؛^۱

ای مسلمانان! آگاه باشید، همان بیماری که ملل قبل از شما را نابود کرد، به سوی‌تان

روی آورده؛ آن بیماری حسد است که موی را نمی‌زداید؛ بلکه ایمان را می‌زداید.

علت اساسی رشد نکردن جامعه اسلامی همین است. سال‌ها است که مسلمانان از

هر گوشه‌ای از کشورهای اسلامی، فریاد اصلاحات بلند می‌کنند، ولی تاکنون کمتر

کشوری اقدامی عملی دیده است. پس علت عقب‌ماندگی چیست؟

اگر بگوییم، حسدی است که در میان مسلمانان برقرار است. گزاف و بیهوده

نگفته‌ایم. حسد نمی‌گذارد مسلمانان یک دل و یک زبان به سر برند و برای یکدیگر

بال باشند؛ بلکه آنان را وبال هم قرار داده است.

چرا حکومت اسلامی در آندلس نابود گردید؟ چرا حکومت فاطمی در مصر

منقرض شد؟ چرا در عصر ما، استقلال حقیقی اغلب ملت‌های اسلامی، دست‌خوش

طوفان شد؟ آیا جز بر اثر فساد اخلاق بوده است؟

۲. حسد عامل از بین بردن حس همکاری

دومین زیان اجتماعی حسد آن است که همکاری را از میان مردم می‌برد و حس

تعاون را می‌کشد؛ کسی به کمک دیگری بر نمی‌خیزد.

پیکر انسان اعضایی گوناگونی دارد، چون آن‌ها با هم یگانه هستند، لذا انسانی یگانه تشکیل می‌شود. اعضای هر جامعه‌ای نیز باید چنین کنند؛ یکی کار چشم را انجام دهد، یکی کار گوش را و... همه به دنبال یک کار نروند؛ بلکه هر کس بیندیشد چه کاری از او ساخته است و به سراغ انجام دادن همان برود. ولی حسد نمی‌گذارد همکاری برقرار شود؛ همه می‌خواهند قلب جامعه باشند و وظیفه مغز را انجام دهند، ولی مغز بی‌دست و پا و قلب بی‌چشم و گوش و... آیا مغز بدون سایر اعضا و جوارح می‌تواند زیست کند؟

۳. حسد، اختلال در امنیت را در پی دارد

حسد امنیت اجتماعی را برهم می‌زند، و نظام را مختل می‌کند، کشتار و ارباب را رواج می‌دهد؛ غارت و یغماگری، برقرار می‌سازد. هنگامی که اعتماد افراد به یکدیگر از میان رفت و سوءظن جانشین آن گردید، هر کس خارِ راه و مانع توفیق دیگری می‌شود. این حالت کم‌کم رو به فزونی می‌نهد، خیانت رواج می‌گیرد و امنیت اجتماعی از جان و مال مردم رخت برمی‌بندد.

۴. حسد مانع خوبی‌های خوبان

چهارمین زیان اجتماعی حسد آن است که نیکوکاران را از نیکوکاری باز می‌دارد و خدمت‌گزاران را از میان می‌برد؛ جامعه را فاقد مردمی شایسته و مؤسسات خیریه و یادگارهای نیک و امور عام‌المنفعه می‌نماید؛ شاید مراد از حسنه در روایت: «أَلْحَسَدُ يَا كُلُّ الْحَسَنَاتِ...»^۱ این معنا باشد؛ یعنی مردمان درست‌کار و کاردان و نیکوکار چنان که

می‌گویند: «فَلَانٌ مِنْ حَسَنَاتِ الدَّهْرِ» باشد، یا مقصود یادگار نیک و مؤسسات خیریه و به طور کلی کارهایی که مردم از آن آسایش ببینند، باشد.

پیشینه و نقش حسد در دوره جاهلیت

همه ملت‌ها حسد را نکوهش کرده‌اند.^۱ در دوره جاهلیت نیز حسد را یکی از صفات ناپسند می‌شمردند.^۲ چنان‌که برخی پادشاهان عرب فرزندان‌شان را به ترک حسد سفارش می‌کردند.^۳ با وجود این جهان‌بینی مادی و منفعت‌طلبانه، شرایط بد اجتماعی و اقتصادی و حس رقابت سبب گسترش و ژرفای این رذیله در میان جامعه عرب قبل از اسلام گردیده بود.^۴ فرماندهان جنگ‌ها از حسد و خیانت زیردستان خود ایمن نبودند.^۵ برخی مناطق خوش آب و هوا مانند یمن مورد حسادت سایر مناطق قرار داشتند.^۶ مردم مکه نیز برای رفت و آمد کاروان‌ها به این شهر خصوصاً در ایام حج و در نتیجه برخورداری از نعمت و رشد اقتصادی، محسود دیگر شهرها و اعراب بادیه‌نشین شده بودند.^۷ حسد در ثروت‌مندان و صاحبان مقام هم به خوبی قابل مشاهده بود؛ گاه برخی از آنان که از سوی پادشاهان به لباس و خلعت‌های مخصوص مفتخر شده یا به مقامی می‌رسیدند، مورد حسادت، بدگویی و هجو (خلاف مدح) رقیبان خود قرار می‌گرفتند.^۸ شاعران معروفی نیز که هدایایی دریافت

۱. رسائل جاحظ، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲. المفضل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۶۰۰.

۳. همان، ج ۵، ص ۲۱۶.

۴. همان، ج ۴، ص ۶۰۰.

۵. همان، ج ۱، ص ۲۶۵.

۶. همان، ج ۱، ص ۲۱۶.

۷. همان، ج ۴، ص ۲۸.

۸. همان، ج ۵، ص ۲۶ و ج ۹، ص ۱۴۶.

می‌کردند، از حسادت رقیبان خویش در امان نبودند^۱. به علاوه رؤسای قبایلی که محبوب مردم خود بودند، حسودان و دشمنان فراوانی به خصوص در میان نزدیکانشان داشتند^۲. برای نمونه حسادت عبدالشمس به هاشم که پس از ظهور اسلام در بین فرزندان ایشان نیز ادامه یافت^۳. اعراب جاهلی در مراسم تلبیه حج (لیک گفتن در حج) و در مقابل بت هُبَل از حسادت مردم نسبت به خود به دلیل پیروزی‌هایشان یاد می‌کردند که این موضوع نشان از شیوع و اهمیت این رذیله برای آنان دارد^۴. آنچه گفته شد سبب گردید آن‌ها از شر و چشم‌زخم حسودان به خدایان خویش متوسل شده و برای حفظ خود، اموال و فرزندان‌شان، از تعویذها یا کشیدن شکل‌های مخصوص روی دیوارها و درها استفاده کنند. در فرهنگ قرآن که بر پایه توحید و نفی شرک استوار است، پناه بردن و درخواست کمک از شرّ حسودان فقط از خداوند صورت می‌گیرد: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ... وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ حسودان را به زمان حسادت‌شان مقید کرده است. مفسران، قید «اذا حسد» را اشاره به این واقعیت دانسته‌اند که مجرد حسد بدون اقدام عملی از سوی حسود هیچ زبانی به کسی وارد نمی‌کند.^۵

توارث حسد

در بیماری‌هایی که بر تن عارض می‌شود، تنها چند مرض معین است که به ارث می‌رسد، ولی بیماری‌های روحی عموماً و حسد خصوصاً دارای این خصوصیتند و از

۱. همان‌جا، ج ۳، ص ۲۸۱.

۲. همان‌جا، ج ۵، ص ۲۲۱.

۳. همان‌جا، ج ۴، ص ۷۱.

۴. همان‌جا، ج ۶، ص ۳۷۶.

۵. انوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۵، ص ۵۵۲؛ جوامع الجامع، ج ۲، ص ۹۰۵ و فتح القدیر، ج ۵، ص ۵۲۱.

نیاکان به فرزندان به ارث می‌رسند.

قانون توارث صفات، یکی از مباحث مهم روان‌شناسی است؛ اما برای ظهور صفات پدران در پسران، توارث، علّیت تامه ندارد، بلکه فقط مقتضی می‌باشد؛ اگر عوامل خارجی با توارث مخالفت نکند، صفت ارثی می‌شود.

توارث اقتضایی، شدت و ضعف دارد. عوامل خارجی نیز چنین است و این حال در صفات حسنه و صفات رذیله یکسان است.

موافقت و مخالفت محیط

فرزندى که صفات پسندیده را به ارث ببرد، اگر محیط پرورش او نیز با چنین صفاتی سازگار باشد، نمونه‌ای از بهترین دارندگان فضیلت خواهد شد.

فرزندى که صفات رذیله را به ارث ببرد، و محیط پرورش وی نیز با آنها تطبیق کند، نمونه شقاوت و پلیدی خواهد بود. اگر محیط پرورش هر دو، با صفات ارثی مساعد نبود؛ بلکه متناقض بود، صفات ارثی از میان می‌رود و فرزند به رنگ محیط درمی‌آید. پاکیزگانی که از آنان فرزندانى ناخلف پدید آمده‌اند و ناپاکانی که فرزندانى پاک و جوان‌مرد داشته‌اند، نمونه‌های فراوانی دارند که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

۱. هاشم و عبدالشّمس

هاشم مردی شایسته، توانا، درست‌کار، دارای جلالت و بزرگی و شرافت بود که بر اثر همین کمالات و فضایل، سیادت عرب با او شد. عبدالشّمس برادر هاشم از این شایستگی، بهره‌ای نداشت و به جای آن که افتخار کند چنین برادری دارد و از سایه آن درخت برومند و برگ و بارهایش بهره‌گیرد، بر برادر حسد ورزید. سپس حسد عبدالشّمس به فرزندش «امیه» به ارث رسید. ظلم‌های پدر و پسر در تاریخ بر هاشم و بنی‌هاشم شاهد بر این ادعاست.

۲. عبدالمطلب و حرب

امیه هر چه می‌خواست با عبدالمطلب کینه‌توزی کرد و رشک ورزید تا مُرد. حسد امیه، به فرزندش حرب به ارث رسید. حرب نیز با عبدالمطلب به دشمنی برخاست، ولی نتوانست کاری از پیش ببرد، زیرا تقوا و درستی، ناپاکی و نادرستی را شکست داد.

۳. محمد ﷺ و ابوسفیان

از حرب فرزندی به نام ابوسفیان و نمونه‌ای از نادرستی، خیانت، جاه‌طلبی و پیمان‌شکنی پدید آمد و تربیت خانوادگی، این صفات را در وی پا برجاء و استوار ساخت. ابوسفیان بر رسول خدا ﷺ حسد می‌ورزید و با حضرتش چندان دشمنی و ستیز کرد که یکی از بزرگ‌ترین خارهای راه اسلام شمرده شد، وی سرانجام در فتح مکه در چنگال نیروی اسلام، گرفتار آمد.

۴. علی علیه السلام و معاویه

تربیت ابوسفیانی نیز نهال پلیدی را در نهاد معاویه برومند کرده و او را اسوه مبارزه با حق و حقیقت قرار داده بود.

۵. حسین علیه السلام و یزید

سیدالشهدا نمونه کاملی از رسول خدا ﷺ، امیر المؤمنین علیه السلام و بقیه نیاکان پاکش بود و سرچشمه فضیلت، پاک‌دامنی و نیکوکاری، دلیری، جوانمردی و فداکاری به شمار می‌رفت.

یزید نیز مصداقی کامل از معاویه، ابوسفیان و نیاکان ناپاکش بود و منشأ پلیدی، بی‌رحمی محسوب می‌شد.

بهداشت از حسد

بهداشت چیست؟ مبارزه با بیماری‌ها و امراض جسمی دو مرحله دارد: نخست بهداشت و سپس درمان.

بهداشت آن است که قبل از آمدن مرض، اقدام‌هایی کنند تا از پیدایی آن جلوگیری شود و وسایلی به کار بَرند که افراد را از گرفتار شدن به بیماری نگاه دارند.

دستورهای عالمان بهداشت و پزشکان برای حفظ سلامت، مانند ورزش طبّی، مقدار خوردن و آشامیدن، پاکیزگی و آلوده نبودن خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و مانند این‌ها، همگی برای حفظ سلامت است.

بهداشت، ویژه آن است که بهداشت مردم را از هر لحاظ تأمین کند و افراد ملتش را از خطر ابتلا به بیماری‌ها مصون دارد. این کار را بهداشت همگانی می‌نامیم و در برابر آن، بهداشت ویژه است.

مبارزه با بیماری‌های روحی نیز دو مرحله دارد: نخست بهداشت و سپس درمان. در بیماری‌های جسمانی تذکر داده شده که وقتی محیط آلوده بوده و بهداشت همگانی تأمین نگردیده باشد، افراد باید بیشتر در بهداشت شخصی دقت کنند و در حفظ سلامت خود بکوشند.

در بیماری روحی نیز این نکته به طور دقیق باید مراعات شود. هر گاه محیط اجتماعی و مادّی تاریک باشد و پلیدی و صفات رذیله بر آن مستولی شود، به گونه‌ای که همه افراد در خطر گرفتار شدن قرار گیرند، کسی که می‌خواهد روحش پاکیزه باشد و به صفات رذیله آلوده نگردد باید به طور دقیق بهداشت روحی را رعایت کرده و با اشعه فکری، خود را مطالعه کند که مبادا گرفتار آن گردد.

انسانی که نخواهد به حسد گرفتار شود و بخواهد قلبش نورانی و شفاف بماند، بایستی مراعات بهداشت روحی را بنماید و صد درصد متوجه باشد که در دام حسد نیفتد، زیرا رهایی از آن بسی دشوار خواهد بود.

دستورهای بهداشتی

کسی که بخواهد خود را از حسد محفوظ بدارد، باید دستورهایی را انجام دهد که آنرا دستورهای بهداشت از حسد می‌نامیم. دستورهای بهداشت از حسد یا دستورهای مثبت هستند یا منفی که به سه نمونه اشاره می‌شود:

۱. عمل خیر

کارهای نیک در روح، نقاط سفیدی می‌گذارد و بهترین راه برای حفظ خویش از آلوده شدن به بیماری‌های روحی است. کسی که بخواهد پاکیزه بماند، باید خود را به کردارهای نیک بیاراید و از انجام هر خواسته دل پرهیزد و تنها آنچه خداپسند است انجام دهد.

۲. کنترل توقعات از دیگران

بسیاری هستند که عزیز بی‌جهت هستند و از هر کس انتظار محبت و نیکی دارند، آشنا باشد یا بیگانه، دوست باشد، یا دشمن. باید اندیشید: چرا باید هر کسی مرا احترام بگذارد و یا کمک کند؟ مگر من چه هستم؟ مگر من با سایر مردم چه تفاوتی دارم؟ آدمی پس از این پرسش‌ها درمی‌یابد که چه اندازه تأثیر فوق‌العاده‌ای در جلوگیری از حسد موفق بوده است.

۳. عفو و گذشت

عفو خصیصه‌ای است که جز در دل‌های پاک یافت نمی‌شود و از ملکات فاضله‌ای است که فقط پاکان بدان آراسته‌اند. گذشت، از صفات و لوازم انسانیت است، هرچه انسانیت کامل‌تر شود، گذشت بیشتر می‌شود.

در برابر عفو و گذشت، حس انتقام قرار دارد که از صفات حیوان و درندگی است؛ هر چه درندگی بیشتر باشد، حس انتقام شدیدتر خواهد بود. درندگان از انتقام دست برنمی‌دارند، مگر آن که بترسند یا کوبیده شوند.

یکی از امتیازهای انسان بر حیوان، حسِ ترحم و عاطفه است. منطق انسان کامل، بخشیدن، گذشتن، محبت کردن، چشم پوشیدن، مهر ورزیدن و لبخند بر لب داشتن است. کسی که عفو دارد، حسد نمی‌ورزد. عفو، سوزاننده شجره خبیث حسد است.

عفو پیامبر ﷺ از قریش پس از فتح مکه و گذشت آن حضرت از خون وحشی (غلام هنده، همسر ابوسفیان) که به نامردی حمزه را در غزوه اُحُد به شهادت رساند، نمونه‌هایی از فضایل پیامبر ﷺ است.

درمان حسد

درمان این بیماری اخلاقی مانند درمان دیگر صفات رذیله بر دو طریق استوار است.

۱. طرق علمی؛

۲. طرق عملی.

در قسمت «علمی» حسود باید روی دو چیز مطالعه و دقت کند: یکی پی‌آمدها و آثار ویرانگر حسد از نظر روح و جسم، و دیگر: ریشه‌ها و انگیزه‌های پیدایی حسد. همان‌گونه که شخص معتاد به یک اعتیاد خطرناک، مانند اعتیاد به هروئین، باید

سرانجام کار معتادان را بررسی کند و ببیند آن‌ها چگونه سلامت خود را از دست داده و زن و فرزند و حیثیت اجتماعی‌شان بر باد می‌رود و با دردناک‌ترین وضعی در جوانی جان می‌سپارند و نه تنها کسی از مرگ‌شان ناراحت نمی‌شود بلکه مرگ او را سعادت‌ی برای خانواده و فامیل و دوستانش می‌شمرند! همین‌گونه «حسود» باید بیندیشد که این بیماری اخلاقی به زودی جسم او را بیمار می‌کند، مانند خوره روح او را می‌پوساند و می‌خورد و از بین می‌برد، خواب و آرامش را از او سلب می‌کند و هاله‌ای از غم و اندوه همواره اطراف قلب او را گرفته است و از آن بدتر این‌که مطرود درگاه خدا می‌شود و به سرنوشتی همچون ابلیس و قابیل گرفتار می‌آید و با همه این‌ها نیز نمی‌تواند به مقصود خود یعنی زوال نعمت محسود برسد!

بی‌شک مرور بر این آثار و پی‌آمدها و بررسی مکرر احادیث نابی که در این زمینه آمده و در بخش‌های پیشین به آن‌ها اشاره شد، تأثیر بسیار مثبتی در درمان این بیماری اخلاقی دارد.

«حسود» باید بیندیشد اگر مواد مخدر سلامت روح و جسم را برهم می‌زند و مرگ زودرس و ورقت‌بار را به استقبال او می‌فرستد، وی نیز علاوه بر بیماری‌های جسمی و روانی، آخرت خود را هم از دست می‌دهد، چرا که عملاً به حکمت خدا اعتراض و در پرتگاه شرک و کفر سقوط می‌نماید، این‌ها از یک سو. از سوی دیگر درباره‌ی انگیزه‌های حسد باید بیندیشد و ریشه‌های آن را یکی پس از دیگری قطع سازد، اگر دوستان ناباب و وسوسه‌های آن‌ها او را به این وادی کشانده است، با آنان قطع رابطه کند و هرگاه تنگ‌نظری و بخل را سرچشمه‌ی این رذیله اخلاقی شده، به مداوای آن‌ها برخیزد. اگر ضعف ایمان و ناآشنایی به توحید افعالی خداوند او را در این گرداب پرتاب کرده به تقویت مبانی ایمان و توحید پردازد و هرگاه ناآگاهی از استعدادهای خویش و ظرفیت‌هایی که برای ترقی و پیشرفت در وجودش است، وی را گرفتار عقده‌ی حقارت و به دنبال آن حسد نموده به درمان آن رو آورد و در پرتو توکل به خدا و

اعتماد به نفس، عقده حقارت را بگشاید و رذیله حسد را از خود دور سازد. به تعبیر دیگر، باید انگیزه‌های حسد را به انگیزه‌های غبطه تبدیل و نیروهای ویرانگر را به نیروهای سازنده مبدل سازد.

این معنا در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

احترِسُوا مِنْ سُورَةِ الْجَمْدِ وَ الْحَقْدِ وَ الْغَضَبِ وَ الْحَسَدِ، وَ أَعِدُّوا لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ عِدَّةً تَجَاهِدُونَ بِهَا مِنَ الْفِكْرِ فِي الْعَاقِبَةِ، وَ مَنَعَ الرَّذِيلَةَ، وَ طَلَبَ الْفَضِيلَةَ؛^۱
خود را از شدت بخل و کینه و غضب و حسد در امان دارید و برای مبارزه با هر یک از این امور وسیله‌ای آماده سازید، از جمله تفکر در عواقب سوء این صفات رذیله و راه درمان و طلب فضیلت از این طریق!

اما از نظر «عملی»، می‌دانیم: تکرار یک عمل تدریجاً تبدیل به عادت می‌شود و ادامه عادت تبدیل به ملکه و صفت درونی. اگر حسود به جای این‌که برای درهم شکستن اعتبار و شخصیت فرد مورد حسدش به تقویت موقعیت خود بپردازد، به جای غیبت و مذمتش او را برای صفات خوبش مدح و ستایش کند و به جای تلاش در تخریب زندگی مادی او خود را آماده اعانت (کمک کردن) و همکاری با وی نماید، تا می‌تواند از وی سخن بگوید، تا ممکن است به او محبت کند و تا آن‌جا که در اختیارش است خیر و سعادت وی را بطلبد و به دیگران نیز همین امور را توصیه کند، به یقین تکرار این کارها تدریجاً آثار رذیله حسد را از روح او می‌شوید و نقطه مقابل آن که «نُصْح» و «خیرخواهی» است، با یک دنیا نور و صفا و روحانیت جانشین آن می‌گردد.

علمای اخلاق به افراد ترسو برای از میان بردن این رذیله اخلاقی توصیه می‌کنند در میدان‌هایی که ورود در آن شجاعت فراوان می‌خواهد گام بگذارند و این کار را بر

خود تحمیل کنند تا تدریجاً ترس آن‌ها بریزد و شجاعت به صورت عادت و حالت درآید و سپس ملکه گردد.

همین‌گونه، حسود باید با استفاده از ضدّ آن به درمان پردازد که درمان هر بیماری دارویی است که از ضدّ آن تشکیل یافته است!

در حدیثی نبوی می‌خوانیم:

إِذَا حَسَدتَ فَلَاتَبِعْ!^۱

هنگامی که به کسی حسد پیدا کردی، بر طبق آن عمل نکن و بر او ستمی روا مدار.

در روایتی دیگر از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَعْمَلُ حَسَدَهُ!^۲

مؤمن حسد خود را به کار نمی‌گیرد.

در این جا به برخی اموری که در درمان عملی حسد مؤثر واقع می‌شود، اشاره می‌گردد.

۱. پیراستن و آراستن

قدم نخست، پاکیزه کردن روح از آلودگی‌ها و پیراستن آن است که در مراحل تزکیه، عالمان اخلاق از آن به مرحله تخلیه و تحلیه یاد می‌کنند. کثافات را باید زدود و میکروب‌های خبیث را نابود کرد تا به صورت نخست، یعنی تمیز و پاکیزه درآید. اگر کسی تشخیص داد اندک حسدی دارد و نقطه سیاهی در قلبش نشسته است، نباید بگذارد که این نقطه روبه افزایش گذارد و همه جا را گندیده و سیاه کند، بلکه باید در آغاز بکوشد که بیشتر نشود.

۱. تحف العقول، ص ۵۰.

۲. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۳۲۳ و کافی، ج ۸، ص ۱۰۸.

گام دوم آراستن است؛ یعنی روح را آرایش کردن و زینت دادن. آرایش روح، صفات پسندیده و کمالات عالی می‌باشد که بر اثر آن‌ها روح نورانیت و درخشندگی می‌یابد. چنین کسی باید همت به درمان بیماران روحی بگمارد و از نورانیت خویش به دیگران بدهد.

۲. زمینه جلب رضای خدا

از جمله اموری که در درمان حسد بسیار مؤثر است، راضی به رضای حق بودن و تسلیم در برابر اراده او شدن و قانع به زندگی خویش گشتن است. در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم:

مَنْ رَضِيَ بِحَالِهِ لَمْ يَعْتَوِرْهُ الْحَسَدُ^۱

کسی که به آنچه دارد راضی باشد، حسد دامان او را نمی‌گیرد.

همواره بکوشیم رضای خدا را مدنظر داشته باشیم و دست به کارهایی بزنیم که خشنودی او را دربر داشته و به قضا و قدرش تسلیم باشیم. باید تلاش کنیم رضای او را جلب کرده و از خشمش دور باشیم. طبیعی است که این هدف برای خودمان است، نه به این سبب که خدا نیازی به ما دارد. اطاعت و عبادت و نماز و رفتار ما هیچ تأثیری بر خدا نداشته و گناهانمان نیز چیزی از ملک و عظمت خدا نمی‌کاهد. هنگامی که خداوند راضی باشد، در واقع مصلحت ما در دنیا و آخرت تأمین شده است.

بسیاری از کارها رضای خدا و مردم را با هم در پی دارد، مانند کمک به فقرا و فراهم کردن کار برای بیکاران یا آشتی دادن مردم و طوایف و احزاب که در همه آن‌ها مردم و خداوند راضی هستند. امتحان هنگامی است که مجبور می‌شویم موضع‌گیری

۱. غررالحکم ودرر الکلم، ص ۳۰۰.

کنیم که رضای خدا را داشته باشد در حالی که مردم ما را سرزنش می‌کنند یا رضای مردم را جلب کرده و خدا را در نظر نگیریم.

باید توجه داشت رضای مردم دائم نیست و هیچ فایده‌ای در زمانی که لازم باشد، ندارد. رضای مردم در سختی‌های دنیا و آخرت به کمک آدمی نمی‌آید.

بنابراین، آنچه در دنیا و آخرت برای بشر مفید است، جلب رضای خداست که همیشگی بوده و لایزال است. انسان باید رضای خدا را جلب کرده و اهمیتی برای عدم رضای مردم قائل نباشد. این موضوع محور است و در حرکت امام حسین علیه السلام نیز حاکم بود.

در این جا متوجه مسئولیت نخبه‌ها و روحانیان می‌شویم که می‌توانند نقشی اصلی در هدایت مردم و رفتار آن‌ها در جلب رضای خدا ایفا کنند. این مسئولیت مردم نیز هست که به دنبال رهبران و متفکران و نخبگانی باشند که مخلص و صادق بوده و برای منافع آن‌ها در دنیا و آخرت و دین مردم اهمیت قائل باشند. خصوصاً هنگامی که موضوع به جان و خون و اموال مردم بازمی‌گردد، موضوع مهم‌تر می‌شود. انسان می‌تواند مال خود را باخته یا در امتحان‌ها و بسیاری از امور سهل‌انگاری کرده و شکست بخورد ولی نمی‌تواند در جان خود و دیگری سهل‌انگاری کند. مسئولیت ما در قبال روحمان بسیار بالاست.

۳. اصالة الصَّخَّة

حمل کردن فعل برادر مسلمان بر صحت، یکی از اساسی‌ترین اصول تهذیبی و اجتماعی اسلام و بزرگ‌ترین راه برای ایجاد سعادت و خوش‌بختی برای هر جامعه بشری است.

پلیدی حسد، ایجاب می‌کند که انسان بر هر کس، سوءظن بَرَد؛ در باره هیچ کس فضیلتی نشناسد و اصالة الفساد را در باره هر کس به کار بَرَد.

اصالة الصَّحَّة و خوش بینی عملی، دوستی و صمیمیت را میان مسلمانان تضمین می‌کند و هم‌آهنگی را در میان‌شان برقرار می‌دارد.

۴. حرارت ایمان

به وسیله حرارت، همه میکروب‌ها را می‌کشند. آنچه را می‌خواهند از آلودگی پاک کنند، در حرارت صد درجه قرار می‌دهند.

عرب می‌گوید:

آخِرُ الدَّوَاءِ الكَيُّ؛^۱

آخرین دارو، داغ کردن است.

اگر داغی ایمان در قلبی راه یافت، به زودی چرک‌ها و زنگ‌هایش را می‌زداید و آن را پاکیزه می‌سازد.

ضعف ایمان از عوامل رشد حسد است و در برابر آن، شدت ایمان ریشه حسد را می‌سوزاند و آن را خشک کرده، نابود می‌سازد.

۵. نصیح و خیرخواهی

نقطة مقابل حسد، «نصح» و خیرخواهی است، به این معنا که نه تنها انسان خواهان زوال نعمت از دیگران نباشد بلکه طالب بقای نعمت و افزون شدن آن برای همه نیکان و پاکان گردد. به تعبیری دیگر، آنچه از خیر و خوبی و سعادت معنوی و مادی برای خویش می‌خواهد برای دیگران نیز بطلبد. این یکی از فضایل معروف است که در آیات قرآن و روایات اسلامی به آن اشاره شده است.

۱. این مثل برگرفته از روایت است که در مسائل‌الشیخ، ج ۲۵، ص ۲۲۶ زراهِ از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «طِبَّ العَرَبُ فِي ثَلَاثَةِ شُرَطَةِ الْحَجَّامِ وَالْحَقِّقَةِ وَآخِرِ الدَّوَاءِ الكَيُّ».

واژه «نصح» و «نصیحت» گرچه در زبان روزمره فارسی ما معمولاً به مفهوم اندرز به کار می‌رود در لغت عرب چنین نیست، بلکه مفهوم گسترده‌ای دارد. «راغب» در کتاب مفردات می‌گوید: «نصح و نصیحت» هر کار و هر سخنی است که در آن مصلحت دیگری باشد و این واژه در اصل به معنای خلوص و اخلاص است. به همین دلیل غسل خالص را «ناصح» می‌گویند، کار خیاط را هم نصح می‌نامند به دلیل اصلاح کردن پارچه‌ای که به او داده شده است و از آن جا که شخص خیرخواه از روی خلوص و اخلاص در اصلاح کار دیگران می‌کوشد، واژه نصح و نصیحت درباره او به کار می‌رود و اصولاً هر چیزی که خالص و صاف باشد، خواه در سخن یا عمل و در امور مادی یا معنوی، واژه نصح بر آن اطلاق می‌شود. بنابراین، هنگامی که در بحث‌های اخلاقی سخن از نصیحت به میان می‌آید، مقصود ترک هر گونه حسد، کینه، بخل و خیانت است. پیامبران الهی خیرخواهان امت‌ها بودند و یکی از صفات بارز آن‌ها همین موضوع بود.

قرآن مجید از زبان «نوح» شیخ‌الانبیا چنین نقل می‌کند که به قوم خود فرمود:

﴿أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و خیرخواه‌تان هستم و از خداوند چیزهایی [از لطف و مرحمت و عنایت] می‌دانم که شما نمی‌دانید.

در این جا بعد از مسئله ابلاغ رسالت سخن از نصح و خیرخواهی امت به میان آمده که نقطه مقابل حسد و بخل و خیانت است.

همین معنا با تفاوتی مختصر درباره پیامبر بزرگ خدا هود عليه السلام آمده است آن جا که می‌گوید:

﴿ اُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴾^۱

رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و من خیرخواه امینی برای تان هستم. و نیز همین معنا درباره حضرت صالح علیه السلام^۲ و حضرت شعیب علیه السلام^۳ وارد شده است. بدیهی است خیرخواهی منحصر به این چهار بزرگوار نبوده بلکه همه انبیای الهی و اولیای معصومین این ویژگی را داشتند و پیروان راستین آنان نیز باید خیرخواه دیگران باشند، نه حسود و نه بخیل.

در حدیث پر معنایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: درباره مردی از طایفه انصار شهادت داد که او از اهل بهشت است. هنگامی که در زندگی وی تحقیق کردند، عبادت زیادی نیافتند. او شب هنگام به بستر استراحت می‌رفت، یاد خدا می‌کرد و سپس تا هنگام نماز صبح می‌خوابید، مشاهده این وضع موجب سؤال از خودش شد. او در جواب گفت:

ما هو إلا ماترون غير آتي لأجد على أحد من المسلمين في نفسي غشاً ولا حسداً
على خيرٍ أعطاه الله إياه،^۴

وضع من همان است که دیدید، ولی به هیچ کس از مسلمانان که خدا نعمتی به او بخشیده، در دل خود نه خیانتی می‌بینم و نه حسدی (بلکه خیرخواه همه هستم و از نعمت‌های آن‌ها خوشحالم)!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إنَّ أعظم الناس منزلةً عند الله يومَ القيامةِ أمشاهم في أرضه بالنصيحةِ لخالقه،^۵

۱. اعراف، آیه ۶۲.

۲. همان، آیه ۷۹.

۳. همان، آیه ۹۳.

۴. محجة البيضاء، ج ۵، ص ۳۲۵.

۵. کافی، ج ۲، ص ۲۸، ح ۴ و ۵.

والامقام‌ترین مردم در پیش‌گاه خداوند در قیامت کسی است که از همه بیشتر تلاش

در خیرخواهی مردمان کرده است.

در روایت دیگری از همان حضرت ﷺ معیار خیرخواهی بیان شده و آن این است

که از منافع دیگران به اندازه منافع خویش دفاع کند:

لینصح الرجل منكم أخاه كنصيحته لِنَفْسِهِ!

باید هر کدام از شما برای برادر مؤمن خود خیرخواه باشد، به همان اندازه که برای

خویش خیرخواه است!

فصل دوم:

رابطه چشم زخم و قضا و قدر

مسئله قضا و قدر الهی، یکی از مسائل بسیار مهم و از اعتقادات اساسی تمام ادیان آسمانی به خصوص دین مقدس اسلام است^۱ که در افعال الهی مطرح می شود و گرفتار بدفهمی ها و کج نظری های فراوانی شده است. این بحث در صدر اسلام نیز در معرض شبهه های فراوان قرار گرفت؛ برخی آن را خوراکِ مسلکِ جبری خود قرار دادند و فرقه منحرف کلامی جبرگرایی را ابداع کردند و پاره ای از سیاستمداران، برای رسیدن به اهداف پلید خود با تفسیر غلط قضا و قدر، سیاستمداری و حکومتمداری نمودند و دسته دیگری که معتقد به وجود اختیار و اراده انسان بودند، دست از اعتقاد به قضا و قدر شستند، یا به تأویل های نادرست پرداختند.

مفهوم شناسی قضا و قدر

قضا در لغت به معنای: محکم کردن، تمام کردن، خاتمه دادن است^۲، و قدر و تقدیر به مفهوم بیان مقدار چیزی^۳.

۱. آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۴، ص ۷۸.

۳. المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۰۹.

«قضا» به معنای حکم و قطع و فیصله دادن است. قاضی را از این جهت قاضی می‌گویند که میان متخاصمین حکم می‌کند و به کار آنها فیصله می‌دهد. «قَدَر» به مفهوم اندازه و تعیین است. قضا و قَدَر در کاربرد شرعی آن؛ قضا یعنی حتمیت اشیا و حوادث^۱، آن‌جا که یک شیء حتماً موجود می‌شود و حادثه‌ای حتماً اتفاق می‌افتد. و هنگامی که خداوند فرمان چیزی را صادر کند، تنها می‌گوید: موجود باش، و آن، فوری موجود می‌شود: ﴿وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲.

قَدَر: یعنی خصوصیات و صفات یک شیء، یعنی این که شیء در چه زمان و مکان معینی و با چه کیفیات و خصوصیات رخ می‌دهد.^۳
قضا و قَدَر را می‌توان بر نظام علی و معلولی جهان منطبق کرد. قضا منطبق می‌شود بر وجوبی که یک شیء (معلول) از ناحیه علت تامه‌اش به دست می‌آورد.^۴

پاسخ و دفع شبهه

اگر چشم زخم تأثیری داشته باشد پس باید معتقد باشیم که بر قضا و قَدَر سبقت دارد؟

پاسخ این شبهه را می‌توان چنین داد که اولاً: محال و ممتنع نیست که خداوند متعال برای یک نوع از مصلحت عادت را جاری بر صحت چشم زخم کرده باشد و بر همین مبنا نیز تمام مفسران اتفاق و عقلاً نیز تجویز نموده‌اند و مانعی هم ندارد و مانعی هم از آن نیست.

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱ و انسان و سرنوشت، ص ۳۸۱.

۲. بقره، آیه ۱۱۷.

۳. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱ و انسان و سرنوشت، ص ۳۸۱.

۴. نهاية الحکمه، ص ۳۷۵.

ثانیاً: وقتی خداوند می‌خواهد یک شیء موجود شود آن شیء حتماً موجود خواهد شد، لذا علت تامه آن را فراهم می‌کند تا آن شیء به عنوان معلول به مرحله وجود برسد. قَدَر منطبق می‌شود بر تک‌تک شرایط و عللی که باید در کنار هم جمع شوند تا علت تامه شیء شکل گیرد.

به بیان فلسفی، شیء ممکن‌الوجود نسبتش به وجود و عدم، مساوی است و برای اتصاف به وجود و عدم نیاز به علت دارد. علت خودش دو قسم است: علت تامه و علت ناقصه. علت تامه یعنی فراهم شدن مجموع شرایط برای تحقق معلول، با حصول علت تامه حتماً و ضرورتاً باید معلول تحقق یابد. علت ناقصه یعنی فراهم شدن بخشی از شرایط لازم برای تحقق معلول^۱. بنابراین، اگر علت ناقصه محقق شود، معلول محقق نمی‌شود. باید سایر شرایط هم فراهم شود.

از طرفی می‌توان گفت: هر شیء ممکن‌الوجودی که موجود است، از آن‌رو موجود است که علت تامه‌اش فراهم است و گفتیم وقتی علت تامه فراهم است، معلول باید موجود شود. یعنی چون به مرحله وجود رسیده است، واجب است موجود شود^۲.

بچه‌ای که می‌خواهد به دنیا بیاید، اگر قضای الهی بر آن تعلق گرفته، آن بچه حتماً به دنیا می‌آید، اما این بچه چون موجودی است که در عالم ماده پا به عرصه وجود می‌گذارد، باید شرایط زیادی دست به دست هم دهند؛ پدر خاص، مادر خاص، زمان معین، مکان مشخص و... به این شرایط قَدَر الهی و به این که خداوند خواسته بچه از پدر و مادر معینی در زمان و مکان مخصوصی با شکل و شمایل خاصی متولد شود، تقدیر الهی گویند.

۱. نهاية المحکمة، ص ۳۷۵.

۲. همان، ص ۳۷۷.

پس قضا و قَدَر الهی چیزی بیرون از نظام عَلی و معلولی عالم نیست که این نظام خودش نیز به تدبیر الهی ایجاد شده است، خداوند قضا و قَدَر خود را از طریق علل و معالیلی که آفریده، جاری می‌کند.

انسان مثل سایر موجودات در عین حال که خودش معلول علل قبل از خود است، علت (ناقصه) برای سایر موجودات و حوادث عالم محسوب می‌گردد.

انسان موجودی است عاقل و صاحب اراده و اختیار. قضا و قَدَر خداوند به این تعلق گرفته که انسان با این خصوصیات موجود شود. بنابراین، خداوند خواسته است بعضی چیزها از طریق انسان و اختیار و اراده‌ای که به او داده تحقق پیدا کند، مثلاً از این که بشر توانسته رایانه بسازد می‌فهمیم قضا و قَدَر الهی به این مسئله تعلق گرفته است. خداوند خواسته که بشر با توجه به عقل و اراده و سایر توانایی‌هایی که به او داده، رایانه بسازد. خداست که همه اسباب و شرایط لازم از جمله انسان و توانایی‌های او را برای به وجود آمدن رایانه فراهم کرد.

و می‌دانیم که در ازای توانایی‌هایی که به بشر داده از عقل و اراده و اختیار و ارسال و انزال کُتُب، وی را به تکالیف شرعی مکلف کرده است که در صورت تخلف از آن‌ها او را کیفر خواهد کرد. البته این تکالیف در حدّ توان بشر است و هرگز خارج از قدرت او نیست.

﴿لَا يَكْفُرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا
إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا
رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا
فَاَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾^۱

خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی‌اش، تکلیف نمی‌کند. [انسان،] هر کار

[نیکی] را انجام دهد، برای خود انجام داده و هر کار [بدی] کند، به زیان خود کرده است. [مؤمنان می‌گویند: پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن! پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان‌که [بر اثر گناه و طغیان،] بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی! پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار! و آثار گناه را از ما بشوی! ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده! تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان.

یکی از تکالیف بشر حفظ تن و جان خودش است، لذا در آن جا که سایر تکالیف شرعی به جسم و جان او ضرر بزند، آن تکالیف برداشته می‌شود، مثل روزه. قرآن می‌گوید:

﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱

خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید! و نیکی کنید! که خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد.

تأثیر چشم‌زخم نیز تابع علت و معلول است که خداوند در چشم بعضی انسان‌ها قرار داده که در شرایط خاص از آن اشعه‌ای خارج می‌شود و بر چشم خورده تأثیر می‌گذارد.

فصل سوم:

رابطه چشم زخم با سحر

سحر: در لغت به معانی متعددی آمده که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از: خُدعه، حيله، نیرنگ، خیالات بدون حقیقت؛ همانند شعبده و تردستی.^۱

از نظر اصطلاحی: سحر، سخن و نوشته یا رقیه و تعویذی است که به وسیله آن به مسحور اضرار^۲ وارد می‌شود. یا مَلَكَةُ نَفْسَانِي است که ساحر را قادر می‌سازد تا با ابزارهای مخفی، کار خارق‌العاده‌ای انجام دهد.^۳

سحر نوعی اعمال خارق‌العاده است که آثاری از خود در وجود انسان‌ها به جا می‌گذارد و گاهی یک نوع چشم‌بندی و تردستی است، و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد.^۴

آلوسی در تفسیر خود می‌نویسد: مراد از سحر چیزی است که انسان با کمک شیاطین عملی خارق‌العاده انجام دهد و فقط کسی می‌تواند این کار را بکند که مثل شیاطین خبیث باشد.^۵

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۳۱ و قاموس قرآن، ج ۳، ص ۲۷۳.

۲. اضرار: زیان رساندن.

۳. مصطلحات الفقه، ص ۲۲۹.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۷۸.

۵. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۳۸.

علامه مجلسی رحمته الله علیه می گوید: سحر عملی پنهانی است، چون عامل مؤثر در آن معلوم نیست و عمل کردش به این صورت است که اشیا و افراد را در جلوی چشم دیگران تغییر می دهد، ولی حقیقت آن را نمی تواند تغییر دهد و موجب حب و بغض و مرض و امثال آن می شود.^۱

توانایی های انسان

انسان ها به طور طبیعی توانایی اعمالی را دارند که از آن به سحر و جادو یاد می شود. برخی این توانمندی را به شکل اعتدالی زیست محیطی و وراثتی به ارث می برند و در کودکی و خردسالی می توانند از آن بهره گیرند. بعضی دیگر نیز با آموزش و پرورش نفس خویش می توانند آن را فعلیت بخشیده و در فراماده و فراطبیعت یا ماده و طبیعت با این توانایی فرامادی خویش تصرف نمایند. در حقیقت این توانایی با توجه به اسباب مختلف، مانند آموزش و پرورش و قدرت و توانایی ذاتی روحی شخص متفاوت است و درجاتی متنوع دارد. از این رو برخی می توانند در رفتار و کردار دیگری تاثیرگذار باشند و دل و قلب کسی را به سوی خویش یا دیگری متمایل سازند و یا زمینه انزجار و بیزاری را فراهم آورند.

قرآن نیز در آیاتی متعدد به موضوع جادوگری پرداخته است.^۲ جادوگری به مفهوم واقعی آن به معنای تصرف خارق العاده و بیرون از دایره امور طبیعی است. انسان به جهت خلیفه الله بودن و تعلیم اسمایی، توانمندی ها و ظرفیت های بسیاری دارد که فراتر از هر موجودی است. قرآن درباره تعلیم و آموزش همه نام های الهی به انسان می فرماید:

۱. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۳.

۲. بقره، آیه ۲۰؛ اعراف، آیه ۱۱۲؛ یونس، آیه ۷۹ - ۸۱ طه، آیه ۳؛ انبیاء، آیه ۳؛ شعراء، آیه ۴۹؛ ص، آیه ۴؛ و....

﴿ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝^۱﴾

سپس علم اسماء [علم اسرار آفرینش و نام‌گذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسامی این‌ها را به من خیر دهید.

آیه مذکور دلالت می‌کند که انسان از نظر ماهیت و ذات، آفریده‌ای است که همه صفات و اسمایی را که خداوند به او تعلیم داده، دارد. این ظرفیت و توانمندی شامل امور عادی و غیرعادی می‌شود.

از آن دسته توان‌مندی‌ها می‌توان به خلاقیت و آفریدگاری و ربوبیت طولی اشاره کرد. یکی از این توان‌مندی‌ها و ظرفیت‌ها که به تعلیم و جعل اسمایی در ذات و ماهیت انسان سرشته و به ودیعت نهاده شده، تصرفات فرامادی و فرافیزیکی و قوانین طبیعی است. این دسته از ظرفیت‌ها و توان‌مندی‌ها به یقین فراتر از توان‌مندی‌های هر آفریده دیگر از جنیان و فرشتگان است تا بتواند به عنوان خلافت الهی آنان را مدیریت و تدبیر و ربوبیت نماید و هر یک را به کمال لایق و شایسته‌شان برساند. از این رو همه فرشتگان و جنیان در برابر انسان، سجده کرده و فرمان‌برداری وی را پذیرفته‌اند تا تحت مدیریت او به کمال خویش دست یابند.

﴿ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝^۲﴾

و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم، گفتند: آیا کسی را می‌آفرینی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد، و حال آن‌که ما به ستایش

۱. بقره، آیه ۳۱.

۲. همان، آیه ۳۰.

تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من آن دانم که شما نمی‌دانید. مقام خلافت همان‌گونه که از نام آن پیداست، تمام نمی‌شود مگر به این‌که خلیفه نمایش‌گر مستخلف باشد، و تمام شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر او را حکایت کند، البته آن شئون و آثار و احکام و تدابیری که برای تأمین آن‌ها جانشین برای خود معین کرده است.^۱

خدای سبحان که مستخلف این خلیفه است، در وجودش مسمای به اسماء حسنا، و متّصف به صفات علیایی از صفات جمال و جلال است، و در ذاتش منزّه از هر نقصی، و در فعلش مقدس از هر شر و فساد است.

به هر حال طبیعت و ذات انسان دارای ظرفیت و توان‌مندی‌های بسیاری می‌باشد که یکی از آن‌ها تصرف در فراماده و ایجاد امور خارق‌العاده و فراطبیعی و فیزیکی است. البته چنان‌که بیان شد، برخی به جهت شرایط اعتدالی زیست‌محیطی و وراثتی در کودکی نیز ممکن است به این ظرفیت و توان‌مندی به شکل فعلیت ضعیف دست‌یابند یا با آموزش خود را به این فعلیت برسانند. این توان‌مندی انسان مانند بسیاری دیگر از توان‌مندی‌ها به صورت قوه و توانایی در ذات وی وجود دارد و می‌توان در یک فرآیند تعلیمی و تربیتی و آموزشی و پرورشی به فعلیت رساند و از آن بهره برد.

ابزارهای سحر و جادو و روش‌های آن نیز به نسبت توانایی شخصی متفاوت و متعدد است. از این‌رو بعضی فقط در روح و روان و برخی در جسم تصرف می‌کنند یا این‌که گروهی تنها از راه چشم و برخی دیگر از راه دست و یا ابزارهای دیگر می‌توانند تصرف نمایند.

یکی از معروف‌ترین نوع جادوگری و تصرف‌ها، تصرف از راه چشم است که در

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۱۵.

اصطلاح فارسی از آن به چشم زخم یاد می‌شود و دارندگان چنین توانایی را برخی بدیمن و سُوم چشم می‌شمارند.

اقسام سحر

از آن‌جا که علامه مجلسی چشم‌زخم را از اقسام سحر می‌داند، ضرورت دارد برای تبیین موضوع، ابتدا اقسام سحر از منظر شیخ انصاری بررسی گردد. ایشان انواع سحر را چنین برمی‌شمارد:

۱. سحر منجمان که از طریق نجوم در صدد پیش‌گویی حوادث عالم برمی‌آیند یا توسط علم نجوم طلسم می‌کنند. (البته اطلاق نام «سحر» به پیش‌گویی مسامحه به نظر می‌رسد).

۲. افرادی دارای نفوس قوی که می‌توانند دیگران را سحر کنند. بعضی با ریاضت‌های غیر شرعی چنان قدرت روحی می‌یابند که به صرف اراده خود می‌توانند کارهای خارق‌العاده انجام دهند؛ مثل بازداشتن قطار از حرکت.

۳. «کهان» سحر به کمک اجنه و با تسخیر جن است.^۱ احضار اجنه برای کسی مقدور است که اوراد خاصی را که شامل قَسَم دادن و صدا زدن آن‌ها با اسم است، بداند و آن‌ها را مکرر بخواند تا مجبور شوند در محلی که شخص احضارکننده می‌خواهد حاضر شوند.

۴. شعبده که عبارت است از حرکات سریعی که بیننده خیال می‌کند شعبده‌باز افعال عجیبی را انجام می‌دهد، در حالی که با سرعت دست، از خطای چشم بیننده استفاده می‌کند.

۱. اجنه موجودات لطیفی هستند که روی کره زمین زندگی می‌کنند. آنان روح مجرد نیستند، بلکه چون لطافت خاصی دارند، می‌توانند خود را به هر شکلی درآورند.

۵. جلب قلوب مردم با عوام فریبی.

۶. سخن چینی.

۷. اعمال عجیب که از ساختن آلات مکانیکی بر اساس حساب هندسی درست

می شود؛ مثل مجسمه رقص.

۸. خواص عجیب بعضی مواد شیمیایی و ادویه یا تدخین بعضی گیاهان، مثل

حشیش که موجب زوال عقل می شود یا خوردن بعضی غذاها که موجب فرح یا حزن

بی دلیل می گردد.

شیخ انصاری پس از ذکر این اقسام به نقل از بحارالانوار می گوید: روشن است که

قسم چهارم تا هشتم سحر اصطلاحی نیست، بلکه اگر به آنها «سحر» گفته شود، از

باب مسامحه و مجاز است.^۱

چشم زخم از مصادیق سحر

علامه مجلسی، چشم زخم را نیز جزو جادو می شمارد و در استدلال بر این مطلب

می گوید: هنگامی که چیزی در نظر انسان خوب جلوه کند حواس او در آن چیز

متمرکز می شود و این از قدرت روحی شخص است که در اشیا یا اشخاص تأثیر

می کند.^۲

ایشان در بخش دیگری می نویسد: انسانها در این قدرت روحی متفاوت هستند؛

آن ها که قدرت روحی بالاتری دارند با دیدن چیزی که توجه آنها را به خود جلب

می کند، به خصوص بیشتر دیدنیها، روحش در آن چیز اثر می گذارد و بر اثر خبثت

باطنی که برخی دارند ضرری بر آن وارد می کنند. پس تأثیر متعلق به روح فرد است؛

۱. المکاسب ص ۳۳ و بحار الانوار، ج ۶۰ ص ۴.

۲. بحار الانوار، ج ۶۰ ص ۱۰.

«همان‌گونه که مرتاض با صرف اراده می‌تواند وسیله‌ای را از حرکت باز بدارد». این‌گونه اشخاص نیز با دیدن چیزی و جلب شدن توجهشان به آن می‌توانند در آن تأثیر بگذارند.^۱

بر این اساس، می‌توان چشم زخم را جزو قسم دوم (تأثیر نفس ساحر در مسحور) دانست. چنان‌که گفته شد یکی از اقسام سحر و جادو، تصرفات چشم است که اگر به‌گونه آسیب‌زا و زیان‌بار باشد، از آن به چشم‌زخم یاد می‌شود.

حقیقت فال‌گیری (طالع‌بینی)، شعبده (چشم‌بندی)

فال‌گیری نوعی تخیله روانی و عاطفی است برای کسانی که نیازمند به هم‌زبان و همدلی برای بیان برخی مسائل خود دارند، اما نمی‌توانند آن‌ها را به زبان بیاورند. در واقع نوعی تبیین کارکرد ارتباطی فال‌گیری است یا نوعی سرگرمی و پرکردن اوقات فراغت است، زیرا فال‌گیر از طریق پیش‌گویی‌های هیجان‌انگیز تولید نوعی احساس هیجان در فرد می‌کند.

فال را به دو نوع، نیک و بد تقسیم کرده‌اند که در اسلام از فال بد یا همان «تطیر» یا «طیره» بسیار مذمت شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَطَيَّرَ أَوْ تُطَيَّرَ لَهُ؛^۲

از ما نیست کسی که فال بد بزند یا برایش فال بد زده شود (به فال بد دیگران نسبت به خود، اعتقاد داشته باشد).

ولی از فال نیک یا «تفال» مذمت نشده است. آورده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود:

۱. همان، ص ۳۴.

۲. حکمت نامه پیامبر اعظم، ج ۱۴، ص ۳۱۳.

نِعْمَ الشَّيْءُ الْقَالَ، الْكَلِمَةُ الْحَسَنَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ؛^۱

چه خوب چیزی است فال خوب زدن؛ سخن نیکی که فردی از شما آن را می‌شنود. برای آن‌ها که به فال رومی آورند، فال‌گیری نوع تفنن و لذت‌بردن است. بخشی از این لذت در نتیجه ارضا و پاسخ‌گویی حس کنجکاوی و به خصوص کنجکاوی درباره آینده افراد پر می‌شود. همه انسان‌ها در طول تاریخ این حس را داشته‌اند که می‌خواستند از آینده مطلع بشوند. البته برای کسانی که نسبت به آینده احساس عدم امنیت می‌کنند، دانستن این‌که چه اتفاقی برای آن‌ها ممکن است رخ دهد، لذت بخش یا آرام‌بخش‌تر است، اما برای کسانی که احساس بدی به آینده ندارند نیز وقوف به آینده لذت‌بخش و هیجان‌آفرین است.

به طور کلی فال‌گیری را می‌توان به مثابه افیون برای جامعه امروز دانست که افراد از طریق آن فرصت می‌یابند تا به نحوی پاره‌ای از مشکلات، رنج‌ها یا دردهای خود را فراموش کنند. درست همان‌گونه که عده‌ای الکل یا مواد مخدر مصرف می‌کنند یا به کارهای دارای خطر و مخاطره جسمی یا اجتماعی دست می‌زنند تا به گونه‌ای از برخی مسائلی که ممکن است آن‌ها را رنج دهد به نحو کاذب خود را رها سازند، مراجعه به فال‌بینی را نیز می‌توان نوعی «افیون فرهنگی» دانست که عملاً جوامع آن را پذیرفته‌اند.

فال بینی، از نظر روان‌شناسی و دو نکته آن

۱. احساس نیاز به اطلاع از پشت پرده؛ پشت پرده زمان یا مکان! به ویژه برای کسانی که «حال» مطمئن ندارند، و گذشته‌هاشان با امید و آرامش لازم سپری نشده است، می‌خواهند بدانند فردا چه می‌شود؟ شغل همسر، فرزندان، یا موقعیت

اجتماعی‌شان چگونه خواهد بود؟ نیاز به آرامش که فقط در سایه ابهام و اجمالی از آینده میسور است.

۲. انسانی که فال می‌بیند، یعنی به فال‌بین مراجعه می‌کند، تلویحاً پذیرفته که اطلاع از پس پردهٔ زمان و مکان برای برخی ممکن است، و نه تنها ممکن، بلکه واقعیتی است که اتفاق نیز می‌افتد. هر یک از انواع فال‌بین‌ها، از ابزاری استفاده می‌کند، اما گاه ابزار ملموس و محسوس است، مانند قهوه یا کتاب حافظ یا کف دست و قیافه، و گاه نامحسوس، ولی قابل شناخت اعتباری، مانند ایام و شهور، متولد کدام روز از کدام ماه هستید؟ و در کدام سال متولد شده‌اید؟ سال مار؟ نهنگ؟ سگ، یا موش؟ شما در این زمینه به من اطلاعاتی بدهید تا من بگویم: شما که هستید، چه هستید، و رشد و ترقی‌تان در چه کاری است، خطرهای برای‌تان در کدام سال عمر و در چه کارهایی است؟

انسان، موجودی فقیر و نیازمند

انسان موجودی نیازمند و وابسته است. قرآن از این نیاز شدید و وابستگی انسان به «فقر» تعبیر می‌کند. در نگرش قرآنی این فقر و نیاز به طور طبیعی به خدایی است که آفریدگار و پروردگارش است. از این رو می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۗ^۱﴾

ای مردم! شما [همگی] نیازمند به خداید. تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است.

برخی بزرگان چون صدرالمتألهین^۲ از این فقر و نیاز بشر به سوی خدا، به فقر ذاتی و فقر امکانی تعبیر کرده‌اند. به این معنا که انسان در ذات خویش نیازمند به خدایی است که وی را پدید می‌آورد و نگاه می‌دارد.

۱. فاطر، آیه ۱۵.

۲. اسرار الحکم، ص ۸۰.

بنابراین، هم در ایجاد و هم در بقا نیازمند خداست. قرآن برای بیان مفهوم نیاز به خداوند در بقا به پرندگان اشاره می‌کند که در آسمان پرواز می‌کنند و می‌فرماید: خداست که آنان را در حالت پرواز حفظ می‌کند. این بدان معناست که انسان موجودی به طور کامل وابسته و نیازمند است به گونه‌ای که نادیده شدن وی از سوی خدا به معنای نابودی اوست. از این رو آدمی بلکه همه هستی هر دم از هست او هستی می‌برند و قطع هرگونه ارتباط با خداوند به عنوان مبدأ وجود و بقا، به معنای فنا و نیستی است.

این نیاز و فقر ذاتی بشر به خدا موجب می‌شود وی هرگز احساس امنیت نکند و همواره دلوپس اموری باشد. هر دم خود را در معرض خطر نیستی می‌بیند و ناتوانی اش را به چشم می‌نگرد، لذا بر آینده خویش ترسان است.

سوءاستفاده ابلیس از ضعف انسان

این وابستگی و فقر و نیاز است که انسان را به سوی هرکس و هرچیزی که گمان می‌برد او را نگاه می‌دارد یا به استقلال نسبی می‌رساند، چنگ می‌زند. شیطان با بهره‌گیری از این ضعف و سستی و نیاز شدید بشر به استقلال نسبی و نوعی امنیت و آرامش به بقای خویش، توانست حضرت آدم را بفریبد و او را مثل دست‌یابی به کمالی که بتواند در زمین به آسودگی خلافت نماید ناچار به هبوط (فرود آمدن) پیش از موعد کرد.

ابلیس با استفاده از نیاز طبیعی انسان به آرامش و امنیت بقایی و استقلالی، نزد حضرت آدم علیه السلام رفت و بنابر گزارش قرآن گاهی به وی گفت:

﴿ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴾^۱

خداوند شما را از این درخت پرهیز نداد مگر برای این که شما پادشاه یا جاودانه شوید.

و زمانی دیگر به او خطاب کرد:

﴿ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ ﴾؛^۱

آیا تو را به درختی راهنمایی نکنم که درخت جاویدانگی است یا پادشاه و ملکی که پایانی ندارد و رنگ کهنگی به خود نگیرد؟

این گزارش‌ها نشان می‌دهد علت فریب و نیرنگ خوردن حضرت آدم علیه السلام شناخت ابلیس از نیاز انسان بوده است.

قرآن در آیات بسیاری به این مسئله توجه می‌دهد که دشمن همواره از نقاط ضعف انسان به وی نزدیک می‌شود و می‌کوشد تا او را بفریبد. از این رو انسان می‌بایست هوشیار و بیدار باشد و نگذارد دشمن از ضعف او آگاه شود یا پس از آگاهی، از آن نقاط سست و ضعف بهره‌گیرد و بر وی چیره گردد.

بر این اساس راه کار قرآن برای رهایی از این مشکل یا مشکلاتی از این قبیل آن است که به جای هر کس دیگری، بهتر آن است که به خدا پناه ببرد و او را مرجع امور و منبع نیاز خود بداند و از تمسک و توسل به غیر پرهیز کند؛ زیرا او خدایی است که انسان را آفریده و تنها اوست که به حکم پروردگاری‌اش می‌تواند وی را در کنف حمایت خویش گیرد و نیازهایش را به طور واقعی و درست برآورده سازد. بازگشت به خدا و توکل و توسل به او به معنای بازگشت به همان ذاتی است که انسان به طور ذاتی به وی نیاز دارد.

با این همه انسان‌ها به جهاتی از بازگشت به خدا پرهیز می‌کنند و به عوامل و امور دیگر تمسک می‌جویند تا نیازهای روحی و روانی خود را برآورده سازند. یکی از

بی‌راهه‌هایی که آدمی به عنوان راه‌کاری برای برون‌رفت از مشکل فقر ذاتی و نیاز خویش بدان سوگرایش می‌یابد، بی‌راههٔ شوم دانستن چیزی یا تطییر است. بارها پیش آمد که برخی انسان‌ها برای رهایی از مشکل یا بلایی به تفال و تطییر تمسک جُسته‌اند و کوشیده‌اند نیاز روحی و روانی خویش را این‌گونه برآورده سازند.

گزارش‌های قرآنی روشن می‌سازد که این روش از گذشته‌های بسیار دور مورد توجه بشر بوده و همواره انسان هرگاه با مشکل و بلایی روبه‌رو می‌شده به این شیوه تمسک می‌جسته است.

برای تبیین مسئلهٔ فال بد زدن و تطییر، مراجعه به آموزه‌های وحیانی قرآن امری ضرورت دارد تا به روشنی دانسته شود که نگرش قرآن به آن چگونه است و قرآن چه ارزیابی یا واکنشی به آن داشته و یا چه جای‌گزینی را برای آن معرفی می‌کند.

تطییر و بدیمن‌انگاری در قرآن

در قرآن واژهٔ فال به کار نرفته، ولی واژهٔ تطییر که همین معنا را به شکلی دیگر بازمی‌گوید، استعمال شده است.

تطییر در اصل به مفهوم فال‌زدن به پرنده است، زیرا این اصطلاح از واژهٔ طیر (پرنده) گرفته شده است. افزایش کاربرد این اصطلاح در روش‌های دیگر به غیر از تفال‌زدن به پرندگان موجب شده تا این واژه در هرگونه فال‌زدن به کار رود. به عبارت دیگر، هر نوع نسبتِ بد دادن به کسی یا چیزی و یا شوم و بدیمن دانستن آن را تطییر می‌گویند. به نظر می‌رسد در کاربردهای قرآنی، این اصطلاح، اختصاصی به فال‌زدن به پرندگان نداشته بلکه در هرگونه تفال و فال‌زدن به کار رفته است. البته بیشترین کاربرد تطییر به معنای فال‌زدن به امور ناخوش‌آیند و شوم می‌باشد و در کاربردهای قرآن به این

معنا توجه شده است. در حقیقت تطیّر به معنای فال بد زدن است.^۱ البته در کاربردهای کنونی، تطیّر را به فال بد زدن و تفال را برای اموری اعم از آن به کار می‌گیرند و جنبه مثبت و سازنده آن در تفال و فال زدن بیشتر مورد توجه و تأکید است.

پیشینه تطیّر و شوم‌انگاری

قرآن گزارشی از تطیّر زدن در اقوام پیشین را به دست می‌دهد. از امت‌های گذشته که خداوند از آنان یاد می‌کند و به روش‌های آن‌ها برای برخورد با بلاها و مشکلات شدید اشاره می‌کند، قوم ثمود است. آن‌ها پس از برخورد با مسئله دعوت صالح علیه السلام مبنی بر ایمان به پروردگار، از آن سرباز زدند و او را عامل تشّت (پراکندگی) در جامعه دانستند و از این که آن‌ها را به عذاب و بلا تهدید می‌کند به ستوه آمدند و در واکنش به اعمال و گفتار صالح، مسئله تطیّر را به کار گرفتند. از نظر قوم ثمود، صالح علیه السلام و پیروانش، انسان‌هایی بدیمن بودند، از این رو به وجود آنان تطیّر زدند و وجودشان را بدیمن شمردند.^۲

از دیگر اقوامی که به تطیّر معتقد بوده و فال بد می‌زدند و قرآن از آنان یاد می‌کند، فرعون و قوم وی بودند. آن‌ها بر این باور بودند که همه بلاها و سختی‌هایی که مردم مصر دچار آن می‌شوند از وجود نامبارک موسی علیه السلام و پیروان وی است.^۳ از نظر آنان افرادی چون موسی علیه السلام که جامعه مصری را دچار قحطی، ناراحتی‌های فراوان و

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۲۸، ذیل واژه طیر.

۲. نمل، آیه ۴۵-۴۷: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ آلِهِمُ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ﴾ * قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * قَالُوا أَطِئُوا بِنَا يَا قَوْمِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ﴾.

۳. اعراف، آیه ۱۳۱.

بر اساس این تصویر خداوند نزول عذاب و بدبختی را بر قوم ثمود یا فرعونیان و یا انطاکیان به سبب رفتار و اعمال خودشان برمی شمارد و به شکل سرزنش آمیزی نزول عذاب الهی را تطییر واقعی می داند. ۳۰۲ و ۳۰۱

در حقیقت قرآن با نادرست دانستن تطییر و بدیمن انگاری به این مسئله اشاره می کند که اگر می بایست تطییر زده شود، به وجود خود و اعمال و رفتار نادرست خویش تطییر می زدند که عامل بدبختی و عذاب های الهی شده است.

قرآن با ردّ مسئله تطییر به شخص و پرواز پرنده یا مانند آن می کوشد تصویری درست از عوامل تأثیرگذار به دست دهد و امور خرافی را از جامعه انسانی بزدايد. از این رو سرنوشت انسان ها را بسته به اعمال و رفتار خودشان می داند و تطییر زدن به سایر انسان ها و پرندگان یا امور دیگر را لغو و بیهوده برمی شمارد و از آنان می خواهد به جای این که دیگری را متهم سازند، به بازسازی رفتار و کردار خویش اقدام کنند. ۵ و ۴

۱. اعراف، آیه ۱۳۷: ﴿ وَأَوْزَنَّا آقَومَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَسْتَكْتُمُ كَلِمَةً رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَصْرِفُونَ ﴾.

۲. نمل، آیه ۴۵-۴۷: ﴿ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴾ • قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَخْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾ • قَالُوا أَطِيعُوا بَكَ وَيَمْنًا مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴾.

۳. یس، آیه ۱۸-۱۹: ﴿ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ • قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَإِنِّي دُكِّرْتُمْ بِهِ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴾.

۴. نساء، آیه ۷۸-۷۹: ﴿ إِنَّمَا تَكُونُوا يَدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴾ • مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴾.

۵. نمل، آیه ۴۵-۴۷ و یس، آیه ۱۸-۱۹: ﴿ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ • قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَإِنِّي دُكِّرْتُمْ بِهِ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴾.

عوامل تطیّر

قرآن با اشاره به اسبابی که موجب شده یا می شود جامعه یا افرادی اقدام به تطیّر کنند می کوشد تا نشان دهد این عوامل بیشتر، برخاسته از امور و باورهای غلط و رفتارهای نادرست است. از جمله عللی که سبب می گردد انسان تطیّر یا فال بد و بدیمن انگاری کند، رفتار اسراف آمیز و زیاده روی های خود مردم و جامعه است، چنان که اسراف مردم انطاکیه موجب شد تا کمبودها و نقص ها را به وجود پیامبران نسبت بدهند. از این رو به جای شناسایی علل بحران ها و مشکلات، در پی راه حلی دم دستی برآمده و تطیّر را ابزاری برای گریز از تحقیق و تبیین مسئله جُستند.^۱

وجود بلایا و آزمایش های الهی و اموری از این قبیل نیز مردمان را به سوی جست و جوی عامل یا عوامل سوق می دهد. فقط ساده دلان و انسان هایی که شناخت درستی از علل و عوامل اصلی ندارند، به تطیّر به عنوان راه حل مسئله تکیه می کنند.

نگاه ساده دلان به تطیّر

به سخن دیگر، انسان ها هرگاه علل و عوامل اصلی را درک نکنند یا نخواهند درک کنند، به تطیّر به عنوان عامل مشکلات و بلایا توسل می جویند و با این کار به جای حل مسئله، روی آن را با تطیّر و خرافاتی از این دست می پوشانند.

در حقیقت جهل از حقیقت و واقعیت های تأثیرگذار بر هستی عاملی می شود که تطیّر به عنوان راه کار و تبیین گر مطرح شود.^۲

۱. یس، آیه ۱۸ - ۱۹. این آیات را همراه با ترجمه در مباحث پیشین خواندیم.

۲. اعراف، آیه ۱۳۱: ﴿فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَنْ يَكُنَّ أَكْثَرُهمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

۳. نساء، آیه ۷۸ - ۷۹: ﴿أَلَيْسَ تَكُونُوا يَدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ

غفلت از توحید و تأثیرگذاری خداوند بر هستی^۱ و فریب خوردگی مردم از گروهی^۲ از دیگر عواملی است که انسان را به سوی تطییر سوق می‌دهد تا تطییر را به عنوان تبیین‌کننده مسائل در نظر گیرد.

در این راه شیطان به عنوان دشمن اصلی می‌کوشد تا نقش خداوند و عواملی چون رفتار انسان را کم‌رنگ کند، از این رو مردمان را به تطییر سوق می‌دهد و با گمراه کردن آنان نمی‌گذارد تا تبیین درستی از هستی و مسائل و مشکلات خود داشته باشند.^۳ به هر حال تطییر و فال بد زدن و شوم دانستن چیزی یا کسی، از نظر قرآن امری نادرست و ناپسند است و نمی‌توان امور هستی را با تطییر تبیین کرد.^۴

ابزار فال بینی

فال بینی اغلب با اشیا و چیزهایی مانند چای، قهوه، صدف، دود سیگار، دود عود، شمع، تسبیح، انگشتر، ورق، ورق تاروت (ورق‌های نقاشی شده) و چیزهایی که همیشه و همه جا در دست‌رس هستند، انجام می‌شود.

اگرچه محتوای گفته‌های فال‌بینان فاقد قابلیت تبیین علمی و عقلانی است، اما شاید بتوان مهم‌ترین تمهید فال‌بینان برای تولید لذت و هیجان در مشتریان خود، القای نوعی حس امیدواری و تولید «نیروی مثبت» از طریق بیان مطالب شادی‌آور در آن‌هاست. برای این منظور، اگرچه ممکن است درباره وجود دشمن یا چشم‌بد برای

→ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لِيَ أَلَمَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا
• مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ۴.

۱. یس، آیه ۱۳ - ۱۹.

۲. نمل، آیه ۴۵ - ۴۷.

۳. همان، آیه ۴۷.

۴. نساء، آیه ۷۸؛ اعراف، آیه ۱۳۱ و یس، آیه ۱۸ - ۱۹.

مشتری سخن بگویند، یا هشدار دهند که خطری زندگی وی را تهدید می‌کند، در نهایت به گونه‌ای مسائل را بیان می‌کنند که مشتری با احساس امیدواری و شور و نشاط از نزد فال‌بین خارج می‌شود. فال‌بینان با «ستایش کردن» مشتری از طریق بیان و انتساب^۱ صفات خوب اخلاقی، مانند این که شما قلب پاکی دارید و فرد درستکار و صادقی هستید، بد کسی را نمی‌خواهید، اهل گذشت و فداکاری هستید، محبت می‌کنید و تشنه محبت‌اید، خداوند شما را خیلی دوست دارد و... ضمن جلب توجه و تحکیم حس اعتماد مشتری نسبت به خود، در او نوعی حس خودستایی ایجاد می‌کنند و از این راه دل مشتری را به دست می‌آورند. به علاوه، فال‌بینان با راه حل‌ها و هشدارهایی که به مشتری می‌دهند، در او نوعی خوش‌بینی و امید نسبت به حل مسائل زندگی‌اش را پدید می‌آورند. تمام این هیجان‌ها و لذت‌ها، باعث سرگرم شدن و تفریح او می‌شود.

شعبده یا چشم‌بندی

گاهی تأثیر در قوای متخیله (خیال شده) و دارنده این تأثیر، اراده و توجه خود را به قوای متخیله معطوف می‌دارد و به نوع خاصی در آن‌ها به تصرف می‌پردازد و انواع خیال‌ها و تصوراتی را که قصد می‌کند و در آن‌ها تلقین می‌نماید، سپس آن خیالات را به قوه نفس خویش که در بدن تأثیرکننده است، به دستگاه حس‌بینندگان پایین می‌آورد، چنان‌که آنان می‌پندارند در عالم واقع اشیایی می‌بینند، در صورتی که هیچ چیز در آن جا یافت نمی‌شود. این‌گونه رفتارها را شعوزه یا شعبده (چشم‌بندی) می‌نامند.

ابوعثمان جاحظ می‌گوید: مسیلمه کذاب قبل از ادعای پیامبری، میان بازارهای عرب و عجم نظیر بازار ابله و بقه و انبار و حیره آمد و شد می‌کرد و انواع نیرنگ‌ها، حيله‌سازی‌ها، کارهای افسون‌گران و ستاره‌شناسان را فرامی‌گرفت. پیش از آن هم

۱. انتساب: نسبت دادن.

کارهای فال‌گیران و پیش‌گویان را که با استفاده از حرکات پرندگان مطالبی می‌گفتند، به خوبی آموخته بود. او نخست روی تخم مرغ، سرکه بسیار تند و تیزی می‌ریخت و آن را نرم و ملایم می‌ساخت، به طوری که به شکل صَمغ^۱ کشیده می‌گردید؛ سپس آن را وارد شیشه‌ای که سرش از تخم مرغ بسیار کوچک‌تر بود می‌کرد و به حال خود می‌گذاشت و صمغ به صورت بیضی و شکل نخستین خود برمی‌گشت و آن را به اعراب بادیه‌نشین نشان می‌داد و آنان را گمراه می‌ساخت. او پرچم‌هایی از کاغذ و به شکل بادبادک کودکان می‌ساخت و به آن زنگوله‌هایی کوچک می‌بست و شب‌ها هنگامی که وزش باد شدت می‌یافت آن‌ها را در آسمان رها می‌کرد و می‌گفت: این‌ها فرشتگان و آوای‌شان است که بر من نازل می‌شوند. بال‌های بزرگ پرندگان را به خود می‌بست و اندکی پرواز می‌کرد و اعراب را گمراه می‌ساخت.^۲

بسیاری از علمای دین، شعبده را جزو سحر می‌دانند. این در حالی است که شعبده سبب خارق‌العاده‌ای ندارد، اما آنان معتقدند که نوعی چشم‌بندی است. شیخ انصاری پس از ذکر این اقسام به نقل از بحارالانوار می‌گوید: روشن است که شعبده، سحر اصطلاحی نیست، بلکه اگر به آن «سحر» گفته شود، از باب مسامحه^۳ و مجاز است.^۴

تأثیر سحر

مرحوم مجلسی^۵ می‌نویسد: بر حسب اقسام گوناگون سحر، چگونگی تأثیر آن نیز فرق می‌کند. پس آن قسم که از قبیل شعبده است کیفیتش نیز روشن است؛ با

۱. صَمغ: شیره‌ای که از تنه درخت تراوش کند؛ به پارسی «ژد» و به هندی «کوند» گویند.

۲. جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدیج ج ۸، ص ۱۵۳.

۳. مسامحه، آسان گرفتن، سهل‌انگاری.

۴. المکاسبه ص ۳۳ و بحارالانوار، ج ۶۰ ص ۴.

حرکات سریع دست از خطای دید دیگران استفاده می‌کنند و طرف مقابل، مثلاً آتشی را که دور می‌چرخد، به دایره‌ای آتشین می‌بیند.^۱ اما این‌که به وسیله جادو حب و بغض یا غم و ناراحتی در قلب کسی پدید بیاید، ظاهر این است که خداوند همان‌گونه که در ادویه خواص دارویی قرار داده، در اعمال ساحر یا اورادش نیز این خاصیت را نهاده است؛ همانند مستی در شراب یا تدخین^۲ در حشیش که زایل‌کننده عقل است یا این‌که اجنه و شیاطینی که توسط ساحر استخدام^۳ می‌شوند موجب حب و بغض می‌گردند. اما این‌که بعضی ادعا می‌کنند ساحر توسط سحر باران نازل می‌کند یا ابرها را جمع می‌نماید. مجلسی می‌گوید: ما این را قبول نداریم که چنین چیزی ممکن باشد تا بتوان به واسطه جادو در عالم بالا تصرف نمود و خبر موثق در این باره به ما نرسیده است.^۴ حُسن ختام بحث سحر، حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام در کتاب احتجاج طبرسی است که می‌فرماید: زندیق^۵ مصری در آشنای بحثی طولانی با امام صادق علیه السلام، از ایشان پرسید: اصل جادو چیست و چگونه جادوگر می‌تواند کارهایی عجیب و غریب انجام دهد؟ امام فرمود: سحر بر چند وجه است: یک نوع آن به منزله پزشکی است؛ یعنی همان‌گونه که پزشکان برای هر بیماری راه علاجی می‌یابند، جادوگران نیز برای از بین بردن هر صحتی، راهی و برای رفع هر عافیتی، روشی می‌جویند.

نوع دوم شعبده، سرعت دست و اعمال فوق عادت است و نوع سوم آن‌که شیاطین را به خدمت می‌گیرند.

۱. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۴.

۲. تدخین: دود کردن.

۳. استخدام: به خدمت گرفتن.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۴.

۵. زندیق: کافر، بی‌دین، آن‌که تظاهر به ایمان کند، ولی در باطن کافر باشد.

فصل چهارم:

رابطه چشم زخم با خرافات

مفهوم خرافه

ارائه تعریفی واحد از خرافات غیرممکن است. در این جا فقط برای تقریب ذهن به مفهوم کلی خرافات اکتفا می شود.

خرافه: واژه‌ای عربی و در اصل به معنای «میوه چیده شده» است. می گویند: خرافه نام مردی از قبیله عذره بود که کلام باطل، بیهوده، پریشان و افسانه بسیار می گفت و اصطلاحاً به اعتقاد بی اساسی گویند که با عقل و منطق و علم و واقعیت سازگاری نداشته باشد.^۱

علامه طباطبائی می گوید: اعتقاد به آنچه به حقیقت آن علم نداریم و نمی دانیم خیر است یا شر، جزء خرافات است.^۲

برخی نیز گویند: خرافه عبارت است از: قصه‌ها و حکایات بیهوده و مجموعه باورها و رفتارهایی که فاقد مستندات قابل قبول دینی باشند که در تمام ادیان آسمانی آفت محسوب می شود.^۳ قرآن کریم، از خرافات به «اساطیر» تعبیر کرده است. «اساطیر» به

۱. دائرة المعارف شیع، ج ۷، ص ۱۰۷.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۲۲.

۳. قاموس الکتب المقدس، ص ۳۴۱.

معنای «باطیل» و سخنان بیهوده‌ای است که هیچ پایه و اساسی ندارند و مراد از «اساطیر»^۱ نوشته‌های باطل، حکایت‌های دروغ و افسانه‌های بی‌اساس می‌باشد.^۲ برای نمونه: زدن به چوب، نحس دانستن عدد سیزده، صبر پس از عطسه، دل بستن به کارگشایی جادو و جنبل (شامل فال‌گیری و طالع‌بینی، احضار روح و سحر و جادو)، اعتماد به دعایی خاص، فال‌گرفتن (اعم از کف‌خوانی، طالع‌بینی، فال قهوه و...)، مَهْرَة مار.

خرافات در بخشی از باورهای عامیانه مردم هر کشور جای داشته و دارای کارکردهایی است و بر پژوهش‌گران است که جنبه‌های منفی و مثبت و کارآمد آن‌ها در یک فرهنگ خاص را بررسی کنند.

مثلاً چینی‌ها درباره‌ی جارو به انواع و اقسام خرافات معتقدند، استفاده از جارو تا سه روز بعد از سال نو شگون^۳ دارد! در انگلیس نعل اسب را خوش‌یمن می‌دانند ولی نباید وارونه آویز شود، چون از بخت نیک خالی می‌شود! در روسیه شکستن بشقاب را به فال نیک می‌گیرند و در پایان هر دست‌آورد مهم گروهی، به اتفاق به بشقاب‌شکنی می‌پردازند! و اعتقاد کشورهای مختلف به انواع حیوانات، پرندگان و... که در آرم و نشان‌های ملی هم ظهور و بروز دارد.

علل پیدایی و روآوری به خرافه

بررسی‌ها نشان می‌دهد عوامل پیدایی و روی آوردن انسان به خرافه متعدد^۴ و مختلف است که برای اختصار تنها به چهار نمونه آن اشاره می‌شود.

۱. اساطیر از ریشه «سطر» و جمع الجمع است و «اساطیر» به جمع اسطوره است. المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۳۷.

۲. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۲۶۶.

۳. شگون، فال نیک.

۴. متعدد: بسیار، متضاد «معدود».

۱. افراط و تفریط معرفتی

انسان ابتدایی به حکم زندگی ناگزیر از آن است که نمونه‌های هستی را بشناسد و حوادث عالم را برای خود تبیین یا معنا کند. از این رو عملاً و نظراً به تلاش می‌پردازد، اما چون تجربه کافی ندارد و نمی‌تواند با مشاهده و آزمایش بسیاری از اشیای امور پیرامون خویش را بشناسد، به ناچار برای فرونشاندن بی‌تکلیفی خویش به خیال پناه می‌برد و با تخیل ابتدایی اش هستی را تعیین می‌کند و به این طریق پاسخ‌هایی برای برخی مسائل بی‌شمار زندگی می‌یابد و موافق آن‌ها برای تسلط بر حوادث پیرامونش دست به فعالیت‌هایی می‌زند.

صدها سال قبل از میلاد حضرت عیسی علیه السلام از یک سو سופسطائیان^۱ منکر واقعیت عالم هستی شدند، در مقابل اندیش‌مندانی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو کوشیدند تا جامعه را از بی‌راهه‌ها و کج‌راهه‌های هولناک سفسطه‌گران و سوفیسم برهانند. اینان نه تنها به اثبات واقعیت هستی پرداختند، که در صدد توجه مردم به مراتب بالاتر معرفتی بودند. آنان عالم ماوراءالطبیعه و حاکمیت نظام علت و معلول را در گستره‌ای فراتر از نظام حاکم بر عالم ماده و طبیعت معرفی نمودند، همان کاری که پیامبران الهی نیز در پی انجام آن بودند. اما برخی افراد راه افراط پیش گرفتند و خرافات بسیاری را در نتیجه گرایش‌ها و باورهای ناصحیح از عالم ماوراءالطبیعه به وجود آوردند. در مجموع باید گفت غیرقابل دست‌رس بودن و حس نشدن واقعیت ماوراءالطبیعه یا به تعبیری دانش محدود و ناقص انسانی مبدأ و اساس خرافات و موهومات فراوانی شده است.

۱. سופسطایی: آن که بدیهیات و محسوسات را انکار کند و قابل اعتماد نداند.

۲. ضعف رویکرد علمی

انسان برای شناخت جهان از راه‌هایی گوناگون بهره برده است؛ مذهب، هنر، ادبیات، تاریخ و فلسفه هر یک نمایانگر بخشی از تلاش انسان برای درک خود و جهان پیرامون خویش است. در این میان سهم علوم تجربی در افزایش درک انسان از جهان و بالابردن توان او در بهره‌برداری از امکانات بالقوه آن بسیار چشم‌گیر است. بشر دیروز که فکر و استدلال او به اندازه کافی رشد نکرده بود برای یافتن پاسخ پرسش‌های خود به خرافات روی می‌آورد و با گرایش به خرافات پاسخی برای وحشت خویش یافته و خود را خشنود می‌ساخت، به این منظور او به «خدای سرسبزی» روی می‌آورد یا درد و بیماری را نتیجه و کارکرد ارواح شیطانی می‌دانست و سلامت را نتیجه مبارزه پیروزمندانه نیروهای خیر با نیروهای خبیث و شیطانی تلقی می‌کرد.

عصر ظهور اسلام و نزول قرآن نیز هنگامی بود که جامعه آن روز سخت اسیر موهومات^۱ و خرافات بود؛ یعنی مردم معتقد به عقاید و کارهایی بودند که هیچ اصل و اساس صحیحی نداشت.^۲

قرآن انسان را به پیروی از عقل و دانش و برهان فرامی‌خواند، و از اوهام و خرافات و عقاید بی‌اصل و اساس برحذر می‌دارد.

﴿... وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَفْقَهُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^۳

و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید» می‌گویند:

۱. موهوم: به وهم و خیال درک شده.

۲. «کور کردن شتران»، نمونه‌ای از معتقدات خرافی عرب جاهلی بود، که در فصل چهارم بیان شد.

۳. بقره، آیه ۱۷۰.

«نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم.» آیا اگر پدران آنان، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند باز از آن‌ها پیروی خواهند کرد؟ خداوند سبحان دربارهٔ کسانی که از عادات و خرافات باطل نیاکانشان تبعیت می‌کردند و به سخنان پیامبر توجه نمی‌کردند، می‌فرماید:

﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۱

کر و لال و نابینا هستند؛ از این‌رو چیزی نمی‌فهمند.

آنچه در آیات مذکور قابل توجه است این‌که قرآن این باورها را تنها به این دلیل که از پدران آن‌ها برای‌شان به میراث مانده نقد و نفی نمی‌کند، بلکه آن دسته از باورهایی را که پدرانشان بدون خردورزی داشته و به ارث نهاده‌اند نقد می‌کند.

۳. تأمین پشتیبان‌هایی در خارج از وجود خویش

انسان برای فایز آمدن بر مشکلات، اضطراب‌ها و نگرانی‌های خویش همواره در جست‌وجوی پشتیبان و حمایت‌گر بوده است. مسئله‌ای که هر یک از ادیان بزرگ آسمانی نیز به نحو اساسی به آن پرداخته اما گاهی و شاید در بسیاری موارد قدرت نهفته در موارد مورد اتکای بشر یا واهی بوده، و یا به طور مشخص شیاطین در پس آن قرار داشته‌اند. ولی به هر حال برای بشری که پناه می‌خواسته، شادی‌بخش و امیدآفرین بوده و نیاز او را در تجربه‌های روزانه و تاریخی خویش تا حدودی برطرف ساخته است.

۴. خواست اربابان فرهنگ و سیاست

از آن‌جا که اغلب سیاست‌مداران و بعضاً رهبران فرهنگی جوامع، به پدیده

خرافات نگاه ابزاری دارند، آنرا در جهت مقاصد خویش به کار می‌گیرند. آنان در بسیاری موارد نسبت به درستی و نادرستی یا حق و باطل بودن باورها، اعتقادات و رفتارها، بی‌طرف هستند و فقط مقتضای مصالح و منافع خویش را پی می‌جویند.

ممکن است خرافه‌ای را ترویج و متقابلاً خرافه‌ای دیگر را تهدید نمایند. بدبختانه اخلاق و تعهدات انسانی کمترین نقش را نزد آنان دارد، لذا وقتی توسل به خرافه‌ای می‌تواند به روایی تصمیم یا تأیید اقدامی بینجامد، از به‌کارگیری آن خودداری نمی‌کنند، البته متناسب با نوع بهره‌مندی حکومت‌ها و قدرت‌ها از خصوصیت‌های استبدادی، دموکراتیک یا مذهبی اشکال متفاوتی از خرافات تجربه می‌شود. برای نمونه در هند سرمشق توسعه طبقاتی بر پایه تقدیر فقر برای توده مردم کاملاً با پذیرش عمومی همراه می‌گردد یا در عصر خلیفه‌گری اسلامی مکتب جبر^۱ رواج می‌یابد و.... میزان آغشتگی یا تنزه^۲ سیاست و فرهنگ از خرافه، به شکل مستقیم به فرهنگ حکومت شونندگان، وضعیت اقتصادی جامعه، میزان توسعه یافتگی اجتماعی و ملاحظات و متغیرهای بنیادین حکومت‌گران مربوط می‌شود.

نتیجه آن‌که، انسان برای پاسخ به نیازهای خویش، قدرت و استعداد خرافه‌سازی دارد و به نسبت و متناسب با شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خویش نوعی از خرافات را تجربه می‌نماید. میزان تجربه فوق بستگی مستقیم به قدرت یا ضعف فکری و دینی دارد، لذا هم در جوامع سنتی و هم در جوامع مدرن، با پدیده خرافه‌گرایی روبه‌رو هستیم، اما با ماهیت و انواع متفاوت آن.

ریشه‌های اجتماعی و روان‌شناختی خرافه

انسان ابتدایی به حکم زندگی ناگزیر است نمونه‌های هستی را بشناسد و حوادث

۱. مذهب جبریان، که گویند: بندگان در تمام کارها مجبورند و اختیاری ندارند.

۲. تنزه: دور شدن.

عالم را برای خود تبیین یا معنا کند، از این رو عملاً و نظراً به تلاش می‌پردازد، اما چون تجربه کافی ندارد و نمی‌تواند با مشاهده و آزمایش بسیاری از اشیا امور اطراف خود را بشناسد، به ناچار برای فرونشاندن بی‌تکلیفی خود به خیال پناه می‌برد و با تخیل ابتدایی خود هستی را تعیین می‌کند و به این طریق پاسخ‌هایی برای برخی مسائل بی‌شمار زندگی می‌یابد و موافق آن‌ها برای تسلط بر حوادث پیرامون خود دست به فعالیت‌هایی می‌زند.

خرافه‌پرستی در واقع هم‌زمان با شروع شناخت بشر از خویش آغاز شد و انسان در صدد برآمد به مدد وسایلی به حوادث آینده وقوف^۱ یابد و از اتفاق‌های ناخوش آیند جلوگیری به عمل آورد تا بدین‌گونه بر ترس‌هایش فایق شده، به نوعی احساس امنیت کند.

مطالعات اجتماعی بر روی انسان نشان می‌دهد رفتار اجتماعی از دید تحلیلی، رفتاری خلق‌الساعه و انفرادی نیست که بتوان آن را به صورت پدیده‌ای مجزا و منفک از گذشته مطالعه کرد، بلکه باید آن را به شکل پدیده‌های به هم پیوسته اجتماعی وارسید. برخورد تحلیلی با رفتار اجتماعی بیان‌گر این معناست که عمل اجتماعی عملی است ساخت یافته که در طی زمان در یک نظام روابط متقابل شکل گرفته است. تولد، رشد و مرگ هر یک پدیده اجتماعی هم پیوند با پدیده‌های دیگر اجتماعی است و عمل کرد یک نظام اجتماعی از دست به دست دادن هزاران پدیده کسب می‌شود.

بررسی زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی بروز خرافات نشان می‌دهد برخلاف تصور رایج، خرافات به هیچ وجه چیزی غیرطبیعی و عجیب نبوده است، بلکه با شیوه‌های بنیادین اندیشیدن و احساس کردن و به طور کلی با نحوه پاسخ‌دهی انسان‌ها در برابر محیط پیوندی تنگاتنگ داشته است.

برخی خرافه‌ها احتمالاً در گذشته، بخشی از نظام گسترده‌تری از اندیشه‌ها و باورها را تشکیل می‌داده‌اند، اما در حال حاضر عناصری مجزا و منفرد هستند که از راه سنت به ما رسیده و هنوز هم توان خود را حفظ کرده‌اند؛ مانند خوش‌شانسی، بدشانسی، آینه شکستن، نعل اسب، آب پشت سر مسافر ریختن، طلسم‌ها^۱ و... در واقع می‌توان گفت: قسمت اعظم خرافات جنبه فردی نداشته، بلکه از طریق اجتماعی و به عنوان میراث اجتماعی به افراد رسیده است. این خرافات به همان صورت حاضر و آماده معمولاً مورد قبول واقع شده و می‌شوند، بی‌آنکه مشاهداتی در کار بوده باشد. بشر قبیله‌ای چون نمی‌توانست بین قوانین طبیعی و قوانین اجتماعی که ناشی از عمل‌کرد زندگی اجتماعی انسان‌هاست تفاوتی قائل شود، قوانین اجتماعی را نیز لایتغیر فرض می‌کرد. در نتیجه از ابزارهای دعا، نفرین، جادو و... برای مهار امور اجتماعی جاری سود می‌برد.

در واقع می‌توان چنین استنباط کرد که وقتی امکان کنترل محیط کمتر می‌شود، گرایش به خرافات افزایش می‌یابد. بنابراین، بشر قبیله‌ای برای راهنمایی خود در موضوع اعتقادات به عقل اتکا نمی‌کند، ولی به واسطه میل و احتیاجی که به دانستن علیت وجود اشیا دارد، به قلب، احساسات و قوه تصور خویش پناهنده می‌شود.

به طور کلی از دیدگاه اجتماعی خرافه یک پدیده روحی و اجتماعی است که از هزاران سال پیش تاکنون در ذهن بشر چنان نفوذ کرده که طرز تفکر او را تحت تأثیر سلطه خود درآورده است، به طوری که با غریزه او عجین شده و عقل و استدلال نیز قادر نیست در همه موارد بر غریزه تحت تسلط خرافات پیروز شود. از این رو فرهنگ خرافات با جهل و توجیه غیرعقلانی از عمل‌کردهای بشر همراه می‌گردد. سحر و جادو نیز در این زمینه شکل می‌گیرد؛ در واقع اعتقاد به این مسئله است که

۱. طلسم: نوشته، یا نقشی که جادوگران و رمالان درست کنند و اثرها از آن جویند.

از راهی غیر عقلانی به کمک نیروهای مرموز بر روابط ضرور پدیده‌ها تأثیر گذاشته شود و آن‌ها را به سود یا زیان جریانی به کار اندازد.

منظور از غیر عقلانی بودن در واقع نوعی برداشت انسان‌ها از تدبیر مسائل اجتماعی نسبت به پدیده‌های طبیعی است که براساس منطق و محاسبات و دریافت واقعی روابط پدیده‌های قابل پیش‌بینی بنا نشده و در نتیجه قانون‌مند، تجربه‌پذیر و قابل اصلاح نیست.

در چنین جامعه‌ای مناسبات اجتماعی معمولاً براساس مشیت نیرویی غیر قابل محاسبه شکل می‌یابد. به دلیل همین نگرش نجوم و خرافات بسیار گسترده می‌شود و شکل ساختاری به خود می‌گیرد. پر واضح است که کاربرد اجتماعی آن نیز این است که رنج فکر کردن و شکل تحلیل عقلانی در امور روزمره را از دوش انسان بردارد.

هنگامی که عقل و خرد نیز به خواب خرگوشی رفت و شومی جهل دامان انسان را گرفت، دیو و غول و موجودات عجیب و غریب زاده می‌شوند و در خانه وجود بشر جای می‌گیرند. این چنین اندیشیدنی بی‌گمان یک عمل نادانسته روانی است که چون آدمی از درمان دردها عاجز می‌ماند به تسلائی خود می‌پردازد و گذران بودن همه چیز را دست‌آویز تسکین خویش می‌سازد که «این نیز بگذرد» در چنین شرایطی انسان‌ها در هر امری فقط به وضع آنی آن توجه می‌کنند و آینده را به دست حادثه می‌سپارند. با «هرچه پیش آید» می‌سازند و به آنچه می‌گذرد، نمی‌اندیشند. به همین جهت خرافه‌پرستی که البته در دوره‌های مختلف تاریخی در ایران کم و بیش رواج داشته در ادوار^۱ سیاه اجتماعی و سیاسی از جمله دوره غلبه اقوام [بیگانه] وقتی جامعه دست‌خوش اضطراب، درماندگی و نومییدی بوده و راهی برای گریز یا بهروزی نمی‌یافته، شدت می‌گرفته است.

خطر خرافه‌گرایی این است که موجب بی‌اختیاری انسان می‌شود، چرا که یک انسان سنتی همواره خود را به تقدیر^۱ وابسته می‌داند و گمان می‌کند سرنوشت بشر از پیش طراحی شده است. در این خصوص «ریچارد هوگارت» می‌گوید: دنیای تجربه بسیاری از انسان‌ها با مقام جزئیات آن تابع نقشه مشخصی است. برخی افراد با وجود آن که به خرافات می‌خندند و خود را از داشتن چنین عقایدی مبرا^۲ می‌دانند. به طور کلی به راهی می‌روند که در همان نقشه مشخص شده است. آنان همان ترجیع‌بندهای سابق را تکرار می‌کنند و همان ممنوعیت‌ها و رخصت‌ها را هم چنان پاک می‌دارند. بررسی زمینه‌های روان‌شناختی خرافات، رفتار انسان همیشه انسان‌ها را در تعجب فرو برده است. گاه خود ما نیز از داشتن برخی تمایلات یا بعضی افکار و اعتقادات یا حتی استفاده از یک کلمه نابه جا به جای یک کلمه مناسب در تعجب فرو می‌رویم.

بخش عظیمی از قلمرو فرهنگ عامه اختصاص به اعتقادات و باورها دارد که برخی از آن‌ها جنبه منطقه‌ای و برخی دیگر جنبه ملی یا بین‌المللی دارد. به عنوان مثال سرعت تغییرناپذیر، سرنوشت، ذات، بدشانشی، چشم‌زخم، نحوست^۳ عدد سیزده و... عقایدی هستند که در سطح گسترده‌ای در اغلب جوامع بشری حضور دارند. در واقع آرای شکل گرفته‌ای هستند که نسل به نسل منتقل شده و در مَعبر زمان و مکان تغییر یافته، دچار حذف و اضافاتی شده‌اند. افراد معمولاً به یک نسبت به همه آن‌ها معتقد نیستند، این اعتقادات از وابستگی کامل تا بی‌اعتقادی کامل به اندیشه‌ها متغیر است. برخی آنان را خرافه می‌دانند و گروهی دیگر سخت بدان پای‌بندند.

مطالعات روان‌شناختی خرافات نشان می‌دهد معمولاً در مواقع حساس و لحظه‌هایی که عدم اعتماد و اطمینان به آینده وجود دارد، خرافات زاده می‌شود و

۱. تقدیر: آنچه در ازل گذشته و مقدر شده است.

۲. مبرا: پاک و منزّه.

۳. نُحُوسْت: شومی و نامبارکی.

رویارویی با مسائلی همچون: تولد، مرگ، مرض، قحطی و فقر و حوادث طبیعی شاید‌هایی از این قبیل که همیشه برای بشر منبع اضطراب بودند و احساس شکست و ترس و خشم به دنبال داشته‌اند و چون هیچ کدام از این‌ها را آدمی زاد نمی‌توانست از راه علم و منطق توجیه کند، به خرافات و اعتقادات رو آورده تا از اضطراب و تشویش درونی رها شده، تسکین خاطر یابد.

همان‌گونه که «دیوید هیوم» مدت‌ها پیش بیان کرده: تمایل به خرافات را هرگز نمی‌توان از بین برد، چون نکته متناقض این جاست که خرافات بخش جدایی‌ناپذیر آن دسته از سازکارهای سازگاری انسان است که بدون آن‌ها آدمی قادر به ادامه حیات نیست. خرافات ممکن است این نقش مثبت را نیز داشته باشد که لاقلاً نوعی احساس تسلط در شخص بیافریند. این احساس تسلط هر چند خیالی باشد، باز هم ممکن است واقعاً کمک کند که یک پارچگی شخصیت فرد حفظ شود.^۱ از طرفی هر گاه خرافات یکی از هنجارهای اجتماعی را که برای گروهی از آدمیان سودمند است تأکید کند ارزشی مثبتی از لحاظ ادامه حیات خواهد یافت و به عبارتی تقویت می‌شود و سرعت اشاعه آن دو چندان می‌گردد.

در این خصوص پاره‌ای از صاحب‌نظران و دانشمندان علوم اجتماعی نظریات مختلفی ارائه کرده‌اند که هر کدام از منظری خاص به پدیده خرافات نگریسته و سعی در تبیین علی آن نموده‌اند. به عنوان مثال مطابق نظریه یادگیری اجتماعی، علت رفتارها و اندیشه‌های خرافی، فرهنگ حاکم بر جامعه است که بانفوذ اثر بر فرد نسل‌ها را متأثر می‌سازد. بدین ترتیب برخی خصایص فرهنگی و عادات اجتماعی به عنوان متغیرهای محیطی که رنگ و بوی خرافی دارند، افکار و اندیشه‌ها و تصورات خرافی را در فرد ایجاد می‌کنند و فرد بعداً به عنوان یک عامل مثبت خرافه در محیط

بر افراد اثر می‌گذارد.

نظریه هم‌رنگی اجتماعی ریشه خرافات را در اعمال فشارهایی می‌داند که از جانب گروه یا اجتماع به فرد یا اشخاص وارد می‌آید و افراد خود را ملزم می‌دانند تا در رفتار و عقاید خود تغییراتی ایجاد کنند و خود را با جمع هم‌رنگ سازند.

در روایات آمده است که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشیا و ایام را به فال نیک می‌گرفت، اما هیچ‌گاه فال بد نمی‌زد. به بیان دیگر، می‌توان گفت: باورها چیزهایی نیستند که فقط درون کاسه سر آدمی قرار دارند بلکه نیروهایی هستند که رفتارهای ما را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ مثلاً اگر تعداد درخور توجهی از مردم ایمان داشته باشند که چهارشنبه آخر هر ماه روز نحسی است، همین اعتقاد ممکن است در آن روز به خصوص در رفتار آنان اثرگذارد و آن‌ها را مرددتر، حساس‌تر و مضطرب‌تر سازد. در نتیجه ممکن است این روحيات باعث بروز تصادم‌های بیشتر رانندگی در آن روز گردد، در حالی که بالا رفتن میزان تصادم‌های رانندگی در این روز در واقع پی‌آمدهای چنین عقیده‌ای است. چنین فرایند علت و معلولی را در روان‌شناسی اصطلاحاً پیش‌گویی خودکام بخش گویند.

گذری بر نگرش ادیان الهی به خرافه

الف - نگاه تورات به خرافات

خرافات از نظر کتاب‌های عهد قدیم (تورات و کتاب‌های ملحق به آن) نیز ناروا و ناپسند بوده و به شدت محکوم است، و به تمام کسانی که خود را درگیر چنین کارهایی می‌کنند هشدار می‌دهد که داوری هول‌ناکی در انتظار آن‌هاست، زیرا در تورات می‌خوانیم:

و در میان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را از آتش بگذرانند، و نه فال‌گیر و نه غیب‌گو و نه افسون‌گر و نه جادوگر، و نه ساحر و نه سؤال‌کننده از اجنه و نه رمال

و نه کسی که با مردگان مشورت می‌کند، زیرا هر که این کارها را کند، نزد خداوند مکروه است.^۱ «جادوگری را از دست تو تلف خواهم نمود که فال‌گیران دیگر در تو یافت نشوند».^۲

در بخشی دیگر از تورات آمده است: «من برای داوری نزد شما خواهم آمد و به ضد جادوگران و... شهادت خواهم داد».^۳

ب - نگاه مسیحیت به خرافات

در کتاب مقدس و در طول تاریخ، شواهد و مدارک فراوانی نشان می‌دهد چنین آیین‌های شیطانی به راستی دارای قدرت هستند. به عنوان مثال در کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم^۴: همیشه مواظب بود واقعیات را به درستی ثبت کند، هیچ‌گاه منکر آن نیست که شمعون جادوگر به راستی جادوگری می‌کرد. لوقا هم چنین با شوخ‌طبعی خاص خود تعریف می‌کند که چطور جادوگران یهودی از دیوها کتک مفصلی خوردند و «خونین و عریان» رها شدند. امروز نیز داستان‌های واقعی بسیاری درباره کسانی که سر و کارشان به جادو و جنبل و آیین‌های شیطانی افتاده و دریافته‌اند که در این‌گونه آیین‌ها قدرت عجیبی نهفته است، وجود دارد. چنین اعمالی باعث می‌شود دیوها و شیاطین به درون زندگی‌های ما راه یابند. «شام‌گهان پس از غروب آفتاب، همه بیماران و دیوزدگان را نزد عیسی آوردند... و نیز دیوهای بسیاری را بیرون راند».^۵

۱. ترجمه کتاب مقدس، تثنیه، باب ۱۸/۱۰، ۱۱، ۱۲، ص ۳۰۳.

۲. همان، میکاه، باب ۵، ص ۱۲، ۱۳۴۹.

۳. همان، ملاخی، باب ۳/۵، ص ۱۳۸۷.

۴. همان، رساله یولس رسول به تیموتاؤس، رساله اول، باب ۱، ص ۲۳۵.

۵. همان، مرقس، باب ۱، ۳۳-۳۴، ص ۵۴.

به همین دلیل نیز باید از آنها اجتناب کرد، زیرا این کار می‌تواند بسیار خطرناک باشد.

در نتیجه موعظهٔ مسیح در افسس است که: «بسیاری نیز که پیش از آن جادوگری می‌کردند، کتاب‌های خود را آوردند و در برابر همگان سوزاندند... بدین گونه کلام خداوند به طور گسترده منتشر می‌شد و قوت می‌گرفت»^۱. در مکاشفه (آخرین کتاب کتاب مقدس) دربارهٔ رؤیایی از شهر سماوی می‌خوانیم که مقدسین ابدیت را در آنجا به سر خواهند برد، اما در بیرون از دروازه‌های این شهر، «سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و بت‌پرستان و هرکه دروغ را دوست دارد و به عمل می‌آورد» قرار دارند.^۲

با توجه به این‌که آداب و مراسم جادویی و شیطانی در واقع طریق مشارکت با شیاطین است که دشمن خدا هستند، عجیب نیست که کتاب مقدس پیوسته چنین اعمالی را محکوم می‌سازد.

به طور کلی هدف از تمام این‌گونه اعمال، فراخواندن نفوذ شیاطین است. باید اذعان داشت چنین قدرت و نفوذی کاملاً واقعی و بسیار مخرب است. خلاصه آن‌که، جادو و جنبل و مراسم مربوط به آیین‌های شیطانی تماماً از طرف شیطان هستند و کسانی که خود را درگیر آن می‌کنند در واقع به قشون شیطان ملحق شده‌اند. این‌گونه افراد دیگر صرفاً بی‌ایمان‌هایی عادی نیستند، بلکه آشکارا و فعالانه دشمن خدا گردیده‌اند.

خرافات نه تنها پایه ایمان به خدا را متزلزل می‌سازد، بلکه راهی است که به آیین‌های شیطانی و دشمنی هویدا با عیسی مسیح ختم می‌گردد.^۳

۱. همان، اعمال رسولان، باب ۱۹، ۱۹، ص ۲۲۳.

۲. همان، مکاشفه، باب ۲۲، ۱۵، ص ۴۲۱.

۳. همان، رسالهٔ اول پولس به تیموتاؤس، باب ۱، ۴، ص ۳۳۵.

ج - نگاه اسلام به خرافات

قرآن انسان را به پیروی از عقل و دانش و برهان دعوت می‌کند، و از اوهام و خرافات و عقاید بی‌اصل و اساس برحذر می‌دارد و نیز رسالت اساسی و بنیادین پیامبران را نفی شرک و استقرار توحید دانسته است. یکی از کارهای مهم پیامبر اکرم ﷺ مبارزه با خرافات و اوهام و افسانه‌های آن زمان بود، که قرآن مجید از آن‌ها تعبیر به «غُل و زنجیر» می‌کند و می‌فرماید: پیامبر اسلام ﷺ آمد و این غُل و زنجیرها را از گردن آن‌ها برداشت:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱

همان‌ها که از فرستاده [خدا]، پیامبر «امی» پیروی می‌کنند، پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند آن‌ها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر باز می‌دارد اشیای پاکیزه را برای آن‌ها حلال می‌شمرد، و ناپاکی‌ها را تحریم می‌کند و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آن‌ها بود، [از دوش و گردنشان] برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و حمایت و یاری‌اش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، رستگارانند.

بعد از بیان نظریات و ادله مختلف که فقط بخشی از آن ذکر شد، به نمونه‌هایی از خرافات که در قرآن، روایات و عرف جامعه معروف است می‌پردازیم.

نفی ساعات نحس

ساعات نحس از خرافات است. عقیف بن قیس هنگام حرکت حضرت علی رضی الله عنه برای جنگ با خوارج عازم نهروان گفت: یا امیرالمؤمنین! از طریق اوضاع فلکی دریافته‌ام این زمان برای جنگ مناسب نیست و ستارهٔ مسلمانان در حال هبوط است. امام فرمود: هرکس تو را در این سخن (بدی حرکت در ساعتی) تصدیق کند، قرآن را تکذیب نموده.^۱

داستان سه نفر از رسولان انطاکیه نیز در این باره بیان شده است.

﴿ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾^۲

آنان گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم [و وجود شما را شوم می‌دانیم]، و اگر [از این سخنان] دست برندارید شما را سنگ سار خواهیم کرد و شکنجهٔ دردناکی از ما به شما خواهد رسید. در پاسخ [رسولان] گفتند:

﴿ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ إِنَّ دُكْرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴾^۳

شومی شما از خودتان است اگر درست بیندیشید، بلکه شما گروهی اسراف‌کارید!

مبارزهٔ حضرت سلیمان با خرافات

در ادامه به دلیل اهمیت موضوع به داستان حضرت سلیمان می‌پردازیم؛ قرآن می‌فرماید:

﴿ وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ

۱. بهج البلاغه فی نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۶۱.

۲. یس، آیه ۱۸.

۳. همان، آیه ۱۹.

الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ
وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ
مِنْهُمَا مَا يَفْرُقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛^۱

و (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی کردند. سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد ولی شیاطین کفر ورزیدند و به مردم سحر آموختند. و (نیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل «هاروت» و «ماروت»، نازل شد پیروی کردند. (آن دو، راه سحر کردن را، برای آشنایی با طرز ابطال آن، به مردم یاد می دادند. و) به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند، مگر این که از پیش به او می گفتند: «ما وسیله آزمایشیم، کافر نشو! (و از این تعلیمات، سوء استفاده نکن!)» ولی آن ها از آن دو فرشته، مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند ولی هیچ گاه نمی توانند بدون اجازه خداوند، به انسانی ضرر برسانند. آن ها قسمت هایی را فرامی گرفتند که به آنان زیان می رساند و نفعی نمی داد. و مسلماً می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره ای نخواهد داشت. و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند، اگر می دانستند!

تأثیر باور به شورچشمی در عقاید خرافی

قبول تأثیر چشم زخم به طور اجمال به این معنا نیست که برای دفع آن به کارهای خرافی و اعمال عوامانه در چنین مواردی پناه برده شود که هم بر خلاف دستور شرع است و هم سبب شک و تردید افراد ناآگاه در اصل موضوع است، همان گونه که

آمیختگی حقایق با خرافات اثر نامطلوبی در اذهان می‌گذارد.
برای نمونه به باورهای افراطی برخی انسان‌ها در رابطه با تخم شکستن و اسفند
دود کردن اشاره می‌شود.

تخم مرغ شکستن

قدیمی‌ها به چشم و چشم‌زخم و شورچشمی بسیار معتقدند و برای دفع
چشم‌زخم رسم‌هایی دارند که یکی «تخم مرغ شکستن» است. آنچه معروف است به
این ترتیب است:

۱. به تخم مرغ نمک می‌زنند. روی آن با مداد سیاه یا زغال، به نیت هر کسی که
ممکن است نظر خورده را چشم زده باشد، یک خط می‌کشند.

۲. تخم مرغ را همراه یک سکه بین دو انگشت شست و اشاره دست راست
می‌گیرند، چون قرار است تخم مرغ بشکند، آن را داخل کیسه‌ای می‌گذارند که زرده و
سفیده‌اش روی سر قربانی نپاشد.

۳. بعد از خواندن چند ورد^۱، تخم مرغ را دور سر نظر خورده می‌چرخانند. در این
وردها از شر همسایه سمت چپ و سمت راست و متولدین روزهای شنبه تا پنج‌شنبه
به خدا پناه می‌برند. هم‌زمان با چرخاندن تخم مرغ، یکایک نام کسانی را که ممکن
است نظر خورده را چشم زده باشند، می‌خوانند.

۴. اگر بعد از خوانده شدن نام کسی تخم مرغ شکست، معلوم می‌شود ناراحتی
نظر خورده، ناشی از شورچشمی نام‌برده است و با شکسته شدن تخم مرغ، اثر
شورچشمی دفع می‌شود.

ایده این مراسم آن است که تخم مرغ به طور عادی با فشار دو انگشت نمی‌شکند و

۱. ورد: دعا و ذکر، که مرتب خوانند.

چیزی که باعث شکسته شدن تخم مرغ می‌شود، نیروی چشم شورچشم است که از نظر خورده به تخم مرغ منتقل می‌شود.
 باور به تأثیر تخم مرغ شکستن برای چشم‌زخم، مُستند روایی ندارد، لذا بیشتر به یک خرافه شبیه است تا یک واقعیت.

اسفند دود کردن

یکی از اعمالی که برخی افراد برای دفع چشم‌زخم انجام می‌دهند، دود کردن اسفند است. اسفند، یا اسپند، سپند، نام گیاهی است خودرُو، پایدار و همیشه سبز که در دامنه کوه و بیابان و زمین‌های کویری می‌روید.^۱ اسفند دانه سیاه خوش‌بویی است که آن‌را برای دفع چشم‌زخم در آتش می‌ریزند.^۲
 گیاه اسفند به سبب داشتن خاصیت‌های طبی در درمان برخی بیماری‌ها به کار می‌رود.

در فرهنگ عامه مردم سرزمین‌های اسلامی بر این باورند از آن‌جا که اسفند را کسی نکاشته، و کسی تخمش را نیفشانده، و به‌خودی‌خود و با قدرت خدایی روییده، یک گیاه مقدس است و نیرو و خاصیت جادویی - درمانی دارد و آن را برای رماندن بلاها و آفت‌ها و دفع چشم‌زخم به کار می‌برند.^۳ ولی در روایات و معارف دین، دلیلی مبنی بر این‌که اسفند دود کردن برای دفع چشم‌زخم مفید باشد، نیامده است.

برخی منابع «خبز المشایخ» را همان اسفند دانسته، و آن‌را با حضرت مریم مربوط کرده، گفته‌اند: حضرت مریم هنگام درد در زادن عیسی ﷺ، بر گیاه خبزالمشایخ چنگ افکند. این گیاه در اثر پنجه‌های مریم به صورت پنج انگشت درآمد. از این‌رو، در

۱. لغت‌نامه دهخدا، ج ۶، ص ۷۷۹۰.

۲. فرهنگ بزرگ سخن، ج ۱، ص ۴۰۱.

۳. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۳۳۳.

فارسی آن را پنجه مریم، چنگ مریم، شجره مریم و بخور مریم نامیده‌اند.^۱ این ادعا نیز در متون اسلامی تأیید نشده است.

در فرهنگ ایران نیز رنگ سبز و سبزی، نمادی از حیات و فراوانی و برکت بوده، و به این سبب جنبه قدسی داشته است. همیشه سبز و بارور بودن گیاه اسفند نیز مانند درخت سرو، انگیزه‌ای دیگر بر مقدس و مبارک شمردن اسفند در میان مردم ایران به شمار می‌رفت. در برخی جامعه‌های سنتی ایران شاخه‌های اسفند را می‌کنند و برای برکت و فزونی بخشیدن به محصولات به کار می‌بردند؛ مثلاً جندقی‌ها پس از این‌که گندم را در خرمن‌گاه‌ها خرمن می‌کردند، یک دسته شاخه سبز اسفند بر سر خرمن می‌گذارند و برای برکت گندم دعایی می‌خواندند.^۲

اسفندگردانی

شیوه‌های کاربرد اسفند: در سرزمین‌ها و فرهنگ‌های مختلف، اسفند را به شیوه‌هایی گوناگون و آداب و رفتارهایی خاص، به قصد چشم‌زخم‌زدایی و درمان بیماری‌ها و دردها به کار می‌برند.

رایج‌ترین شیوه‌ها «اسفندگردانی» و «خال‌گذاری» است.

اسفندگردانی: مشت‌های اسفند را برمی‌دارند و دور سر شخص یا حیوان می‌گردانند. سپس دانه‌های اسفند را یکی یکی می‌شکافند، یا همه را در آتش منقل یا آتش‌گردان می‌ریزند و دود آن‌را در فضای خانه و پیرامون شخص و حیوان می‌پراکنند.

گاهی با دانه‌های اسفند موادی دیگر همراه می‌کنند و می‌سوزانند. معمول‌ترین چیزهایی که با اسفند می‌آمیزند وِشا، کُنْدُر و زاج یا زاگ است. وِشا و کُنْدُر از

۱. برهان قاطع، ذیل همین نام‌ها؛ کتیرایی، ص ۲۶۷ و شلیمر، ص ۱۷۵.

۲. حکمت بختی: ص ۱۲۰.

صمغ‌های خوش‌بو و معطر است و زاج ماده‌ای است که رنگی کبود دارد و با چشم کبود یا چشم زاغ هم‌رنگ است.

گاهی نیز دانه‌های اسفند را با چیزهایی وابسته به انسان یا حیوان، یا چیزهایی که با انسان و حیوان تماس دارد، همراه می‌کنند و می‌سوزانند. مثلاً یک تکه پارچه یا یک تار نخ از لباس یا بند تنبان شخصِ دارندهٔ چشم بد، یا کسی که احتمال چشم زخم از او می‌رود، به دست می‌آورند و با دانه‌های اسفند دورِ سرِ نظرخورده می‌گردانند و بعد در آتش می‌ریزند و می‌سوزانند. در صورتی که نتوانند این چیزها را به دست آورند، مقداری از خاک ته کفش دارندهٔ چشم بد را، یا خاک جایی را که او از آن جا عبور کرده، می‌گیرند و با دانه‌های اسفند می‌سوزانند.^۱

خواصّ طبی اسفند

اسفند از خانوادهٔ گیاهان دارویی است که به سبب داشتن روغنی فرّار^۲، بویی تند و مزه‌ای گس و تلخ دارد. در دانه‌های اسفند دو نوع آلکالوئید به نام هرملین یا هرمین هست که ماده‌ای بلوری و زرد رنگ است.

گیاه اسفند به سبب خواصّ طبی شناخته شده‌اش از داروهایی است که در جهان اسلام نیز کاربرد فراوانی داشت. عیسی بن ماسه (پزشک سدهٔ دوم ق) که در بیمارستان مرو کار می‌کرد، حرمل (اسفند) را در درمان برخی بیماری‌ها همچون صرع^۳ به کار می‌برد. اطبای قدیم، طبیعت گیاه اسفند را گرم و خشک می‌دانستند و خوردن آن را برای «تقویت قوّهٔ باه، دفع رطوبت و نفخ و باد معده و امعاء» تجویز می‌کردند.

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۳۳۶.

۲. فرّار: بسیار گریزنده و فراری.

۳. بیماری که صاحب خود را به زمین افکند، غش و حمله.

عامه مردم این گیاه را مظهر یکی از نیروهای فوق طبیعی بر روی زمین می‌پنداشتند. در رده‌بندی گیاهان مقدس، اسفند را می‌توان در رده «رمانده‌ها» یا «نفرات» جای داد. این گیاه به سبب خاصیت و نیز نیروی رماندگی بوی تند و زننده دود ناشی از سوختن دانه‌های آن، در گندزدایی محیط‌زیست و در باور عامه، پالودن فضا از ارواح خبیث و اجنه و شیاطین به کار برده می‌شود.

در فرهنگ‌های کهن و سنتی، عامه مردم بر این باور بوده‌اند که هم‌زمان با خواندن هر یک از کلمه‌های اوراد مخصوص اسفند و سوختن و ترکیدن هر یک از دانه‌های اسفند در آتش، یکی از نیروهای شریر^۱ و زیان‌کار چشمان‌بد و حسود و بنخیل نیز می‌سوزند و نابود می‌شوند.^۲

خال‌گذاری

خال‌گذاشتن با خاکستر اسفند روی تن و صورت نظر خورده به این ترتیب است که با خاکستر دانه‌های سوخته اسفند، خط و خال‌هایی روی پیشانی، میان ابروان، روی گونه‌ها و چانه و بناگوش و گاهی تن کودکان یا بزرگسالان می‌گذاشته‌اند. خط و خال‌هایی را که به شکل چشم می‌کشیدند چشم‌مارو یا چشم‌ارخ^۳، و خط و خال‌هایی را که به شکل «ل» می‌گذاشتند «لام» یا «لامچه» می‌نامیدند.^۴

این خال‌ها چون از سوخته اسفند و به رنگ کبود یا سیاه لاجوردی بود، آن‌ها را

۱. شریر: بد (مفرد آشرار).

۲. همان، ج ۷، ص ۳۳۵.

۳. چشم‌مارو یا چشم‌ارخ، به خال‌های کبودی گفته می‌شود که با سوخته اسفند بر تن و روی می‌گذاشتند. به تعویذ و حرزی هم که دانه‌های اسفند یا چیزهای دیگر درست می‌کردند و برای دفع چشم زخم همراه کودک و حیوان می‌کردند و در خانه و باغ و کشت‌زار می‌آویختند گفته می‌شود.

۴. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۳۳۶.

«نیل» یا «کبودی» هم می‌نامیدند. هم‌چنین انگشت شهادت را با آب دهان خیس می‌کردند و با آن مقداری خاکستر از اسپند دور سر گردانده و سوخته، برمی‌داشتند. خاکستر را در گودی کف دست خمیر می‌کردند و خال‌هایی از آن، میان ابروان کودک یا بیمار می‌گذاشتند؛ یا این‌که از خاکستر اسفند و زاج سوخته، هفت جای تن بیمار را خال می‌گذاشتند.

اوراد اسفند

در مراسم اسفندگردانی و ریختن دانه اسفند در آتش و سوزاندن آن، وردها یا دعاهایی که در هر جامعه یا فرهنگی متفاوت است، خوانده می‌شود. این وردها موزون و شعرگونه‌اند. واژگان وردها در فرهنگ‌های مختلف با هم فرق‌هایی دارند، اما ساخت معنایی آن‌ها، یک‌سان است و تماماً یک عقیده و پنداشت عمومی را با رمز و نشانه می‌رسانند. وردها عموماً با نام گیاه اسفند و شمار «سی و سه» یا «صد و سی» دانه اسفند، این چنین آغاز می‌گردد: «اسفند، اسفند دونه / اسفند سی و سه دونه» یا «اسفند اسفند دونه / اسفند صد و سی دونه». این شماره احتمالاً به کثرت دانه‌های اسفندی که می‌خواهند دود کنند، اشاره دارد. وردها معمولاً با عبارت «بترکه چشم حسود و بخیل و بیگونه!» یا عباراتی شبیه آن، پایان می‌یابد.

در اوراد مخصوص اسفند به همه افراد و گروه‌ها، از نزدیک‌ترین و آشنایان تا دورترین کسان و بیگانگان و دوست و دشمن و پاک و ناپاک اشاره می‌شود. آدم‌های کبودچشم، ازرق^۱چشم، شورچشم و سیاه‌چشم، زنان بزا و نزا؛ آدم‌های سر سیاه، سق سیاه^۲ و دندان سفید؛ همسایگان دست راست و دست چپ، اهل کوچه، محله و

۱. آرزق: کبود رنگ - چشم آبی.

۲. کسی که نفرینی درباره دیگران کند، همان شود، به او گویند: چه سق سیاهی داری؟

حمام، زاده شدگان روزهای هفته، مثل شنبه‌زا، یکشنبه‌زا... و جمعه‌زا و زاده‌شدگان اوقات مختلف شبانه‌روز، مانند صبح‌زا، ظهرزا... و شب‌زا، بیرون‌روندگان از شهر و دروازه و واردشدگان از دروازه به شهر، چرندگان و پرندگان، انس و جن و پری و پری‌زاد و... یکایک در اوراد مخصوص اسفند می‌آیند.

اسفند در بیان روایات

خداوند قادر تمام آفریده‌هایش را با حکمت خَلق کرده است. همان‌گونه که به تجربه ثابت شده و علوم جدید نیز تأیید کرده‌اند، گیاهان علاوه بر خاصیت غذایی نقش بسیار مهمی در درمان دردهای مختلف نیز دارند و بسیاری از داروهایی که امروز تهیه می‌شود منشأ گیاهی دارد. اسفند «حرمل» نیز از گیاهانی است که به تجربه، خواصی برای آن شناخته شده است.

در برخی روایات نیز از گیاه «اسپند» نام برده شده، و برای آن فوایدی ذکر گردیده که ما به سه روایت در این زمینه اشاره می‌کنیم.

۱. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

مَا أَتَبَتِ الْحَرْمَلُ مِنْ شَجَرَةٍ وَلَا وَرْقَةٍ وَلَا ثَمَرَةٍ إِلَّا وَ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِهَا حَتَّى تَصِلَ إِلَى مَنْ وَصَلَتْ إِلَيْهِ أَوْ تَصِيرَ حُطَامًا، وَإِنَّ فِي أَصْلِهَا وَ فَرْعِهَا نُشْرَةً، وَإِنَّ فِي حَبِّهَا الشِّفَاءَ مِنْ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ دَاءً فَتَدَاوُوا بِهَا وَ بِالْكُنْدُرِ^۱

اسپند، هیچ بوته و برگ و میوه‌ای نمی‌رویاند، مگر این که فرشته‌ای بر آن (بوته و برگ و میوه) گماشته شده است، تا زمانی که بدان کس که می‌رسد، برسد یا خُرد شود. در تنه و ریشه‌های آن، رازی نهفته و در دانه آن، درمان ۷۲ درد است. با آن و با کُنْدُر، درمان کنید.

۱. حکمت‌نامه پیامبر اعظم، ج ۱۳، ص ۴۴۴ و بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۳۴.

۲. علی عليه السلام فرمودند:

مَا مِنْ شَجَرَةٍ حَرَمَلٍ إِلَّا وَ مَعَهَا مَلَائِكَةٌ يَخْرُسُونَهَا حَتَّى تَصِلَ إِلَى مَنْ وَصَلَتْ وَ فِي أَصْلِ الْحَرَمَلِ نُشْرَةٌ وَ فِي فَرْعِهَا شِفَاءٌ مِنْ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ دَاءً؛^۱

در هر درختی از اسپند، ملائکه‌ای [از جانب خداوند مأمور] است که آن را نگه دارد تا به دست کسی برسد، و ریشه آن پناه‌گاه است برای علاج مجنون و مریض، و شاخه آن درمان ۷۲ نوع مرض است.

۳. از امام صادق عليه السلام درباره اسپند و... سؤال شد، حضرت در جواب فرمود:

..وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَتَنَكَّبُ سَبْعِينَ دَارًا دُونَ الدَّارِ الَّتِي هُوَ فِيهَا وَ هُوَ شِفَاءٌ مِنْ سَبْعِينَ دَاءً أَهْوَنَهُ الْجَذَامُ فَلَا تَغْفَلُوا عَنْهُ؛^۲

... در هر خانه‌ای که اسپند باشد، از هفتاد خانه اطراف آن شیطان دور می‌گردد، و آن درمان برای هفتاد نوع مرض است، که آسان‌ترین آن جذام [خوره] می‌باشد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اگر واقع‌گرایی و روی‌کرد علمی آحاد مردم و نظام اجتماعی عرصه حیات جمعی را پوشش دهد و گرایش، بینش و رفتار توحیدی عرصه حیات دینی را روشنی بخشد، در آن صورت زندگی با جهل و خرافات و عقب‌ماندگی همراه نخواهد بود و بشر می‌تواند حیات طیبه و آرمانی خویش را تجربه نماید. حیاتی که به وسیله آن «فرد» و «جامعه» هر دو از پندارهای ناصحیح و قیود ذهنی ناروا نجات داده و رها می‌شوند. از «پندار برتری نژادی نسبت به نژادهای دیگر بشری»، از «انحصار راه خدا در روش و منش دینی خویش»، از «تقدم منویات و منافع سرزمینی»

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۴۶۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۳۴.

و سرانجام از تاریکی‌های شرک و «موهومات و قیودی که اندیشه‌های پلید برای فرد و جمع می‌سازند» رها می‌شود.
چنان‌که گذشت قبول تأثیر چشم‌زخم نباید ما را برای دفع آن آلوده به باورهای خرافی نماید.

بخش سوم

**آثار و راه کارهای
مقابله و درمان چشم زخم**

فصل اول:

آثار چشم زخم

چگونه انسان چشم می خورد؟

امروزه بسیاری دانشمندان معتقدند: در بعضی چشم‌ها قدرت مغناطیسی خاصی نهفته که کارایی فراوانی دارد^۱ و حتی این نیرو می‌تواند با ممارست و تمرین به دست آید. مرتاضان^۲ با نیروی چشم کارهای عجیبی انجام می‌دهند و کسی هم عمل آن‌ها را انکار نکرده است.

عمرو بن بحر جاحظ گفته است: این مطلب قابل انکار نیست که بعضی اجزای غیر مرئی و لطیف از چشم‌های بد (و به اصطلاح چشم‌های شور) جدا می‌شود و در طرف اثر می‌کند، و این خاصیتی است که در بعضی چشم‌هاست، مانند خاصیت‌هایی که در چیزهای دیگر وجود دارد. به سخن جاحظ اشکال شده است که: اگر چنین است چرا در همه چیز اثر نمی‌کند و تنها در بعضی موارد این اثر را دارد؟ و دیگر آن‌که همه اجزای این جهان از جواهر است و جوهر در مثل خود، یعنی جواهر دیگری اثر نمی‌کنند.^۳

۱. الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۱۸، ص ۵۶۱-۵۶۳.

۲. مرتاض: ریاضت‌کش.

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۱.

ابوهاشم در پاسخ به جاحظ می‌گوید: تأثیر چشم کار خداست که روی برخی مصالح آن را مؤثر قرار داده است. و قول قاضی نیز همین است.^۱

البته باید توجه داشت روح انسان قدرت و آثار فراوانی دارد که هنوز هم برای بشر ناشناخته است و نمونه‌های بسیار کوچک آن در دنیای فعلی، مسئله انتقال فکر از راه دور، سحر، ایجاد دوستی و دشمنی در افراد و کارهای عجیب مرتاضان هندی و...، مثل نگه داشتن قطار و... چیزی‌هایی است که قابل انکار نیست^۲، زیرا روح، نفخه و امری است الهی که بشر از آن علم کمی دارد. چنان‌که قرآن می‌فرماید:

﴿ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴾^۳

هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود [یک روح شایسته و بزرگ] دمیدم، همگی برای او سجده کنید.

﴿ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴾^۴

و از تو درباره «روح» سؤال می‌کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است.

از طرفی نیز باید دانست که علوم تجربی به بسیاری از حکمت‌ها و فلسفه احکام و مسائل دینی و واقعیت‌های عالم پی نبرده است. ممکن است چیزهایی واقعیت داشته باشند، مانند وجود ملائکه، و روح و... ولی هنوز به تجربه بشر در نیامده باشند.

ماهیت تأثیرات چشم زخم

منظور از چشم زدن یا چشم زخم، اثر نامطلوبی است که در پی نگاه ویژه یک یا

۱. همان.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۴۴ و تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۸۲، ج ۱۰، ص ۷۲ و...

۳. حجر، آیه ۲۹.

۴. اسراء، آیه ۸۵.

چند نفر به انسان، حیوان و نبات یا حتی اشیا پدید می‌آید و این خود نشان‌گر نیرویی است که در افرادی خاص وجود دارد. از دیرباز بسیاری از مردم از این واقعیت و بازتاب‌های آن سخن گفته‌اند. برخی آن را پدیده‌ای مادی دانسته‌اند، مثل حافظ بن حجر و گفته‌اند: هنگام چشم‌زدن اجزایی نامرئی از چشم خارج شده و در بدن شخص چشم‌خورده وارد می‌شود.^۱ اما اکثر دانشمندان و فیلسوفان چون: ابن‌سینا، محمد بن خلدون، ابن‌قیم، علامه طباطبائی و... این تأثیر را نفسانی دانسته‌اند.^۲ برخی دانشمندان چون: ابوهاشم، قاضی و ابوالقاسم بلخی با صرف نظر از مادی یا نفسانی بودن چشم‌زخم آن را از دیدگاه کلامی توجیه کرده‌اند، مانند این‌که مصلحت چشم‌خورده باعث شده خداوند متعال برای بعضی چشم‌ها چنین تأثیری قرار دهد، مثلاً خدا می‌داند اگر نعمت را از او سلب نکند از آخرت غافل می‌شود و یکی از عوامل سلب نعمت چشم‌زخم است، هر چند پروردگار عوض آن را در زمانی دیگر یا در آخرت به او خواهد داد.^۳

آثار نفسانی و روانی چشم‌زخم

شورچشمی یک پدیده‌ای روحی و نفسانی است که در شورچشم‌ها وجود دارد و هر گاه امری در نظرشان جالب یا عجیب جلوه کند، آن نیروی نفسانی^۴، اثری تخریب‌کننده از خود می‌گذارد. به گفته خود این افراد، هرگاه چیزی در نظرشان زیبا و

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱۸، ص ۱۷۳- ۱۷۴؛ الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۵۰؛ زاد المعاد، ص ۲۱۹؛ الاشارات و

التنبیهاة ج ۳، ص ۴۱۷ و مقدمة ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۱۵۸.

۲. الامراض النفسیة، ص ۱۸۰، الاشارات و التنبیهاة ج ۳، ص ۴۱۷؛ مقدمة ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۱۵۸ و المفردات فی غریب القرآن، ج ۱۹، ص ۳۸۸.

۳. التفسیر الکبیر، ج ۱۸، ص ۱۷۳ و مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۱.

۴. الامراض النفسیة، ص ۱۸۰؛ الاشارات و التنبیهاة ج ۳، ص ۴۱۷؛ مقدمة ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۱۵۸ و المفردات فی غریب القرآن، ج ۱۹، ص ۳۸۸.

حیرت‌انگیز جلوه کند، گویا موجی از چشم‌شان ساطع می‌شود و برای آن چیز یا صاحبش بلایی فراهم می‌آورد.

بر همین مبنا علامه طباطبائی می‌فرماید: چشم‌زخم از تأثیرات نفسانی است که در خارج بارها اتفاق افتاده است و دلیلی بر نفی آن وجود ندارد.^۱

آثار مادی چشم‌زخم

برخی آثار چشم زخم را پدیده‌ای مادی دانسته و گفته‌اند: هنگام چشم‌زدن اجزایی نامرئی از چشم خارج شده و در بدن شخص چشم خورده وارد می‌شود.^۲ نظیر سمی که افعی با نگاه، از خود خارج می‌کند و هدف خود را از پای در می‌آورد^۳، در تأیید این دیدگاه استناد به نقل اصمعی از چشم‌زخم زن معروفه شده که آن زن شورچشم می‌گوید: هرگاه چیز خوش آیندی نظرم را جلب نماید و آن حالت در من پیدا شود، احساس می‌کنم حرارتی از چشمم خارج می‌شود^۴، چنان‌که بسیاری از دانشمندان معاصر نیز معتقدند در بعضی چشم‌ها نیرویی مغناطیسی خاصی نهفته است که کارایی زیادی دارد.^۵

در جمع‌بندی دو دیدگاه مذکور می‌توان ادعا کرد، با وجود قدرت فوق‌العاده روح و ارتباط تنگاتنگ آن با چشم، اصل تأثیر چشم‌زخم چنان‌که مشهور به آن قائلند، نفسانی است و اگر اثر نامرئی هم در خارج وجود داشته باشد (که برخی بر آن اعتقاد دارند) متأثر از همان تأثیرات نفسانی است.

۱. میزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۳۸۸.

۲. التفسیر الکبیر، ۱۸، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۳. الامراض النفسیه، ص ۱۸۱ و زاد المعاد، ص ۷۱۹.

۴. زاد المعاد، ص ۷۱۹.

۵. الاشارات والتنبیها، ج ۳، ص ۴۱۷؛ مقدمه ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۱۵۸ و الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۵۰.

هیپنوتیزم

هیپنوتیزم (خواب مصنوعی): شاخه‌ای از علم روان‌شناسی است که در آن به وسیله تلقین، شخص از حالت هوشیاری خارج می‌شود و تحت تسلط هیپنوتیزور درمی‌آید. به طور دقیق‌تر هیپنوز موجب تسلط دیگری بر فرد نمی‌شود بلکه دیگری با ضمیر ناخودآگاه آدمی به مکالمه و القای تلقین‌ها^۱ می‌پردازد.

ضمیر ناخودآگاه تنها یک تئوریت است که توضیح حقایق روی آن سوار می‌شود. هیپنوتیزور نمی‌تواند هرآنچه دوست داشت به سوژه تلقین کند. هیپنوتیزم یک امر خارق‌العاده نیست و کارایی عجیب و غریب ندارد. اگر هم آثار غریبی داشته باشد، در عده کمی دارد و خیلی قابل تکرار و تأیید نیست، لذا از منظر علم رسمی پاره‌ای غریب مشاهده شده در هیپنوز قابل اعتبار و برداشت کلی نیستند. (مبحث شست و شوی مغزی البته در این وادی مطرح است ولی میزان پایداری این کارها باید بیشتر ارزیابی شود.) هیپنوز خواب نیست. امواج مغزی در این حالت با امواج مغزی حالت خواب در بسیاری موارد تفاوت می‌کند. از یک منظر هیپنوز با تلقین معمولی نیز تفاوت دارد، زیرا مناطقی که بر اثر تلقین تحریک می‌شود با مناطق تحریک شده هنگام هیپنوز متفاوت است. در طی این فرآیند، هیپنوتیزور قادر است هر آنچه در نظر دارد به شخص هیپنوتیزم شده القا کند، زیرا در این حالت تلقین‌های او به جای حواس بدن عمل می‌کند و ضمیر ناخودآگاه انسان را تحت کنترل خویش قرار می‌دهد.

هیپنوتیزم و تأثیری که از طریق آن در شخص پیدا می‌شود نشان می‌دهد که نفس دارای آثاری است که هنوز شناخته شده نیست.^۲

۱. القا: تلقین کردن، آموختن.

۲. الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، ج ۷، ص ۵۰.

روان، فکر و روح انسان نه تنها در خود او مؤثر می‌افتد، بلکه در یک انسان دیگر نیز تأثیر می‌گذارد، یعنی آنچه این انسان فکر می‌کند، در بدن دیگری (انسانی که وجود او غیر از وجود خودش است) مؤثر واقع می‌شود، این هم وجود دارد. تنویم‌های^۱ مغناطیسی و هیپنوتیزم نیز چنین چیزی است. یک انسان می‌تواند انسانی دیگر را تحت تأثیر قرار بدهد و آن انسان دیگر هر مقدار که فکرش ساده‌تر باشد، یعنی قدرت مقاومتش کمتر باشد و این طرف هر مقدار قوی‌تر باشد، بیشتر می‌تواند او را تحت تأثیر قرار بدهد. در تنویم‌های مغناطیسی، شخص به طرف، فرمان می‌دهد؛ بخواب. او می‌خوابد، با این‌که می‌دانیم خواب مکانیزم دیگری دارد و به حالت طبیعی، احتیاجی است که بعد از خستگی برای بدن پیدا می‌شود و تا این خستگی نباشد، انسان خوابش نمی‌برد. ولی این شخص به دیگری فرمان می‌دهد و او می‌خوابد و در حالی که خوابیده است به وی دستور می‌دهد و او دستور او را در حال خواب اطاعت می‌کند.

تاریخچه هیپنوتیزم

نظریات زیادی دربارهٔ این‌که: چه کسی هیپنوتیزم را شروع کرد؟ وجود دارد. هندوهای^۲ هند ادعا می‌کنند آن‌ها این شیوه را بنیان نهادند و از آن به عنوان یک دارو برای سلامت استفاده کردند. امروزه این یکی از کاربردهای اصلی هیپنوتیزم است و به روان‌شناسی مربوط می‌شود. تاریخ هیپنوتیزم جدید که همانا آغاز و مبدأ روان‌شناسی است، از فرانک آنتوان مسمر (Mesmer) اهل اتریش به سال ۱۷۷۵ میلادی (۲۲۰ سال پیش) شکل گرفت. وی این پدیده را مغناطیسم حیوانی یا مانیتیسیم

۱. تنویم: خواب کردن.

۲. هندو: پیرو آیین برهمنی.

(سیالۀ مغناطیسی) می‌نامید و از آن در درمان برخی بیماری‌ها بهره می‌جست. «میسِر» ادعا می‌کرد نیرویی مغناطیسی و انرژی شِفابخش دارد (او معتقد بود این نیرو در موجودات دیگر از جمله انسان‌ها نیز در اندازه‌های مختلف وجود دارد) و به کمک این نیروی مرموز می‌تواند روی اشخاص بیمار اثر گذاشته و ضمن ایجاد حالتی مخصوص خلسه در آنان، زمینه‌های درمانی را در وجودشان شکل دهد. در سال ۱۸۵۶ جیمز برید (james braid) برای نخستین بار از واژه هیپنوز (Hypnos) (واژه‌ای یونانی و به معنای «خدای خواب»)، برای چنین حالتی استفاده کرد.

لیبالت و برنهایم برای اولین بار این پدیده را معلول «تلقین‌پذیری» آدمی دانستند و اظهار کردند: عامل اصلی هیپنوتیزم، تلقین است. این نظریه بعدها نخستین برنامه تحقیقی درباره هیپنوتیزم توسط روان‌شناسی معروف به نام کلارک هال (Clarkhall) را فراهم آورد.

شارکو (jean charcot) و بروئر (Breuer) نیز بعداً هیپنوتیزم را تظاهری از حالت هیستری دانستند. سال‌ها بعد در حوالی قرن ۱۹ زیگموند فروید (Sigmund freud) پدر روان‌شناسی و بنیان‌گذار روان‌کاوی در فرانسه به شارکو پیوست.

هم‌زمان در روسیه زیست‌شناس و عصب‌شناس معروف «ایوان پائولف» که سرگرم آزمایش روی سگ معروفش بود، بازتاب‌های شرطی را در ارگانیزم موجب می‌کرد و از این نظر، هیپنوتیزم را عبارت دانست از: یک پاسخ شرطی پیچیده و بُغرنج.

«فرنزی» نیز نظریه‌ای مشابه دارد. او می‌گوید: هیپنوتیزم‌کننده نمادی از پدر یا مادر (والدین) است و هیپنوتیزم‌شونده آن را به صورت والد (که معمولاً دستور می‌دهد و بکن و نکن‌ها را گوش‌زد می‌کند) درونی یا ظاهر می‌سازد و خود در مقابل به شیوۀ کودک (پذیرنده یا لجوج) پاسخ می‌دهد. مطمئناً در این نظریه شخصیت‌های

مختلف پاسخ‌دهی متفاوتی نسبت به هیپنوتیزم خواهند داشت. از دیگر نظریات می‌توان به نظریه «اشتقاق فرد به ایفای نقش فردی که هیپنوتیزم شده است» اشاره کرد. امروزه هیپنوتیزم را مجموعه‌ای از این عوامل قلمداد می‌کنند و در سخنی کوتاه می‌توانیم بگوییم: هیپنوتیزم عبارت است از: «حالت چهارم هوشیاری» که به نوعی «خلسه» (trance) نیز گفته می‌شود و در اثر ایجاد تمرکز، آرامش، تلقین، رفتن به ناخودآگاهی و... پدید می‌آید، و میزان هیپنوتیزم پذیری نیز در افراد متفاوت است که عامل ارثی، فاکتور مهمی در تعیین میزان آن می‌باشد.^۱

هیگارد گوید:^۲

دانشمندان از دیرزمان دریافته بودند که سیاله مغناطیسی خاصی در انسان وجود دارد که با استفاده از تکنیک‌هایی خاص می‌تواند به وسیله آن در افراد دیگر اثر بگذارد.

در آغاز وجود چنین نیرویی در مشرق زمین کشف شده بود. کلدانی‌ها، مصری‌ها و هندی‌ها به آن پی برده بودند و برای درمان اعصاب و بی‌اشتهایی، از آن بهره می‌بردند، اما چندان شکل عمومی نداشت تا این که پزشکی اتریشی به نام «مسمر» در اواخر قرن ۱۸ میلادی (سال ۱۷۷۵) آن را به عنوان یک کشف علمی مطرح ساخت و گفت: در وجود انسان نیروی سیال مخصوصی وجود دارد که می‌توان برای درمان بعضی بیماران، از آن استفاده کرد. سپس «پویسکور» یکی از شاگردان مسمر به روش استاد آشنا شد و برای درمان بیماران از این نیروی مرموز بدن خود بهره می‌برد و به اصطلاح امواج مغناطیسی مخصوص را به بدن بیمار روانه می‌ساخت.

یک روز هنگامی که مشغول درمان یک روستایی بود، ناگهان با نهایت تعجب دید

۱. به نقل از: فرزانه کمالی‌نیا، عضو انجمن علمی هیپنوتیزم.

۲. زمینه‌های روان‌شناسی هیگارد، ص ۴۰۵.

او به خواب فرو رفت. پویسکور، از این جریان سخت متوحش و دست‌پاچه شد و خواست وی را بیدار کند. او را صدا زد: برخیز، برخیز! در این هنگام با صحنه عجیب‌تری روبه‌رو شد. بیمار در حالی که هنوز در خواب بود، از جا برخاست و شروع به راه رفتن کرد. او با تعجب و وحشت گفت: بایست. بیمار ایستاد. کم‌کم فهمید بیمار درحالی شبیه به خواب فرورفته که با خواب‌های معمولی بسیار فرق دارد. او در این حال صدای خواب‌کننده را می‌شنود و هر چه به او دستور داده شود انجام می‌دهد. سرانجام هر طور بود، او را بیدار و به حال عادی برگرداند. به این ترتیب، موضوع خواب مغناطیسی لااقل در آن محیط کشف و معلوم گردید از طریق مانیتیسیم می‌توان به هیپنوتیزم دست یافت.

با ادامه تحقیقات در این زمینه، آشکار شد که نگاه‌های طولانی به یک نقطه نیمه‌روشن، توأم با تلقین‌های پیاپی، به ضمیمه استفاده از سیالیه مزبور، برای خواب کردن افرادی که آمادگی دارند کافی است و با این سه عامل می‌توان اشخاص را به خواب مغناطیسی فرو برد.

مسئله مهم این‌جا بود که عامل (خواب‌واره‌گر) می‌توانست جانشین اراده و تصمیم معمول، (سوژه خواب‌رونده) گردد، و معمول به تمام معنا تسلیم اراده او شود و هر دستوری به وی بدهد، بدون چون و چرا انجام دهد.

به عبارت دیگر، هیپنوتیزم نوعی تحت کنترل قرار گرفتن فردی ضعیف (سوژه) توسط «قدرت ذهنی» فردی قوی به لحاظ تمرکز ذهنی (نه حرکات و تلقین‌های ظاهری هیپنوتیزور) قلمداد شده است.^۱

آنچه مورد نظر می‌باشد، این است که تأثیرات خواب‌واره‌گر (هیپنوتیزور) بر سوژه اعم از آن که ناشی از حرکات، تلقینات، تکنیک‌های ایدئوموتودیک،

۱. حساسیت به هیپنوتیزم، هیگلارد.

ریلاکسیک و... باشد یا ناشی از قوت روح و ذهن که از طریق ریاضت و تمرین حاصل شده است، در هر صورت چگونه تأثیری است؟ آیا صرفاً ایجاد یک سری تصورات و خیالات و تلقین‌های غیرواقعی است یا آنچه را سوژه ادراک می‌کند یا بدون ادراک بر زبان می‌آورد و ظاهر می‌سازد، واقعیتی تردیدناپذیر است؟

این مسئله هنوز جای بحث بسیار دارد، ولی در حال حاضر می‌توان گفت که:

اولاً: حرکاتی که از معمول سر می‌زند و سخنانی که بر زبان می‌راند، چیزی جز تلقین‌های عامل نیست، مثلاً اگر به یک زبان خارجی که قبلاً آشنایی نداشته تکلم می‌کند، یا اعلام می‌دارد در فلان منطقه هستم، یا راه می‌رود و... همه القانات خواب واره‌گر است و از حقیقت بهره‌ای ندارد. البته این القانات فقط با حرکات و اشارات نمایشی نیست بلکه از طریق ذهن عامل، صورت می‌گیرد. بنابراین، اگر هیپنوتیزور آن دسته از لغات خارجی را که سوژه تکلم می‌کند، نداشته باشد، چنین حرکتی صورت نخواهد پذیرفت.

ثانیاً: در برخی از موارد - نه به آن داغی که برخی طرح می‌کنند - از این شیوه برای درمان برخی بیماران می‌توان استفاده کرد، و حتی در بعضی موارد از آن به جای داروی بی‌هوشی نیز بهره برد، که این تأثیر چیزی جز آثار تلقین نیست.

برخی بین مسئله هیپنوتیزم و تجرید روح خلط نموده و آن دو را نیز مشابه یکدیگر فرض کرده‌اند، در حالی که بین آن دو تفاوت بسیار است و تفصیل آن در این مختصر نمی‌گنجد؛ ولی امروزه برخی با استفاده از تکنیک‌های پیش‌رفته‌تر هیپنوتیزم، ادعای تجرید روح کرده و کالای خود را به این نام قالب می‌کنند.

ریاضت چیست؟

یکی از مراحل سیر و سلوک الی الله مقام «ریاضت» یعنی تمرین است. حضرت

علی علیه السلام می‌فرماید:

لَارَوْضِنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْتُسُ مَعَهَا إِلَى الْفُرْصِ إِذَا قَدَّرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا، وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَادُومًا، وَ لَادْعَنَنَّ مُقَلَّتِي كَقَيْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِينُهَا مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا،^۱

چنان نفس خود را ریاضت و تمرین می‌دهم که به قرصی نان، هرگاه به آن دست یابم، کاملاً متمایل شود و به نمک، به جای نان خورش قناعت کند و چنان از چشم‌هایم اشک بریزم که همچون چشمه‌ای خشکیده، دیگر اشکم جاری نگردد.

کسی که با تمرین بخواهد حیوان سرکشی را رام کند، می‌گویند: آن را ریاضت می‌دهد و «رائض» کسی است که با تمرین حیوان سرکش را رام می‌سازد.

ریاضت برای سالکان الهی این است که نفس سرکش خود را رام کنند تا به طرف «بهیمیت»، «سبعیت» یا «شیطنت» حرکت نکند و فقط راه چهارم را که راه «فرشته منشی» است طی کند و مطیع عقل عملی باشد.

به هر تقدیر، ریاضت یعنی تمرین دادن انسان وقتی نفس اماره را تمرین بدهد، آن را از اماره بالسوء بودن می‌رهاند و از سرکشی بیرون می‌آورد و مطیع عقل عملی می‌سازد و در این اطاعت نیز آن را ثابت قدم و راسخ می‌گرداند که در نتیجه، اطاعت از عقل عملی برای آن ملکه می‌شود.

پیروزی در دو جبهه

امیرالمؤمنین علیه السلام که در نبرد درونی و بیرونی، پیروز شده، درباره نفس اماره می‌فرماید:

وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرَوْضُهَا بِالتَّقْوَى؛^۲

من نفس خودم را به تقوا ریاضت می‌دهم.

ما موظفیم نفس را تمرین بدهیم. اگر نفس از ما کار حرامی را بخواهد، مانند این که

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵، بند ۲۶.

۲. همان.

اسب زیر پای انسان بخواهد به بی‌راهه برود که باید لجامش را گرفت و آن را به راه آورد. اگر ما به خواسته‌های نفس پاسخ ندهیم، کم‌کم عادت می‌کند تا در سختی‌ها صبر کند. این کار مبارزه با نفس است. از نظر جنگ با زرق و برق بیرون نیز آن حضرت می‌فرماید:

یا دنیا... اغزُبی عَنِّي؛^۱

ای دنیا! از من دور و غایب شو و خودت را به من نشان مده که خریدار تو نیستم. آن حضرت علیه السلام این سخن را در بحبوحه قدرت و حکومت می‌فرمود، نه در دوران انزوا. ممکن است کسی منزوی باشد و زاهدانه به سر ببرد و به دنیا چنین خطاب کند؛ اما کسی که منزوی نیست، بلکه شهرت جهانی دارد، اگر زاهدانه به سر ببرد کاری هنرمندانه کرده است. خود آن حضرت در نامه‌ای به عثمان بن حنیف انصاری (کارگزار آن حضرت در بصره) می‌فرماید: اگر بخواهم، می‌توانم بهترین غذاها را فراهم کنم، ولی این کار را نمی‌کنم. شاید در دورترین مناطق این کشور، گرسنه‌ای به سر ببرد:

وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَىٰ مُصَفَّىٰ هَذَا الْعَسَلِ، وَبَابِ هَذَا الْقَمْحِ، وَنَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ وَ لَكِنَّ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ، وَ يَقُودَنِي جَنَسِي إِلَىٰ تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ، وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ، وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالسَّبْعِ، أَوْ أَبَيْتَ مِنْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَرْنِي وَ أَكْبَادٌ حَرَىٰ.^۲

آن حضرت در همین نامه می‌فرماید: «شما نمی‌توانید مثل من زندگی کنید، ولی از حلال خدا نگذريد و وارد مرز حرام نشويد»:

أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَىٰ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عَفْوَةٍ وَ سَدَادٍ.^۳

۱. همان، بند ۲۶.

۲. همان، بند ۲۱.

۳. همان، بند ۵.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره بهره‌وری از حلال نیز می‌فرماید:

أَسْهَرُوا عْيُونَكُمْ وَ أَضْمِرُوا بُطُونَكُمْ... وَ خَذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ
و لا تَبْخَلُوا بِهَا عَنْهَا؛^۱

چشم‌های خود را به کم‌خوابی و بی‌خوابی عادت دهید تا بتواند در آخر شب بیدار
باشید، شکم‌های خود را هم لاغر کنید.

عقل، نقل و علم، پرخوری را بد می‌داند، زیرا مقدار زیادی از غذاهایی
که می‌خوریم، مورد نیاز بدن نیست و بدن وادار می‌شود برای تبدیل آن کوشش
و سپس آن را دفع کند. در نتیجه روح که باید به فرزانی نایل شود، سرگرم
زباله‌روبی می‌گردد. مانند این که مهندسی را که می‌تواند نقشه‌ای جامع برای
شهری تهیه و اجرا کند به زباله‌روبی واداریم. روح می‌تواند معمار و مهندس بسیار
خوبی باشد، ولی ما بر اثر پرخوری او را به زباله‌روبی وامی‌داریم و این جفا به روح
است.

کسی در جبهه جنگ، کام‌یاب است که اهل ایثار و نثار باشد، از این‌رو آن حضرت
فرمودند: شما در جنگ با هوس و لهو و لعب درون و بیرون باید سخاوت‌مندانه از
جسمتان بکاهید و به سود جانتان حرکت کنید.

دنیا از راه نفس آماره انسان را فریب می‌دهد، که باید آن را در صحنه جهاد اکبر
سرکوب کرد و اگر منزه شویم، تعلقات ما کاستی می‌گیرد. آن‌گاه وارد قلعه امنی
می‌شویم که هیچ کس به ما دسترسی ندارد، و از گناه به آسانی می‌گذریم.

نقش تمرین در مسائل اخلاقی

تمرین‌های عادی، تنها از یک نظر کار سخت را آسان می‌کند و آن، عادت کردن

است، اما تمرین‌های معنوی، از دو جهت کار سخت را آسان می‌سازد: یکی اعتیاد و دیگری درون‌بینی.

توضیح این‌که: اگر ناتوانی بخواهد بار سنگینی بردارد برایش دشوار است، ولی اگر سال‌های متمادی زورآزمایی و تمرین کند، عادت کرده، قوی می‌شود و آن بار سنگین را به آسانی برمی‌دارد. اگرچه بار، همان بار سنگین قبلی است، چون تمرین کرده حمل آن برایش آسان گردیده.

اما در امور معنوی اگر کسی کاری واجب را مکرر انجام دهد، بعدها برای او عادی می‌شود و سخت نیست، یا اگر حرامی را مکرر ترک کرده، ترک این حرام برایش عادی می‌شود و عامل دیگر برای آسان شدن انجام واجبات و ترک محرمات، عارف شدن است. کسی که طی سال‌های متمادی، اهل فضیلت باشد، یعنی واجبات را انجام دهد و از محرمات پرهیزد، درون کار واجب را که شیرین و شکوفاست و درون کار حرام را که بدبو و متعفن است می‌بیند، و به این ترتیب، این معرفت بر آن عادت افزوده می‌شود. اگر کسی بخواهد کاری لذیذ و گوارا انجام دهد، چون به گوارا بودنش علم دارد، آن را به آسانی انجام می‌دهد؛ مثلاً خوردن غذا زحمت دارد، ولی لذت این غذا آن زحمت را جبران می‌کند.

تمرین بر انجام واجبات و ترک محرمات، انسان را درون‌بین می‌کند و درون کارهای واجب، که شهد و روح و ریحان است، برای انسان متعبد (عبادت‌کار) آشکار می‌شود؛ از این رو کارهای واجب را به آسانی انجام می‌دهد، چنان‌که پیغمبر اکرم ﷺ هنگام نماز به بلال می‌فرمود: «أَرِحْنَا يَا بَلَالُ!»^۱ اذان بگو تا خستگی ما برطرف شود». پرهیز از محرمات نیز همین‌گونه است؛ کسی که سالیان متمادی تمرین و در نتیجه عادت کند که کار حرام نکند، معرفت الهی نصیبش می‌شود و درون‌بین خواهد شد؛

یعنی درون گناه را که بد و متعفن است می بیند. آن گاه از این کار متعفن، به سرعت و آسانی می گذرد. به همین جهت، خدای سبحان می فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَىٰ * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ﴾.^۱ کسی که حقوق الهی را رعایت و به واجبات عمل کند و به آنچه مربوط به اصول و فروع است تصدیق داشته، ایمان بیاورد و عمل کند، یعنی این تمرین را انجام دهد، ما او را برای اجرای کارها و عاقبت خیر «آسان» می کنیم و در نتیجه، وی آسان به طرف خیر می رود.

سرّ این که عده ای انفاق در راه خدا را «غرامت» می دانند و گروهی آن را «غنیمت» می شمارند نیز همین تمرین و درون بینی است. قرآن کریم این دو دیدگاه را نقل کرده، می فرماید: ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا﴾^۲ عده ای انفاق در راه خدا را غرامت می دانند؛ مثلاً می گویند: این چه مالیاتی است که اسلام از ما می خواهد؟ در حالی که انفاق مالی برای رفع نیاز نیازمندان نظام، عبادت است؛ اما مؤمنان این انفاق و تعاون را غنیمت می دانند، چون مال، ماده شهوات و تعلق به آن، غبار دل و انفاق در راه خدا غبارروبی است.

مؤمن می داند درون انفاق، روح ریحان بهشت است و خداوند در دنیا هم چند برابر به او عطا می کند: ﴿وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ﴾^۳. از طرف دیگر، مؤمن چون تمرین کرده و عارف و درون بین شده، به آسانی انفاق می کند؛ اگر کسی که معتقد نیست یا تمرین نکرده، انفاق را غرامت می داند.

در مسائل عبادی نیز چنین است، فرد غیرمؤمن مسائل عبادی را تکلیف یعنی کُلْفَت و رنج می داند؛ در حالی که مؤمن، آن را شرافت قلمداد می کند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

۱. لیل، آیه ۵-۷.

۲. توبه، آیه ۹۸.

۳. بقره، آیه ۲۷۶.

شرف المرءِ صلاته بالليلِ و عزه كَفَّ الأذى عن النَّاسِ^۱

شرافت هر کسی به نماز شب و عزتش در این است که کسی را نیازد.

جوان متشرع، به آسانی چشم و گوش خود را از حرام می‌بندد؛ آهنگ حرام را نمی‌شنود و منظره حرام را نمی‌بیند.

امیر المؤمنین علیه السلام در پایان قصه عقیل می‌فرماید: رشوه خوردن، مانند آن است که کسی قبی یا لعاب دهان مار سمی را بخورد^۲، و این همان درون‌بینی است و هیچ اغراق و مبالغه‌ای در این کلام نیست. هیچ عاقلی حاضر نیست آب دهان مار را بخورد و واقعیت حرام نیز همین است.

اگر شرافت را در قناعت بدانیم، راحتیم. امیر المؤمنین علیه السلام قناعت را به عنوان مُلک (سلطنت) و از مصادیق حیات طیب می‌شمارد که در آیه شریفه: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾^۳ آمده است:

كَفَىٰ بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا، وَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا، وَ سُئِلَ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَىٰ ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ فَقَالَ: هِيَ الْقَنَاعَةُ^۴.

ما اگر این هنر را داشته باشیم که هر لباسی بر تن دیگران بود، هر فرشی در خانه مردم و هر چیزی را که در دست آنان دیدیم نخواهیم، راحتیم. باید معیار ارزش‌ها را هم خوب تشخیص بدهیم. حکما گفته‌اند:

إِخْتَرِ مِنَ الثِّيَابِ مَا يَخْدِمُكَ لَا مَا تَخْدِمُهُ،

کسی که لباس نو و فاخر بر تن کرده و همه فکرش متوجه حفظ زیبایی آن است، او خدمت‌گزار آن لباس است نه لباس، خدمت‌گزار او.

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵۲.

۲. نهج البلاغه، خ ۲۲۴، بند ۸.

۳. نحل، آیه ۹۷.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹.

سایر لوازم زندگی نیز همین‌گونه است. بعضی خدمت‌گزار لباس و فرش خود هستند ولی نمی‌دانند لباس و فرش و مانند آن، لذت و همی انسان را تأمین می‌کند و در پی لذات و همی رفتن به دنبال سراب است، اما او کار خارجی و عینی درباره آن کالاها دارد و تمام وقت خود را صرف می‌کند که باغ و راغ را تزیین کند.

تفاوت بین ریاضت مرتاضین هندی و عرفای ما

انسان روحی دارد که اگر تقویت شود، قدرت تصرف در امور و اشیای دیگر را به دست می‌آورد. البته این تصرف بر اساس نظام علی و معلولی است. مرتاضان و کسانی که کارهای خارق‌العاده انجام می‌دهند، تا حدودی دارای کارهایی هستند که نوعی کرامت شمرده می‌شود و از این جهت با عرفا و صاحبان ولایت تکوینی تشابه دارند. دلیل آن را نیز باید در این نکته جست و جو کرد که نظام جهان بر اساس علت و معلول است و هر پدیده‌ای بر اساس علتی موجود می‌شود. علت برخی امور روشن و واضح است. چنان که علت عادی توقف قطار ترمز لوکوموتیوران است، اما علت برخی کارها خلاف عادت است. مثل این که کسی با قدرت روحی خود قطار را متوقف می‌کند. روح انسان فرمانده بدن است و کلیه کارهای بدن سالم تحت فرمان او انجام می‌شود. بعضی نفوس به دلیل تمرین‌ها و ریاضت‌های خاص چنان قوی می‌شوند که می‌توانند افزون بر بدن خود، در انسان‌ها و اشیای دیگر نیز حالت تدبیر داشته باشند. انسانی که اراده خود را قوی می‌سازد، امکان می‌یابد بر امور و پدیده‌ها تأثیر بگذارد. این جزئی از نظام علت و معلول جهان مادی^۱ و نشانه قدرت نفس انسان است، زیرا نفس انسان مظهر خداوند است و در صورتی که تقویت شود، توان تصرف و انجام کارهای خلاف عادت را به دست می‌آورد. تقویت نفس با تمرین‌هایی که اصطلاحاً

ریاضت خوانده می شود، حاصل می گردد.

ریاضت دوگونه است: ریاضت شرعی که مطابق با شرع و با راهنمایی معنوی ولی الله الاعظم علیه السلام انجام می شود. و ریاضت های غیرشرعی. پویندگان راه شریعت به مدارج قرب الهی و ولایت تکوینی نایل می آیند، اما آنان که از روش های غیرشرعی بهره می برند، تنها توان تصرف در برخی امور را به دست می آورند. عرفا و مرتاضان از جهت بروز کرامت با هم تشابه دارند و هر دو گروه کارهای خارق العاده انجام می دهند. البته آن که به مقام قرب وارد و از خود فانی گردید، در صدد بروز کرامت و کارهای خارق العاده نیست، و آنچه از وی عیان می شود، اموری است که از وسعت وجودی اش ریزش می کند.^۱ آری، برخی انسان ها به واسطه قدرت روحی خود می توانند کارهای خارق العاده انجام دهند، زیرا نظام عالم براساس علت و معلول است. برخی علت ها برای ما روشن است و آن ها را علل عادی می خوانیم و بعضی برای مان آشکار نیست و آن ها را خلاف عادت می پنداریم. کارهای خلاف عادت این افراد به نفس انسانی ریاضت کشیده منتسب است. بین این انسان ها و عارفان تفاوت های ذیل قابل توجه می نماید:

۱. عارف به مقام قرب با یافته، براساس دستورهای شرعی به مقامی رسیده که

می تواند کارهای خدایی انجام دهد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

العبودیة جوهرة کنهها الربویة، فما فُقدَ فی العبودیة وُجدَ فی الربویة و ما خفی عن الربویة أصیبَ فی العبودیة؛^۲

بندگی گوهری است که حقیقت آن مقام ربوبیت [تصاحب در امور] است. پس آنچه

در بندگی پنهان است، در مقام ربوبیت یافت می گردد و هر آنچه در مقام ربوبیت

پنهان باشد، با بندگی حاصل می شود.

۱. ملاصدرا می فرماید: «ولیس عندنا من شرط الولاية ظهور الكرامة و خوارق العادة». مفتاح الغیبه ص ۴۸۸.

۲. شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ج ۲، ص ۵۳۶ - ۵۳۷.

رب به معنای مالک و صاحب است که در آنچه تحت تصرفش است، قدرت تصرف دارد. بدین اعتبار یکی از اسمای حسناى حضرت حق رب (صاحب اختیار تمام موجودات) است. «مقام ربوبیت» یعنی مقام تصرف در امور و اشیا. روایت شریف می‌گوید: آن که به مقام بندگی راه یافت، دارای گوهری می‌شود که می‌تواند در امور و اشیا تصرف کند؛ به عبارت دیگر، حقیقت و کُنه بندگی مقام ربوبیت است و آن که بنده شد، آقای جهان و مظهری از اسم «رب» خدای جهانیان می‌گردد. ظاهر بندگی در دنیا اظهار و ابراز ذلت و عجز است و باطن آن آقایی. بنابراین، آن که به مقام قرب الهی راه یافت، توان تصرف در امور و اشیاى بیرون از خود را به دست می‌آورد. عرفا براساس همین مقام کارهای خارق‌العاده انجام می‌دهند، اما مرتاضان باتمرین‌های خلاف شرع نفس خود را تقویت می‌کنند.

۲. هدف عرفا بروز کرامت نیست، بلکه بندگی خدا و دعوت مردم به توحید و بندگی خداوند متعال است و کراماتشان در جهت دعوت مردمان به ماورای طبیعت و حقایق معنوی یا کمک به رفع مشکلات مردم تحقق می‌یابد. در حقیقت مثل آن‌ها مثل ظرف لبریز از آب است که گاه آب از آن سرازیر می‌شود، ولی هدف مرتاضان رسیدن به شهرت یا تقویت نفس است.

۳. عرفا بسته به درجه قربشان دارای قدرت تصرف و کارهای خارق‌العاده متنوع و گسترده‌اند، زیرا خدایی شده‌اند و خدای عالم نامحدود است. پس هرچه بهره آن‌ها از فیض الهی بیشتر باشد، قدرت بیشتری دارند. در حالی که مرتاضان از قدرت محدود و کارهایی با تنوع اندک بهره می‌برند؛ مثلاً آن‌ها نمی‌توانند مرده زنده کنند، ولی عارف بالله با اجازه الهی مرده زنده می‌کند.

۴. تمام کارهای عارفان با توجه به اجازه و رضای الهی بر اساس شرع و فضایل اخلاقی است؛ بدون اجازه الهی به هیچ کاری دست نمی‌یازند و در همه حال بنده اویند. مقام آن‌ها مقام فنای فی‌الله و بقای بالله است، برخلاف مرتاضان که براساس

خواهش نفس کار می‌کنند و چه بسا کارهای خلاف اخلاق نیز انجام می‌دهند.
 ۵. کارهای مرتاضان بر آموزش و تمرین استوار است و انجام هر کاری با آموزش و تمرین و پشت‌کار فرد میسور می‌شود، اما عارف بر اساس بندگی و مقام قرب دارای قدرت تصرف می‌شود و در این جهت از کسی آموزش خاصی نمی‌بیند.

قتل از پی آمدهای چشم‌زخم

جابر از پیامبر اعظم ﷺ نقل می‌کند که:

أَكثَرُ مَنْ يَمُوتُ مِنْ أُمَّتِي بَعْدَ قَضَاءِ اللَّهِ وَ قَدَرِهِ بِالْعَيْنِ؛^۱

بیشتر کسانی که از امت من از دنیا رفته‌اند پس از قضا و قدر با چشم‌زخم بوده است.
 و نیز از رسول گرامی اسلام روایت شده که: روزی آن حضرت از قبرستان بقیع می‌گذشت و فرمودند: «به خدا قسم بیشتر اهل این قبرستان به سبب چشم‌زخم در این جا آرمیده‌اند».^۲

شدت نیروی برخی چشم‌ها چنان‌که از روایات نیز برداشت می‌شود به قدری بالا است که می‌توانند انسان را به کام مرگ بکشانند.

۱. الدر المتور فی التفسیر المأثور، ج ۶ ص ۲۵۸.

۲. منهج الصادقین فی إزمام المخالفین، ج ۹، ص ۳۹۱ و الدر المتور فی التفسیر المأثور، ص ۶۵۱.

فصل دوم:

راه کارهای مقابله و درمان چشم زخم

درمان چشم زخم

انسان‌ها به طور طبیعی نسبت به امور شگفت‌انگیز واکنش نشان می‌دهند و ناخودآگاه در دیگری تصرف می‌کنند، از این رو گفته شده: هنگام مواجهه با نعمت فراوان یا برخورداری خود یا دیگری از آن، از جمله «ماشاءالله» استفاده کنید.^۱ اسلام برای پیش‌گیری از تأثیر سوء چشم زخم، استعاذه، توکل، یاد خدا و دعا را مطرح کرده، که به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

نقش استعاذه در مصونیت از چشم زخم

اسلام برای پیش‌گیری از تأثیر سوء چشم زخم، استعاذه را مطرح کرده است، چنان‌که در سوره فلق، به جهت در امان ماندن از شور چشمان، استعاذه به خدا توصیه شده است.

استعاذه، مصدر باب استفعال و از ریشه «ع - و - ذ» به معنای التجا و پناه بردن،^۲ و

۱. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۱۹.

۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۶۵.

چنگ زدن (اعتصام) آمده است.^۱

استِعَاذَه، واژه و تعبیری قرآنی به معنای پناه بردن به خداوند از هر نوع شر و بدی^۲.
یا درخواست دفع شر به وسیله شخص پائین تر از بالاتر با خضوع و فروتنی^۳ حرز
گرفتن^۴ و خود را در حیازت چیزی برای حفظ از بدی قراردادن است.^۵

استِعَاذَه، در مفهوم وسیع آن، برخاسته از امری غریزی است. انسان هنگام
رویارویی با خطرهای می‌کوشد با پناه جُستن از یک قدرت برتر، به آرامش و اطمینان
دست یابد. بدین جهت از زمان‌های دور در میان اقوام بشر، آداب و رسوم خاصی
برای دفع شرور و آفات وجود داشته است. عرب پیش از اسلام نیز برای رهایی از
ناگواری‌ها و شرور، تعویذهای گوناگون از جمله: رُقِیَه، نُشْرَه، نَفْرَه، تَمِیْمَه و... به کار
می‌بردند^۶، یا از ساحران و کاهنان که مدعی رابطه با موجودات غیبی (جن و شیطان) و
دانستن رازهای نهفته بودند، یاری می‌خواستند و با واسطه آنان به آن موجودات
توسل می‌جستند. این مردم با اعتقادی راسخ به جن، گاه برای حفظ خود از گزند
حوادث به آن پناه می‌بردند، چنان‌که هنگام سفر به سرزمینی ناشناخته خود را در پناه
جنی که صاحب و بزرگ آن وادی بود، قرار می‌دادند، و نیز برای کوری چشم
حسودان و بد چشمان و خنثا کردن اثر چشم‌زخم، اگر عدد شترانشان به صد می‌رسید
یک چشم شتر نرشان را کور می‌کردند، و اگر عدد شتران، به هزار می‌رسید هر دو
چشم یکی از شتران نر را کور می‌ساختند.^۷

۱. لسان العرب، ج ۹، ص ۴۶۴.

۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۸۶.

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶ ص ۵۹۳.

۴. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۳۰، ص ۴۹۹.

۵. تفسیر الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۶۴.

۶. اسلام و عقاید و آرای بشری، ص ۵۳۵ - ۵۳۷.

۷. همان، ص ۵۳۵.

قرآن کریم در سوره جن^۱ با اشاره به این اندیشه نادرست، پناه بردن گروهی از آدمیان به جن را موجب گمراهی و خسران بیشتر آنان بر شمرده است.^۲ قرآن کریم با نزول نخستین سوره‌های مکی، مانند ناس و فلق به تبیین استعاذه حقیقی پرداخت و برخلاف تفکر جاهلی که تسلیم‌پذیری در برابر نیروهای شیطانی را رواج می‌داد، استعاذه را تنها پناه بردن به خداوند از هر شر و بدی و وسوسه شیطانی دانست. بر همین اساس آیات قرآنی تهمتی را که مشرکان به پیامبر ﷺ، مبنی بر رابطه با شیاطین می‌بستند، به صراحت رد کرده است^۳ و شاید از همین روی، پیامبر ﷺ فرمان یافته است که همواره پیش از تلاوت آیات وحی، از شیطان رجیم به خداوند پناه آورد^۴ تا بدین وسیله پاسخی قوی به تهمت‌های پیاپی آنان باشد.

استعاذه در قرآن

اهمیت استعاذه در قرآن هنگامی آشکارتر می‌شود که بدانیم دو سوره پایانی (ناس و فلق)، به همین موضوع اختصاص یافته است. این سوره‌ها که با خطاب به پیامبر ﷺ آغاز می‌شود، جامع‌ترین بیان درباره ارکان استعاذه را دارند، به گونه‌ای که آیات دیگر مربوط به استعاذه را می‌توان شرحی از مفاهیم و مصادیق این دو سوره تلقی کرد. سوره‌های مذکور به سبب آغازهای مشترک از همان عصر نزول به «مُعَوِّذَتَيْن» شهرت یافت و جایگاهی ویژه در نظام آموزش قرآن یافت.

رسول اکرم ﷺ تلاوت معوذتین را بهترین تعویذ می‌دانستند و در عمل بارها

۱. جن، آیه ۶: ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۵۶.

۳. شعراء، آیه ۲۱۰: ﴿وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ﴾ و تکویر، آیه ۲۵: ﴿وَمَا هُوَ يَقُولُ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ﴾.

۴. نحل، آیه ۹۸: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾.

حسین علیه السلام را به این دو سوره تعویذ می‌کردند^۱.
 از استعاذه‌هایی که در قرآن کریم آمده، برخی از زبان پیامبران همچون نوح علیه السلام^۲،
 یوسف علیه السلام^۳ و موسی علیه السلام^۴، و نیز حضرت مریم و همسر عمران^۵ و موارد دیگر خطاب
 به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.
 خطاب‌های استعاذه به پیامبر صلی الله علیه و آله در سوره‌های ناس و فلق با تعبیر ﴿قُلْ أَعُوذُ
 بِرَبِّ...﴾ است و در این دو سوره راه غلبه بر شیاطین و دفع شرور بیان شده است.

استعاذه در احادیث

در روایات و ادعیه، به تفصیل از انواع شروری سخن آمده که استعاذه از آن‌ها
 بایسته است، که این شرور را می‌توان در قالبی کلی چنین طبقه‌بندی کرد:
 رذایل اخلاقی، گناهان و وسوسه‌های شیطانی همچون بخل، خیانت، حسد، نفاق،
 بدخلقی و حرص؛ آفت‌های جسمانی، مثل بیماری‌ها، گزند حیوانات موذی و
 ناتوانی‌های جسمی، مانند پیری؛ تنش‌های روحی و روانی همچون: غم و اندوه،
 کسالت، چشم‌زخم و اضطراب، نابسامانی‌های اجتماعی و اقتصادی چنان: فقر،
 گرسنگی، بده‌کاری، ورشکستگی، ستم‌ها، آشوب‌ها، غلبه دشمنان و بدخواهان؛
 انحراف‌های اعتقادی در دین چون: کفر و ضلالت و به دنبال آن خشم و سَخَط الهی و

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۶۶

۲. هود، آیه ۴۷: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.

۳. یوسف، آیه ۲۳: ﴿وَرَاوَدَتْهُ الْآتِيَةُ هَوًى فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾.

۴. دخان، آیه ۲۰: ﴿وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ﴾.

۵. آل عمران، آیه ۳۵-۳۶: ﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳۵﴾ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَوٰءُ كَالْأُنثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ ﴿۳۶﴾ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾.

عذاب‌های دنیوی و اخروی مثل زوال نعمت، عذاب قبر و عذاب جهنم^۱.
 در کتاب‌های ادعیه و اذکار^۲ برای دفع بیماری‌ها و آفات و شرور و مصونیت از
 آن‌ها، دعاها و نوشته‌هایی رمزدار با عنوان حِرز، رُقیه، عَوَذه و غیر آن آمده است.^۳
 اگرچه در این تعاویذ لزوماً عناصر استعاذه به کار نرفته است، چنان‌که مثلاً
 رسول خدا ﷺ - بر پایه روایات - به سوره فاتحه الكتاب تعویذ می‌کردند.^۴ و نیز سوره
 اخلاص در کنار مُعَوِّذَتین، در یک گروه و به عنوان برترین تعویذها و استعاذه‌ها
 معرفی شده است.^۵

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هرگاه بخواید با هیبتی آراسته و چشم‌گیر از خانه
 بیرون روید، مُعَوِّذَتین (سوره‌های فلق و ناس) بخوانید تا چشمی در شما اثر نکند».^۶

موارد استعاذه به خدا

قرآن مواردی را به عنوان چیزهایی که می‌باید از آن‌ها به خدا پناه برد، بیان داشته که
 از همه مهم‌تر ابلیس است که در آغاز این موضوع از آن سخن رفت. قرآن در این باره
 به دسته‌های مختلف اشاره می‌کند.

دسته اول: آیاتی که از شیطان بدون اشاره به اعمال وی سخن گفته است.^۷ در این

۱. صحیفه سجاده، دعای ۸، ص ۷۷.

۲. اذکار: جمع «ذکر».

۳. مفاتیح الجنان، ص ۵۳۵.

۴. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۱۳.

۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۶۶.

۶. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۳۴۱.

۷. آل عمران، آیه ۳۶: ﴿فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِنِ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَعَيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ و نحل، آیه ۹۸: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾.

آیات روشن بودن شر و وسوسه‌گری ابلیس علت مطرح نشدن آن و ذکر نشدن کارهای زشت برای عمومیت بخشیدن به آن‌هاست، به گونه‌ای که شامل همه شرها بشود، چنان که در آیه ۱ و ۲ سوره فلق سفارش شده که از شر همه مخلوقات به خدا پناه برده شود. با وجود این در آیاتی دیگر به پناه بردن از ابلیس امر شده که بیان‌گر اهمیت توجه به خطر وسوسه‌های اوست.

دسته دوم: آیاتی است که در آن‌ها شررسانی ابلیس بازگو و از آن استعاذه شده یا به استعاذه سفارش گردیده است. از این دست آیات می‌توان به سفارش به پیامبر ﷺ اشاره کرد که می‌بایست از شر وسوسه‌های ابلیس به خدا پناه برد^۱. یا به انسان دستور داده شده که از نزع^۲ شیطان به خدا پناه ببرد^۳. از این رو به غضب انداختن و تحریک قلب و وسوسه و گمراهی ابلیس هنگام خشم و انتقام از مواردی است که می‌بایست به عنوان نزع ابلیس، به خداوند پناه برد.

دسته سوم: از دیگر اموری که باید از آن به خدا پناه برد، می‌توان از متکبرانی چون فرعونیان یاد کرد. پیامبران کسانی‌اند که به عنوان سرمشق زندگی، می‌بایست از رفتار آنان درس بیاموزیم.

حضرت موسی علیه السلام از شر متکبرانی مانند فرعون به خدا پناه می‌برد. متکبر کسی است که از اقرار به الوهیت خدا و پیروی از او تکبر می‌ورزد و حاضر نمی‌شود از حق اطاعت کند^۴.

دسته چهارم: هنگام خطر نیز باید به خداوند پناه برد^۵. همچنان‌که از شر نادانی باید

۱. مؤمنون، آیه ۹۷: ﴿وَقُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ﴾.

۲. نزع: داخل شدن در چیزی برای فاسد کردن آن.

۳. فصلت، آیه ۳۶: ﴿وَإِنَّا يَنْزِعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعًا فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

۴. غافر، آیه ۲۷: ﴿وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾.

۵. دخان، آیه ۲۰: ﴿وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَزُولُوا﴾.

چنین کرد، زیرا هیچ خطری بالاتر از جهل، انسان را به هلاکت نمی اندازد.^۱
 دسته پنجم: رهایی از آلودگی دامان خطر عفت و حیازدایی از دیگر مواردی است که پناهجویی به صراحت امری پسندیده شمرده شده و حضرت مریم علیها السلام به عنوان مصداق و اسوه قرآنی این کار را هنگام چنین خطری انجام داده است.^۲
 البته این به زنان اختصاص ندارد، زیرا قرآن آن را درباره یوسف علیه السلام نیز بیان می کند که چه سان از شر آلودگی دامان و اتهام به گناه به خدایش پناه می برد.^۳
 دسته ششم: ظلم نیز از دیگر مواردی است که قرآن پناهجویی به خدا را در آن پسندیده معرفی می کند و از زبان یوسف علیه السلام می فرماید:

﴿مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾؛^۴

پناه می برم به خدا که جز کسی که متاع خود را نزدش یافتیم، بازداشت کنیم و گرنه در غیر این صورت ما از ستمگران خواهیم بود.

دسته هفتم: پناهجویی از هر نوع بدی و شر از دیگر موارد سفارش شده قرآن است. این شرها می تواند از جن و انس و آتش و طوفان و باران و قحطی و بیماری و مانند آن باشد. دشمنی دشمنان و کافران نیز از همین قسم به شمار می آید که قرآن از آن یاد کرده و مردمان را سفارش به پناهجویی به خدا می کند.^۵

۱. هود، آیه ۴۵-۴۷: ﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنِّي وَأِنِّي وَالِدٌ وَأَنَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنُ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ * وبقره، آیه ۶۷: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْهَبُوا بَعْرَةَ قَالُوا أَتَتَّخِذُونَ هَذَاهُ قَالُوا أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾.
۲. مریم، آیه ۱۸: ﴿قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ﴾.
۳. یوسف، آیه ۲۳: ﴿وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾.
۴. همان.
۵. غافر، آیه ۵۶: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِذْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كَيْتٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾.

دسته هشتم: شرّ حسودانی که حسد می‌ورزند و حسادت باطن خود را آشکار ساخته، چشم زخم می‌زنند و در مقام عمل کارهایی زیان‌باری انجام می‌دهند. ﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾^۱.

از حسد مردم فرومایه باید در حذر بود. حسد، نیروی روانی پلیدی است که بر نعمت و آسایش دیگران رشک می‌برد و آتش حسرت درونی حاسد را برمی‌انگیزاند و بدین طریق روح پلید وی نیز بر اثر تفکر و حسرت درونی تقویت شده، می‌تواند از طریقی شر و ضرر خود را متوجه شخصی که مورد حسد و رشک اوست وارد سازد. باید از آن درحذر بود و به ساحت کبریایی به قرائت دو سوره پناه برد و ملتجی شد.

از طبرسی در مجمع البیان روایت شده است که: رسول خدا ﷺ بسیار بود که به وسیله قرائت دو سوره مُعَوِّذَتَیْنِ حسن و حسین ﷺ را از خطر و ضرر جادو یا دعا و درخواست رهایی می‌کرد.^۲

و نیز در همان کتاب از عقبه بن عامر روایت نموده که: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هیچ یک از آیات کریمه قرآنی که بر من نازل شد، مانند دو سوره مُعَوِّذَتَیْنِ، تعویذ را ذکر نکرده‌اند»^۳.

این‌ها نمونه‌هایی است که قرآن بر پناه‌جویی به خدا در آن‌ها تأکید و سفارش می‌کند تا نشان دهد جز قدرت و احاطه کامل ربوبی او چیزی دیگر نمی‌تواند بازدارنده از شرور باشد و انسان همواره نه تنها می‌بایست خود را در محضر خدا بدانند بلکه برای رهایی از شرور ظاهری و باطنی باید او پناه برد که او بهترین ملجأ و مأوی است و پناه‌گاهی بهتر از او نمی‌توان یافت.

۱. فلق، آیه ۵: ﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۶۶.

۳. همان.

توکل بر خدا، عامل مصونیت از چشم‌زخم

واژه‌شناسی و مفهوم‌شناسی توکل

توکل از مادهٔ «وکل» است که وکالت نیز از همین باب است. در صورتی که با حرف «لام» به کار رود به معنای ولایت‌پذیری و چنانچه با «علی» استعمال شود به معنای اظهار عجز و اعتماد به غیر است و آنچه در قرآن آمده، به معنای اخیر است.^۱ در توکل به لحاظ وزن «تفعل»، نوعی از مطاوعه (موافقت و پذیرش) و اختیار وجود دارد که گویا انسان با اختیار خود، فردی را به عنوان وکیل انتخاب می‌نماید تا به کارهایش سامان بخشد.^۲

توکل امری قراردادی نیست و یک امر ذهنی محض نیز نیست که انسان در ذهنش بگوید: من توکل کردم، بلکه به این معناست که آدمی در کارهای خود فقط طاعت خدا و وظیفه را در نظر بگیرد و در سرنوشت خویش به خدا اعتماد کند. توکل به مفهوم تکیه کردن به خداوند است، خدایی که بهترین تکیه‌گاه است و باید دانست که انسان با توکل به خدا پشتوانهٔ محکمی دارد و در تمام مراحل زندگانی موفق می‌شود.

توکل به این معنا نیست که دست از همهٔ تلاش‌ها بکشیم و بگوییم: «ما که توکل به خدا داریم پس موفق می‌شویم»، چنان‌که در حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل شده است: هنگامی که یک نفر عرب پای شتر خود را نبسته و آن را بدون محافظ رها ساخته بود و این کار را نشانهٔ توکل بر خدا می‌دانست، پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود:

إِعْقِلْهَا وَتَوَكَّلْ؛^۳

یعنی پایش را ببند و سپس توکل کن.

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۶۹.

۲. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، ص ۱۹۳.

۳. حکمت‌نامهٔ پیامبر اعظم، ج ۸، ص ۳۵۹.

بلکه منظور این است که آدمی در چهاردیوار عالم ماده، و محدوده قدرت و توانایی خود محاصره نگردد و چشم خویش را به حمایت و لطف پروردگار بدوزد. این توجه مخصوص، آرامش و اطمینان و نیروی فوق‌العاده روحی و معنوی به انسان می‌بخشد که در مواجهه با مشکلات اثر عظیمی خواهد داشت:

در تعریف توکل به خداوند متعال لازم است توجه داشت:

اولاً: توکل در رابطه فرد با خداوند مطرح است، که در اعمال آدمی تأثیر داشته و ارتباط او با خدا را نمایان می‌سازد. در حالی که انسان ارتباطش با خدا را از طریق دعا، استعاذه، انجام فرایض و مستحبات نیز نشان می‌دهد، در توکل جنبه‌ای از رابطه فرد با خدا نمایان است که تلویحاً فرد متوکل پیش فرض‌هایی را پذیرفته است که مهم‌ترین آن‌ها باور و ایمان به قدرت، حکمت و شفقت خداوند به بندگانش است. و همین جنبه اعتماد و ایمان رابطه توکل‌گونه را از انواع دیگر رابطه‌ها متمایز می‌کند. برای برجسته کردن همین جنبه است که ملا احمد نراقی در کتاب معراج السعاده توکل را در باب «حُسنِ ظن به خداوند متعال» شرح می‌دهد. این جنبه اعتماد از نظر عرفانی بسیار بااهمیت است، چون دوستی ارکانی دارد که از مهم‌ترین آن‌ها «اعتماد» است. به دلیل همین درجه بالای توکل است که خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد. و در قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^۱.

ثانیاً: فرد متوکل به وعده‌های خداوندی در قرآن علم و ایمان دارد و می‌داند خدا او را به اهداف خود خواهد رسانید و تلاش‌های انسان در راه خدا بی‌نتیجه نخواهد ماند. لازمه انجام توکل در عمل، واگذاری کار به کاردان واقعی (خداوند متعال) است. ثالثاً: در توکل علم به این‌که در چه کارهایی می‌توان توکل کرد و دامنه آن در چه اموری جاری و ساری نیست، لازم است.

نقش توکل در مصونیت از چشم‌زخم

موضوع توکل از موضوعات مهم دین و حقیقت توحید افعالی است که لازمه‌اش توکل بر پروردگار می‌باشد. یعنی مسلمان کسی است که تکیه‌اش در به دست آوردن منفعت و سود و در مصون بودن از مضرات و خطرهای خداوند قادر می‌باشد که معنای: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَاحَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» همین است. به دیگر سخن، یقین کند اسباب دنیوی استقلال ندارد و به تنهایی نمی‌تواند کاری کند. البته مطالعه دقیق آیات و احادیث نشان می‌دهد توکل پسندیده که قرآن آن را در زمره صفت برجسته انبیا و اهل ایمان برشمرده، هرگز با کوشش برای رسیدن به مطلوب منافاتی ندارد، بلکه عین کوشش است.

برای رهایی از چشم‌زخم یا مصونیت از آن در سوره یوسف به مسئله توکل بر خدا اشاره شده و از مردمان خواسته از این عامل برای پیش‌گیری از چشم‌زخم و ایمن ماندن از آن استفاده کنند، زیرا در حقیقت انسان باید به این باور برسد که فقط خداوند می‌تواند در برابر همه قدرتهای ماورایی و فرامادی بایستد و او را نجات دهد یا در امان نگاه دارد.

حضرت یعقوب علیه السلام آن‌گاه که فرزندان را به مصر می‌فرستد تا به حضور سلطان رسیده از او گندم بخرند، چنین وصیت می‌کند:

﴿ وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَأَدْخُلُوا مِن أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَلْحَكُمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ۱﴾

و [هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند، یعقوب] گفت: فرزندان من! از یک در وارد

نشوید بلکه از درهای متفرق وارد گردید (تا توجه مردم به سوی تان جلب نشود)؛ و [من با این دستور] نمی توانم حادثه‌ای را که از طرف خدا حتمی است، از شما دفع کنم! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! بر او توکل کرده‌ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.

چنان‌که در بیان تفسیر آیه گذشت، اکثر مفسران معتقدند چاره‌اندیشی یعقوب علیه السلام برای دفع چشم‌زخم مصریان بود که احتمال داشت متوجه فرزندان خوش اندام وی گردد. آن حضرت می‌دانست چاره‌اندیشی‌اش بدون حکمت الهی هیچ ارزشی ندارد، لذا مسئله توکل را مطرح کرد تا اندکی از اضطراب و تشویش خاطر خود را التیام بخشد. طبق بیان علامه طباطبائی در این آیه شریفه سه نکته قابل دقت است:

نکته اول: معنای توکل بر غیر، عبارت است از این‌که آدمی غیر خود را بر امری از امور تسلط دهد که هم با شخص متوکل ارتباط و نسبت دارد، و هم با موکل.

نکته دوم: اسباب عادی به دلیل این‌که در تأثیر خود مستقل نبوده و در ذات خویش بی‌نیاز و بی‌احتیاج به غیر خود نیستند به ناچار می‌باید کسی که در مقاصد و غرض‌های زندگی‌اش متوسل به آن‌ها می‌شود در عین توسلش به آن‌ها، متوکل بر غیر آن‌ها و سببی که فوق آن‌هاست بشود، تا آن سبب، سببیت این اسباب عادی را باعث شود، و در نتیجه سببیت این‌ها تمام گردد، که اگر چنین توکلی بکند، بر طبق روش صحیح و طریق رشد و صواب رفتار کرده، نه این‌که اسباب عادی را که خداوند، نظام وجود را بر اساس آن‌ها بنا نهاده، مهمل^۱ دانسته هدف‌های زندگی خود را بدون طریق طلب کند، که چنین طلبی ضلالت و جهل است.

نکته سوم: این‌که آن سببی که می‌باید بدان توکل جست (و خلاصه سببی که تمام اسباب در سببیت خود نیازمند به آنند) همانا خدای سبحان و یگانه‌ای است که

۱. مهمل: بیهوده.

شریکی ندارد. آری، او خداوندی است که معبودی جز او نبوده و او رب و پرورش دهنده هر چیز است. این نکته از حصری استفاده می شود که جمله: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ بر آن دلالت می کند.^۱

همان گونه که ملاحظه شد در قصه یعقوب عليه السلام و فرزندانش، توکل به خدا هنگام احساس خطر چشم زخم سفارش شده است و نیز قرآن در آیه مذکور و آیات دیگر بر کوشش فرد تأکید می ورزد و مسلمانان را به تلاش و فعالیت و برنامه ریزی در حین توکل به خداوند ترغیب می نمایند.

در حقیقت آدمی باید به این باور برسد که با توکل بر خدا، اعتماد به نفس بالا می رود و در نتیجه با کسب قدرت الهی می توان مانع تأثیر چشم زخم شد.

آثار و نتیجه توکل به خدا

وقتی انسان بداند به خدایی توکل کرده که تواناست و از همه چیز آگاهی دارد، دارای پی آمدهای مثبتی در زندگی فردی و اجتماعی انسان هاست، که به جهت اختصار فقط به برخی از ثمرات و فواید توکل اشاره می شود.

۱. آرامش و اطمینان قلبی

یکی از فواید توکل، آرامش درونی و اطمینان قلبی است که در پرتو توکل به شر دست می دهد. با توکل بر خدا، خداوند نور امید بر دل می پاشد و توان و استعداد انسان شکوفا می گردد و خستگی راه بر او چیره نمی شود و در همه حال احساس آرامش می کند.

زمانی که حضرت موسی عليه السلام قوم خود را شبانه به سوی سرزمین موعود راهبری

می‌کرد و می‌کوشید امید ایمان به خدا را در دلشان زنده کند، نزدیک صبح قوم خسته موسی علیه السلام خود را با فرعونیان رویارو دیدند که آن‌ها را تعقیب می‌نمودند، از ترس بر خود لرزیدند و اظهار کردند که توانِ مقابله با قومِ فرعون را نخواهند داشت. ولی حضرت موسی علیه السلام آنان را قوتِ قلب داده و گفت جای هیچ نگرانی نیست، چون خدا با اوست.

قرآن می‌فرماید:

﴿ قَلَّمَا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ * قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ۱﴾

هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: «ما در چنگ فرعونیان گرفتار شدیم!» «موسی» گفت: چنین نیست! یقیناً پروردگار با من است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در توکل به خداوند متعال نمونه بود، چنان حالتی یافته بود که وقتی ابوبکر در غار دچار ترس شده بود و می‌پنداشت کافران آنان را خواهند یافت، با آرامش به ابوبکر گفت: نگران نباش، خداوند با ماست:

﴿ إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۲﴾

اگر او را یاری نکنید، خداوند یاری‌اش کرد [و در مشکل‌ترین ساعات، تنه‌ایش نگذاشت] آن هنگام که کافران او را [از مکه] بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود [و یک نفر بیشتر همراه نداشت] آن هنگام که آن دو در غار بودند، [و او به همراه

۱. شعراء، آیه ۶۱-۶۲.

۲. توبه، آیه ۴۰.

خود می‌گفت: ﴿... لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾؛^۱ غم مخور، خدا با ماست! در این زمان، خداوند سکینه [و آرامش] خود را بر او فرستاد و با لشکریایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تقویت نمود و گفتار [و هدف] کافران را پایین قرار داد، [و آن‌ها را با شکست مواجه ساخت] و سخن خدا [و آیین او] بالا [و پیروز] است و خداوند عزیز و حکیم است.

بهتر است برای پی بردن به این جنبهٔ توکل، به نمونه‌هایی از شعارهای توکل‌کنندگان اشاره شود.

۱. توکلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ؛^۲

۲. توکلْتُ عَلَى الْقَادِرِ الْقَاهِرِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى؛^۳

۳. توکلْتُ عَلَى الْقَادِرِ الْقَاهِرِ الْعَلِيِّ الصَّمَدِ؛^۴

۴. لِقُوَّةِ إِلَّا بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ.^۵

در تمام شعارهای مذکور، افراد متوکل زمانی که مرجع توکل و اتکای خود را نام می‌برند، او را با ویژگی‌های حَی، قاهر، قادر، عَلِي، اعلا یاد می‌کنند و این نشان می‌دهد که خود را در طرف نیرویی می‌بینند که مافوق تمام نیروهای مادی است و به طریق نیابتی در خویش توانی فوق‌العاده احساس می‌کنند.

۲. قوت و نیرومندی

از دیگر فواید توکل، داشتن قوت قلب و نیرومندی در تصمیم‌گیری است،

۱. همان.

۲. بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۴۹.

۳. همان، ج ۹۸، ص ۸۱.

۴. همان، ص ۶۷.

۵. همان، ج ۴۳، ص ۹۳.

چنان‌که در حدیثی از حضرت رسول ﷺ نقل شده است:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ^۱

کسی که دوست دارد قوی‌ترین مردم باشد به خداوند توکل کند.

خداوند کریم در قرآن از قصه حضرت نوح چنین می‌فرماید:

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي
بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ
غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ﴾^۲

سرگذشت نوح را بر آن‌ها بخوان! در آن هنگام که به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر تذکرات من نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین [و غیر قابل تحمل] است، [هر کار از دستتان ساخته است بکنید.] من بر خدا توکل کرده‌ام! فکر خود، و قدرت معبودهایتان را جمع کنید. سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند [تمام جوانب کارتان را بنگرید] سپس به حیات من پایان دهید، و [لحظه‌ای] مهلتم ندهید! [اما توانایی ندارید].»

در سوره هود نیز چنین مقاومتی را از سوی حضرت هود در هدایت قوم خود بیان می‌کند که هود ﷺ هم مثل حضرت نوح ﷺ با جرئت و رشادت با مخالفین خود برخورد می‌کند تا جایی که می‌فرماید:

﴿إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ * مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعاً
ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ * إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ
بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳

گفت: من خدا را به شهادت می‌طلبم، شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آنچه

۱. حکمت‌نامه پیامبر اعظم، ج ۸، ص ۳۵۴ و بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۱.

۲. یونس، آیه ۷۱.

۳. هود، آیه ۵۴-۵۸.

شریک [خدا] قرار می‌دهید... از آنچه غیر او [می‌پرستید] حال که چنین است، همگی برایم نقشه بکشید و مرا مهلت ندهید! اما بدانید کاری از دست‌تان ساخته نیست! من، بر «الله» که پروردگار من و شماست، توکل کرده‌ام! هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این‌که او بر آن تسلط دارد [اما سلطه‌ای با عدالت! چرا که] پروردگار من بر راه راست است!

زمانی که حضرت شعیب با قوم خود برخورد می‌کند در او نیز چنین قوت قلب و جرئتی مشاهده می‌گردد که ناشی از توکل بالای او به خداوند متعال است.^۱

۳. عزت نفس

از دیگر ثمرات توکل به خدا، عزت و سربلندی در بین مردم است. فرد متوکل چون به خدا تکیه می‌کند غنای^۲ نسبی از مردم دارد و برای رسیدن به مال و مقام از آنان التماس نمی‌کند، لذا عزت و سربلندی‌اش حفظ می‌شود. از همه مهم‌تر چون خداوند عزیز است، نمی‌گذارد پناهنده خود به ذلت و خواری دچار شود. قرآن می‌فرماید:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ﴾^۳

و بر خداوند عزیز و رحیم توکل کن.

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۴

هر کس بر خدا توکل کند، [پیروز می‌گردد] خداوند قدرتمند و حکیم است.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

۱. اعراف، آیه ۸۸ - ۸۹

۲. غنا: بی‌نیازی.

۳. شعراء، آیه ۲۱۷.

۴. انفال، آیه ۴۹.

إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يَجُولَانِ، فَإِذَا ظَفَرَ بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَأْنَا^۱

بی‌نیازی و عزت در گردش و جابه جایی هستند، پس هرکجا به توکل برخوردند، در آنجا وطن برمی‌گزینند.

۴. بصیرت و شکوفایی تفکر

توکل بر خدا، هوش و قدرت تفکر را می‌افزاید و روشن بینی خاصی به انسان می‌دهد، زیرا قطع نظر از برکات معنوی این فضیلت، سبب می‌شود آدمی در مشکلات دست‌پاچه و وحشت‌زده نشود و قدرت تصمیم‌گیری را حفظ کرده، نزدیک‌ترین راه درمان و حل مشکل را بیابد.

علی علیه السلام چنین می‌فرماید:

مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ أَضَاءَتْ لَهُ السُّبُهَاتُ، وَكَفَى الْمُؤَنَاتِ وَأَمَّنَ التَّبَعَاتِ؛^۲

کسی که به خدا توکل کند، تاریکی شبهه‌ها برایش روشن می‌شود؛ اسباب پیروزی‌اش فراهم می‌گردد و از مشکلات رهایی می‌یابد.

از سوی دیگر توکل بسیاری از صفات زشت، مانند حرص، حسد، دنیاپرستی، بخل و تنگ‌نظری را از انسان دور می‌سازد، چرا که وقتی تکیه‌گاه آدمی خداوند قادر باشد و زمزمه‌اش: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۳ خود را سرشار از کامیابی و بی‌نیازی می‌بیند و دیگر جایی برای اوصاف رذیله باقی نمی‌ماند.

راه رسیدن به توکل

براساس برخی آیات، اموری چند در پیدایی توکل مؤثر است که پیش از همه

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۴

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۷.

۳. طلاق، آیه ۳.

می‌توان به شناخت صحیح از خداوند و درک صحیح از مجموعه صفات او همچون: علم^۱، خالقیت^۲، مالکیت^۳، حکمت، عزت^۴، جاودانگی^۵ و ربوبیت^۶ اشاره کرد. انسان موحد وقتی ولایت حضرت باری تعالی را پذیرفت، به ربوبیت او ایمان می‌آورد و وی را مرجع همه اسباب و علل می‌داند و در نتیجه همه امورش را به او وامی‌گذارد:

﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾^۷؛

این است خداوند، پروردگار من، بر او توکل کرده‌ام و به سویش بازمی‌گردم. این‌که آفریدگار لزوم توکل را پس از توجه‌دادن به الوهیت و یکتایی خود توصیه نموده:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۸؛

خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست، و مؤمنان باید فقط بر او توکل کنند. نشان می‌دهد که ایمان و شناخت صحیح مهم‌ترین انگیزه برای توکل به خداست، لذا برخی گفته‌اند: برای ایجاد انگیزه توکل، آیه‌ای بالاتر از این آیه نیست.^۹

۱. اعراف، آیه ۸۴ ﴿وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبُّنَا أَفَتُحِبُّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾.

۲. زمر، آیه ۶۲ ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾.

۳. نساء، آیه ۱۷۱ ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلَّمْتَهُ آفَافًا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهَوُا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾.

۴. انفال، آیه ۴۹ ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

۵. فرقان، آیه ۵۸ ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا﴾.

۶. هود، آیه ۵۶ ﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

۷. شوری، آیه ۱۰.

۸. تغابن، آیه ۱۳.

۹. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۵، ص ۱۸۵.

با نگاهی به خودمان از این بابت که ابتدا ما نطفه‌ای در رَحِمِ مادر بودیم و دستمان از همه جا کوتاه بود ولی از لطف خداوند بهره‌مند بودیم. خداوند، پس از به دنیا آمدنمان شیر را از وجود مادر و هم‌چنین محبت‌های بی‌کران مادر را برای رشد و نمو ما قرار داد. سپس به ما مکیدن پستان مادر را آموزش داد و او را واداشت شبانه‌روز در اختیارمان باشد و از این خدمت خسته‌کننده احساس خرسندی کند و لذت ببرد.

هنگامی که بزرگ شدیم، نعمت‌های گوناگون خود را از ما دریغ نفرمود و ما را غرق الطاف و عنایات خود ساخت.

آری، هرگاه انسان در این امور بیندیشد، درمی‌یابد که همه چیز از سوی خداست و تنها باید بر او توکل کرد و مضمون آیه شریفه قرآن که می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۱

و اگر خداوند، [برای امتحان یا کیفر گناه،] زبانی به تو رساند، کسی جز او آن را برطرف نمی‌سازد و اگر اراده خیری برایت کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد! آن را به هر کس از بندگانش بخواهد می‌رساند و او غفور و رحیم است.

ایمان به این واقعیت‌ها آدمی را به حقیقت توکل نزدیک می‌سازد و او را در زمره متوکلان حقیقی قرار می‌دهد.

مؤلفه‌های سازنده توکل

با استفاده از بررسی آیات و احادیث، مؤلفه‌های سازنده ذیل در توکل به خدا، شناسایی شده‌اند:

۱. اسناد امور و اتفاق‌ها به خداوند متعال

اعتماد قلبی به خداوند و اسناد^۱ امور و رخدادها به حضرت باری تعالی در ایجاد سکینه قلبی و آرامش درونی به حدی مؤثر است که موجب می‌شود اضطراب و تشویش در انسان متوکل از بین رفته و فرد به راحتی در راه حصول به نتیجه گام بردارد. از ویژگی‌های افراد متوکل این است که از روی آوردن روزگار خیلی به خود نمی‌بالند و از برگشت و ادبار^۲ آن‌چندان دچار تشویش و اضطراب نمی‌شوند، بلکه تا حد امکان برای رسیدن به مطلوب می‌کوشند و نتیجه کار را به خدا وامی‌گذارند و اطمینان دارند خداوند آنان را در رسیدن به مطلوب یاری خواهد کرد. در حقیقت حال این افراد مانند اشخاصی است که به حصار و قلعه‌ای عظیم پناه برده و در آن‌را به روی دشمن بسته‌اند. اینان از مشکلات به حصار توکل روی آورده‌اند که فردی را یارای دست‌یابی بر آن قلعه نیست، لذا اضطراب و خوف برای آنان مفهومی ندارد.

۲. معنای الوهی دادن به اتفاق‌های زندگی

متوکلان به اتفاق‌های زندگی معنایی می‌دهند که آنان را در تعبیر و تفسیر پدیده‌های زندگی یاری رسانده و به توازن شناختی و عاطفی آنان کمک می‌نماید، و آن‌ها را از خلأ زیستی، بی‌هدفی، پوچی و سردرگمی‌هایی می‌بخشد. این افراد با تمام کوششی که به منظور رسیدن به مطلوب و مقصود به کار می‌گیرند، اگر نتیجه موافق طبعشان نبود و نتیجه نامساعد گرفتند، باور دارند که خیر واقعی را خدا می‌داند و به فرمایش خداوند در قرآن باور دارند که می‌فرماید:

۱. اسناد: نسبت دادن.

۲. ادبار: پشت کردن.

﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیرتان در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شرّتان در آن است. و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید.

آن‌گاه که ابراهیم خلیل علیه السلام در آتش کینه و غضب نمرود قرار گرفت، حقیقت توکل بر خدا را در عمل معنا کرد، چنان که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

أَخِرُّ مَا تَكَلَّمُ بِهِ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام حِينَ أَلْقِيَ فِي النَّارِ: حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ^۲؛
آن‌گاه که ابراهیم علیه السلام در آتش پرتاب شد، واپسین سخن او این بود: خدا مرا بس است و نیکو حمایت‌گری است.

۳. امیدوار بودن به خدا

یکی دیگر از ابعاد توکل به خدا، امیدواری انسان متوکل به لطف خداوند متعال در شرایط سخت زندگی است. امیدواری به رستگاری و رسیدن به مطلوب و نجات یافتن از ناراحتی‌ها و اندوه‌ها، گشایش گرفتاری‌ها، و نصرت حق در غلبه بر باطل، هدایت از گمراهی‌ها به سوی نور و... همه از برکات توکل است. فرد متوکل به وعده‌های نصرت خدا در قرآن اعتقاد و ایمان دارد، لذا خود را در گرفتاری‌ها نمی‌بازد. نمونه‌های فراوانی در قرآن درباره مداخله خداوند در شرایط توان‌فرسای زندگی وجود دارد که مایه تسلای امیدواری برای متوکلان است که به نمونه‌ای از آن‌ها در زیر اشاره می‌شود:

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ

۱. بقره، آیه ۲۱۶.

۲. حکمت‌نامه پیامبر اعظم، ج ۳، ص ۹۹.

فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى
 لِلْعَابِدِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ * وَأَدْخَلْنَاهُمْ
 فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ
 عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ *
 فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ؛^۱

و ایوب را [به یاد آور] هنگامی که پروردگارش را خواند [و عرضه داشت: «بدحالی و مشکلات به من روی آورده و تو مهربان‌ترین مهربانانی!» ما دعای او را مستجاب کردیم و ناراحتی‌هایی را که داشت برطرف ساختیم و خاندانش را به وی بازگرداندیم و همانندشان را بر آن‌ها افزودیم تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای عبادت‌کنندگان باشد. و اسماعیل و ادريس و ذالکفل را [به یاد آور] که همه از صابران بودند. و ما آنان را در رحمت خود وارد ساختیم، چرا که از صالحان بودند. و ذالنون [یونس] را [به یاد آور] آن هنگام که خشم‌گین [از میان قوم خود] رفت و چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت [اما زمانی که در کام نهنگ فرو رفت]، در آن ظلمت‌ها [ی متراکم] صدا زد: «خداوند!!» جز تو معبودی نیست! منزهی تو! من از ستم‌کاران بودم! ما دعایش را اجابت کردیم و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم و این‌گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.

نقش اذکار در مصونیت از چشم‌زخم

ذکر به معنای یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است^۲، لذا گفته‌اند ذکر دوگونه است: «ذکر قلبی» و «ذکر زبانی»؛ ﴿... وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ... وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ﴾؛^۳ مراد

۱. انبیاء، آیه ۸۳-۸۸

۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۸۱.

۳. اعراف، آیه ۲۰۵.

از ذکر لسانی به زبان آوردن اذکاری مانند تحمید، تهلیل، تکبیر و... است.^۱
 و هر یک از آن‌ها دوگونه است: یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی.^۲
 واژه ذکر در قرآن غالباً در معانی لغوی آن و در موارد محدودی نیز به قرآن^۳، کتب
 انبیای پیشین^۴، نماز^۵، نماز جمعه^۶ و پیامبر اسلام^۷ اطلاق شده است.
 شناخت خدا و پرستش وی عهد و پیمانی بوده که در طول زمان، به دست
 فراموشی سپرده شده، و خدا با فرستادن انبیای الهی درصدد بوده که دیگر بار آن را
 به یاد آدمیان آورد. در سوره اعراف^۸ سخن از عهدی که با بشر بسته شده، به میان آمده
 و از بشر گله شده که چرا پای بند عهدش نبوده است. پیامبران مبعوث شدند که این
 عهد را یادآور شوند. بر این اساس است که مهم‌ترین وظیفه پیامبر اکرم ﷺ در سوره
 غاشیه «تذکر» دادن بیان شده و خداوند چنین می‌فرماید:

۱. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۳۵ و تفسیر مخزن العرفان، ج ۱۴، ص ۱۶۴.
۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۸۱.
۳. حجر، آیه ۹: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ و البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۳۲۰، و تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۰۱.
۴. انبیاء، آیه ۲۴: ﴿أَمْ آتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِينٍ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾؛ المفردات فی غریب القرآن، ج ۱۴، ص ۱۷۳ و تفسیر ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۹۶.
۵. آل عمران، آیه ۱۹۱: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾؛ البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۹۱ کز الدقائق، ج ۳، ص ۲۹۱.
۶. جمعه، آیه ۹: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَوَدَّىٰ لِلصَّلَاةِ مِنَ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ و كشف الاسرار و عدة الابواب، ج ۱۰، ص ۱۰۰.
۷. طلاق، آیه ۱۰-۱۱: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا • رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ﴾؛ البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۹ و روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۹، ص ۲۸۰.
۸. اعراف، آیه ۱۷۲-۱۷۳: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾.

﴿ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ۱﴾

پس پند ده، که تو پند دهنده‌ای هستی.

زیرا یاد خدا از مهم‌ترین عوامل رسیدن به قرب الهی است که انسان را از جهان ماده به عالم معنا و معنویت می‌رساند.

البته درباره میزان یاد خدا و این‌که چه اندازه باید به یاد خداوند بود، بر طبق آیات و روایات یاد پروردگار حدی ندارد و باید در هر حال به یاد خدا بود.

امام صادق علیه السلام در این زمینه فرمودند:

مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرَ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ؛^۲

هر چیزی حدی دارد که در آن‌جا به پایان می‌رسد، مگر یاد خداوند که برایش حدی نیست. خدا فرایض را واجب کرده و هر که آن‌ها را به جا آورد، همان حد آن‌هاست... ولی ذکر، حدی ندارد.

چنان‌که خدای تعالی فرمودند:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ۳﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را فراوان یاد کنید. - یاد خدا محدودیتی ندارد. انسان در تمام ساعات و در همه افکار خود شخص خاصی را در خاطر داشته باشد، کم‌کم محبت او در قلبش حاکم می‌شود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَحَبَّهُ؛^۴

هرکس زیاد خدا را یاد کند، محبت خداوند در قلبش حاکم می‌شود.

کسانی که خدا را یاد کنند، از گزند شیطان محفوظ می‌مانند. امام علی علیه السلام فرمودند:

۱. غاشیه، آیه ۲۱-۲۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۹۹.

۳. احزاب، آیه ۴۱.

۴. بحارالانوار، ج ۶۶ ص ۳۴۹.

ذِكْرُ اللَّهِ رَأْسُ مَالِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ رِبْحُهُ السَّلَامَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛^۱

یاد خدا سرمایه هر مؤمنی است و سود آن سالم ماندن از گزند شیطان است.

و نیز در قرآن^۲ به این معنا اشاره شده است که: شیطان مثل طواف‌کننده‌ای کوشا، پیرامون قلب و روح آدم می‌گردد و در پی راه نفوذی است تا فرد را منحرف کند. اگر انسان خداوند را یاد کند، یاد خدا همچون چراغی در ظلمت، همه جا را نورانی می‌کند.

در روایات متعددی برای دفع آثار سوء چشم‌زخم به ذکر خدا توصیه شده که در بررسی ادعیه مأثوره و تعویذهای چشم‌زخم به تفصیل به آن‌ها پرداخته خواهد شد، ولی در این جا به نمونه‌هایی چند اشاره می‌شود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «هر کس از سیرت و صورت برادر مسلمانش خوشنود شود، خدا را یاد کند، چرا که وقتی خداوند را به یاد آورد، ضرری به برادر مؤمنش نمی‌رسد».^۳

و نیز فرمود: «کسی که چیزی از برادرش او را متعجب ساخت، ذکر «تبارک الله أحسن الخالقین» را بگوید، زیرا چشم‌زخم حق است».^۴ و با گفتن: «آمنتُ بالله و صلی الله علی محمد و آله» پس از آن اثر چشم‌زخم خنثا می‌گردد، چنان‌که قرائت سوره «ناس» و «فلق» هنگام ترس از چشم‌خوردن چنین است.^۵

نکته قابل ذکر می‌باشد این‌که واقعیت داشتن چشم‌زخم منافاتی با اراده و خواست و قدرت خدا ندارد بلکه این مسئله نوعی قدرت ماوراءالطبیعه است که خداوند آن را

۱. غردالحکم و ددر الکلم، ص ۱۸۸.

۲. اعراف، آیه ۲۰۱: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾.

۳. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۵.

۴. همان، ص ۲۶.

۵. همان، ج ۹۲.

قرار داده، مانند بسیاری از کارهای دیگر که به واسطه تربیت و قدرت روح آدمی قابل تحقق است.

اهمیت ذکر

گرفتاری‌ها و مشکلات، یکی از همراهان دائم آدمیان، در فراز و نشیب‌های زندگانی است که با شدت و ضعف آن‌ها، به انواع مختلف، زندگی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اما فارغ از راه‌هایی که در عالم خارج می‌توان برای حلّ بعضی از آن‌ها پیدا کرد، نخواهیم از یک راه میان‌بُر که همانا واردات و القائات عالم ماوراست غافل شد. یکی از منازل فرود و نزول این انوار رحمانی، یاد خداوند است.

قرآن کریم یاد خدا را با اهمیت‌ترین و با فضیلت‌ترین اعمال می‌داند. ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ...﴾^۱

با توجه به آن که نماز از مصادیق ذکر است، یکی از فلسفه‌های نماز بازداشتن انسان از فحشا و منکر^۲ است: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾. از این قسمت آیه استفاده می‌شود: یکی از آثار نماز که حتی از نهی از فحشا و منکر نیز مهم‌تر است آن‌که آدمی را به یاد خدا می‌اندازد که ریشه و مایه اصلی هر خیر و سعادت است و به همین دلیل می‌توان «یادخدا» را عامل اصلی نهی از فحشا و منکر دانست.^۳

به عبارت دیگر، یاد خدا مهم‌تر است از اثر بازدارندگی نماز از فحشا و منکر، زیرا یاد خداوند بزرگ‌ترین خیری است که ممکن است به یک انسان برسد، چون کلید

۱. عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. منکر: زشت.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۸۸.

تمام خیرات است و نهی از فحشا و منکر نسبت به آن فایده‌ای جزئی محسوب می‌شود.^۱

برخی نیز گفته‌اند: مراد از: ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ﴾^۲ آن است که خداوند با لطف و رحمتش بزرگ‌ترین یادکنندهٔ بندگان است و بزرگ‌ترین موجودی است که بندگان از سر اخلاص با قلب و زبان او را یاد می‌کنند.^۳

اهتمام به ذکر خدا، چنان‌که گذشت، از جمله ویژگی‌های روشن انبیای گرامی و مردان الهی است.

به عنوان مثال: ذکر فراوان یکی از اهداف حضرت موسی علیه السلام در تقاضای مشارکت دادن برادرش هارون در رسالت خویش از خداست^۴: ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِى *... وَنَذْكُرَكَ كَثِيْرًا﴾^۵.

در آیه‌ای دیگر، اهتمام مردان الهی به ذکر خدا و عدم مانعیت کسب و تجارت از آن به تصویر کشیده شده است: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيْهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ﴾^۶.

اهتمام انسان‌های خدامحور به ذکر الهی و مظاهر آن، همچون نماز به‌گونه‌ای است که هیچ امری از زندگی مادی مانع آن نخواهد شد.

در آیاتی بی‌شمار و با خطاب‌های گوناگون سفارش و تأکید بر ذکر و یاد خدا شده است. گاهی پیامبران الهی مخاطب این آیاتند؛ مانند توصیهٔ حضرت موسی و هارون

۱. روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۵، ص ۲۱۱.

۲. عنکبوت، آیه ۴۵.

۳. تفسیر الکاشفه، ج ۶، ص ۱۱۱.

۴. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۹، ص ۲۷.

۵. طه، آیه ۲۹ و ۳۴.

۶. نور، آیه ۳۷.

به سستی نکردن در ذکر خدا: ﴿وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي﴾^۱ و سفارش حضرت زکریا به ذکر فراوان الهی: ﴿وَأَذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا﴾^۲ و سفارش پیامبر اسلام به ذکر خداوند با تضرع و خوف و آهنگی معتدل در صبح و شام: ﴿وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾^۳.

و در آیات فراوانی به مناسبت‌های گوناگونی، مؤمنان به ذکر خدا سفارش شده‌اند، مانند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾^۴ ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾^۵.

همان‌گونه که یاد و ذکر خداوند نجات‌دهنده همه موجودات هستی از گرفتاری‌ها، پلیدی‌ها و توطئه‌هاست، دوری از یاد خداوند نیز پی‌آمدهایی را به دنبال دارد. در طول تاریخ یکی از بزرگ‌ترین ابتلاهاات زندگی بشر غفلت از خداست که بر اثر آن، بستر ظلم‌ها و گرفتاری‌ها گشوده می‌شود.

خداوند رحیم هیچ‌گاه ظلم را بر کسی روا نمی‌دارد، این انسان است که بر خویش ظلم می‌کند:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ الْنَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۶؛

خداوند به مردم هیچ ستم نمی‌کند، ولی مردم خود به خود ستم می‌کنند.

آثار سوء چشم‌زخم که از نابهنجاری‌های اجتماعی است، توسط خود انسان‌ها بر

اثر غفلت از خدا و اعتماد و پناهندگی به غیر خدا صورت می‌پذیرد.

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾^۷.

۱. طه، آیه ۴۲.

۲. آل عمران، آیه ۴۳.

۳. اعراف، آیه ۲۰۵.

۴. احزاب، آیه ۴۱.

۵. بقره، آیه ۱۵۲.

۶. یونس، آیه ۴۴.

۷. شورا، آیه ۳۰.

اگر شما را مصیبتی رسد، بر اثر کارهایی است که کرده‌اید. و خدا بسیاری از گناهان را عفو می‌کند.

در این آیه شریفه نیز خداوند امیدبخش، بر غافلان نوید امیدواری می‌دهد و با جمله: ﴿وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾. آنان را به پناه خود دعوت می‌کند. انسان آن‌گاه که از یاد خدا غافل شد و بر غیر خدا اعتماد کرد، شیطان و شیطان‌صفت‌ها با حربه‌های مختلف بر او غالب خواهند شد.

﴿وَمَنْ يَعْفُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾؛^۱

هر کس از یاد خدای رحمان روی گرداند، شیطانی بر او می‌گماریم که همواره همراهش باشد.

شایان ذکر است که هیچ مانعی ندارد این اذکار و توسل‌ها به فرمان خداوند جلوی تأثیر نیروی مرموز مغناطیسی چشم‌ها را بگیرد، همان‌گونه که ذکر خدا در بسیاری از عوامل مخرب دیگر نیز اثر می‌گذارد و آن‌ها را به فرمان پروردگار خنثا می‌سازد.

یاد خدا در همه احوال

این‌که فرد خدا را در همه حال حاضر و ناظر بر اعمال خود بداند و لحظه‌ای از یادش غافل نشود. در این مرحله فرد کم کم می‌تواند با ذکر لفظی و توجه به معانی اذکار و ترک معاصی و محرّمات به مراتب والای ذکر نایل شود. گفتنی است کسی که از یاد خدا اعراض کرده و عهدش را فراموش سازد، زندگی سختی خواهد داشت و در قیامت نابینا محسور خواهد شد: ﴿وَلَا تَطْعَمَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا﴾؛^۲ ﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾.^۳

۱. زخرف، آیه ۳۶.

۲. کهف، آیه ۲۸.

۳. زمر، آیه ۲۲.

علی علیه السلام می فرماید:

مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَحَبَّهُ^۱

هر کس خدا را یاد بسیار کند، محبت خداوند در قلبش حاکم می شود.

آثار ذکر

۱. فلاح و رستگاری

از نظر قرآن کریم ذکر خدا زمینه رستگاری انسان را فراهم می سازد:

﴿وَأذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۲

خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾^۳

۲. آرامش

در طول تاریخ یکی از بزرگ‌ترین ابتلائات زندگی بشر، اضطراب و نگرانی و در مقابل، یکی از گم‌شده‌های او آرامش بوده که از هیچ تلاشی برای رسیدن به آن کوتاهی نکرده است. قرآن کریم نزدیک‌ترین راه برای رسیدن به این آرامش را «یاد خدا» می‌داند. برخی در تبیین این حقیقت عوامل نگرانی و پریشانی بشر را ابهام در آینده و سرنوشت، احتمال زوال نعمت‌ها، گرفتاری در چنگال دشمن، بیماری و ناتوانی، درماندگی و احتیاج دانسته‌اند که ایمان به خدا و یادآوری توانایی، قدرت، رأفت و مهربانی او بر طرف‌کننده تمام این نگرانی‌هاست. گاهی نگرانی انسان از گذشته تاریک، گناهان و لغزش‌هایی است که مرتکب شده اما توجه به این که خداوند غفار،

۱. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۲۱.

۲. جمعه، آیه ۱۰.

۳. اعلی، آیه ۱۴-۱۵.

توبه‌پذیر و رحیم است، به او آرامش می‌دهد. گاهی نیز ریشه نگرانی‌های آزاردهنده انسان احساس پوچی و بی‌هدف بودن زندگی است، ولی آن‌که به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است و تمام برنامه‌ها و حوادث زندگی را هم‌آهنگ با همین هدف می‌بیند، نه در زندگی احساس پوچی می‌کند و نه همچون افراد بی‌هدف و مردد، سرگردان و مضطرب است. وحشت از مرگ نیز یکی از عوامل نگرانی و اضطراب آدمی است که در جهان‌بینی اهل ایمان که مرگ را فنا ندانسته بلکه آن را پلی به زندگی جاودان و گذرگاهی برای عبور از دالان زندان دنیا برای رسیدن به فضایی آزاد و مطلوب آخرت می‌دانند، بسی بی‌معناست. بنابراین، تنها در پرتو یاد خدا دل‌ها آرامش می‌پذیرد.

اضطراب و نگرانی یکی از بزرگ‌ترین بلاهای زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها است و آرامش و اطمینان گم‌شده انسان امروزی است که در آرزوی به دست آوردن آن می‌باشد. قرآن کریم راه رسیدن به آرامش را به بشر معرفی می‌نماید:

﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱

آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

و به هر حال منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دل‌هاست، تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه عظمت و علم و آگاهی و حاضر و ناظر بودنش گردد، و این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکی‌ها گردد و میان او و گناه سدی مستحکم ایجاد کند.

پرتو یاد خدا گر دهد آرایش دل بگذرد عمر تو در سایه آسایش دل

۱. رعد، آیه ۲۸؛ در ترجمه منظوم این آیه چنین می‌خوانیم:

گر توست نفس آدمی، رام شود خوش سیرت و خوش صورت و خوش نام شود
روی آر به ذکر حق، مسلمان! زیرا با یاد خداوند، دل آرام شود

ثروت و مال نبخشد به دل آرام و قرار که از آن زاد، پریشانی و آرایش دل
هست تنها به خداوند قَسَم یاد خدائی مایهٔ راحت و آرامش و آسایش دل

۳. دوری از شیطان

کسانی که خدا را یاد کنند، از گزند شیطان محفوظ می‌مانند. امام علی علیه السلام فرمودند: «یاد خدا سرمایهٔ هر مؤمن و سود آن سالم ماندن از گزند شیطان است.» و نیز در قرآن آمده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۱. شیطان مثل طواف‌کننده‌ای کوشا، پیرامون قلب و روح آدمی می‌گردد و در پی راه نفوذی است تا فرد را منحرف کند. اگر انسان خدا را یاد کند، یاد خداوند همچون چراغی در ظلمت، همه جا را نورانی می‌کند.

از روایات استفاده می‌شود خانه‌ای که ذکر خدا در آن بسیار شود، برکتش بسیار می‌شود و ملائکه در آن خانه حاضر و شیطان‌ها دور می‌گردند، و آن خانه برای اهل آسمان‌ها چنان درخشنده است که ستارگان برای اهل زمین. و خانه‌ای که در آن قرآن نخوانند و ذکر خدا در آن نشود، برکتش اندک است و ملائکه از آن می‌گریزند.

۴. یاد خدا کنید تا منسی^۲ خداوند نباشد

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾^۳

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم...

اگر فرد در همهٔ لحظات زندگی به یاد خدا و نعمت‌های نامحدودش باشد، خدا نیز او را در اوج مشکلات و سختی‌ها تنها نخواهد گذاشت.

۱. اعراف، آیه ۲۰۱.

۲. منسی: فراموش شده.

۳. بقره، آیه ۱۵۲.

۵. غذای روح

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «مداومت بر ذکر الهی، غذای روح و کلید رستگاری است». با توجه به اهمیت «ذکر الهی» و نقش سازنده آن در پیشرفت معنوی انسان‌های مؤمن، خداوند مؤمنان را از توجه به اموری که انسان را از یاد خدا بازمی دارد بر حذر می دارد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۱﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و اولادتان شما را از یاد خدا باز ندارد و هر کس چنین کند از زیان‌کاران است.

بدیهی است توجه به مال و زندگی دنیوی در صورتی نهی شده که انسان را از یاد خدا باز دارد. به عبارت دیگر، هدف آدمی در زندگی توجه به آن‌ها باشد ولی در صورتی که مراقب نفس خویش باشد و از این‌ها به عنوان وسیله برای رسیدن به سعادت ابدی استفاده کند، نه تنها مذموم نیست بلکه سفارش نیز شده است. پس تا آن‌جا که از اموال و اولاد در راه خدا و برای نیل به حیات طیبه کمک گرفته شود، از مواهب الهی و مطلوب هستند، اما اگر علاقه افراطی به آن‌ها سدّی در میان انسان و خدا ایجاد کند، بزرگ‌ترین بلا محسوب می‌شوند. و خسروانی بزرگ است، که در آیه شریفه به همین معنا اشاره شده است.^۲

تعبیر به «خاسرون» به این دلیل است که حبّ دنیا چنان انسان را سرگرم می‌کند که سرمایه‌های وجودی خویش را در راه لذت ناپایدار و اوهام و پندارها صرف می‌کند و

۱. منافقون، آیه ۶۳.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۲۹۱.

با دست خالی از دنیا می‌رود در حالی که با داشتن سرمایه‌های بزرگ برای زندگی جاودانه‌اش کاری نکرده است.

در حالات عالم بزرگ «شیخ عبدالله شوشتری» از معاصرین مرحوم علامه مجلسی نوشته‌اند: او فرزندی داشت که بسیار مورد علاقه‌اش بود. این فرزند سخت بیمار شد. پدرش مرحوم شیخ عبدالله، هنگامی که برای ادای نماز جمعه به مسجد آمد، پریشان بود. زمانی که طبق دستور اسلامی، سوره «منافقین» را در رکعت دوم تلاوت کرد و به این آیه رسید، چندین بار آن را تکرار کرد! پس از فراغت از نماز، بعضی یاران علت این تکرار را سؤال کردند، فرمود: «هنگامی که به این آیه رسیدم، یاد فرزندم افتادم، و با تکرار آن به مبارزه با نفس خود برخاستم، آن‌چنان مبارزه کردم که فرض کردم فرزندم مرده، و جنازه‌اش در برابر من است و من از خدا غافل نیستم، آن‌گاه بود که دیگر تکرار نکردم.»^۱

۶. هم‌نشینی با خدا

کسی که همواره به یاد خدا باشد، خداوند هم‌نشین و جلیس او خواهد بود، چنان که در حدیث قدسی به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «ای موسی! من هم‌نشین کسی هستم که مرا یاد کند. موسی سؤال کرد: روزی که هیچ پناهی نیست جز پناه تو، چه کسی در پناهت خواهد بود؟ فرمود: آن‌ها که مرا یاد می‌کنند و من نیز آنان را یاری می‌کنم، و با هم دوستی می‌کنند در راه من، پس دوست دارم آن‌ها را، اینان کسانی هستند که وقتی بنخواهم به اهل زمین بدی برسانم، آنان را یاد کرده و برای‌شان بدی را دفع می‌کنم.»^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۷۳.

۲. چهل حدیث، ص ۲۸۷، ح ۱۸.

۷. محبت خداوند

انسانی که پیوسته به یاد خداست، حبّ الهی در قلبش جای می‌گیرد. چنان‌که در زندگی روزمره نیز چنین است که اگر آدمی در تمام ساعات و همه افکار خود شخص خاصی را در خاطر داشته باشد، کم‌کم محبت او در قلبش حاکم می‌شود. در روایت نیز آمده است.

من اکثر ذکر الله احبه؛^۱

هر کس زیاد خدا را یاد کند، محبت خداوند در قلبش حاکم می‌شود.

نقش دعا در فرهنگ اسلامی

یکی از امور مهم در برقراری رابطه انسان با خدا و از جمله ضروریات اسلام، دعاست. در قرآن شریف، آیات متعدد و در روایات اولیای اسلام، احادیث فراوانی رسیده که مسلمانان را به دعا ترغیب کرده و به استجاب آن وعده داده است.

دعا: در لغت به معنای خواندن و حاجت خواستن، استغاثه به خداوند، استدعای برکت و درخواست از خداست^۲ و در اصطلاح خواندن بنده است خدای خویش را، خواه به منظور درخواست حاجتی از حوایج خویش یا صرفاً برای برگزار نمودن رابطه عبودیت.^۳

دعا پدیده‌ای فطری و از اساسی‌ترین نیازهای روحی انسان است که ضرورت آن در تمام کاوش‌های روان‌شناختی، تأیید شده است. به دلیل همین رابطه دعا با فطرت

۱. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۲۱.

۲. لغت‌نامه دهخدا، ج ۷، ص ۹۶۰۲.

۳. معارف و معارف، ج ۵، ص ۴۰۸.

آن را مایه آرامش و تسکین دردهای روحی آدمی و کاهش شدت اضطراب دانسته‌اند. گرچه دعا در ظاهر درخواست رفع نیازهای مادی و معنوی است، در حقیقت اعتراف به بندگی، فقر و عجز انسان محسوب می‌گردد.

قرآن مجید، از دعا به راه خودسازی، خداشناسی و رابطه میان انسان و خدا تفسیر کرده است. اهمیت این موضوع تا بدان جااست که خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

﴿ قُلْ مَا يَغْبِؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامَاً ۱﴾

بگو: پروردگارم برای تان ارجی قائل نیست، اگر دعای تان نباشد. شما [آیات خدا و پیامبران را] تکذیب کردید، و [این عمل] دامانتان را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد.

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ۲﴾

پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا [دعای] شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند!

از این دو آیه می‌توان استفاده کرد که:

الف - دعا کردن محبوب الهی و خواست حضرتش است؛

ب - بعد از دعا، وعده اجابت داده شده است (البته با رعایت شرایط آن، نه مطلق) باید باور داشته باشیم که طبق فرمایش امام صادق علیه السلام: دعا خود یک عبادت است؛

«الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ».^۳

۱. فرقان، آیه ۷۷.

۲. غافر، آیه ۶۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۴۶۷.

فلسفه دعا و نیایش

دعا درخواست فراهم شدن اسباب و عواملی است که از دائرة قدرت آدمی بیرون باشد، آن هم از کسی که قدرتش بی پایان و هر امری برای او آسان است. انسان برای تقویت اراده و رفع ناراحتی‌ها به تکیه گاهی نیاز دارد، که دعا بهترین تکیه گاه و روشن کننده چراغ امید و آرامش دهنده انسان است. یکی از شرایط مهم استجاب دعا، توأم گشتن آن با کار و کوشش است، چنان که امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ^۱

دعاکننده بدون عمل و تلاش، همانند تیرانداز بدون کمان (زه) است. با توجه به این که زه عامل حرکت و وسیله راندن تیر به سوی هدف است، نقش «عمل» در تأثیر دعا روشن می گردد.

آثار دعا

دعا نه تنها در دین اسلام، بلکه در تمام ادیان الهی مورد توجه بوده و ائمه معصومین علیهم السلام نیز تأکید فراوانی بر دعا و نیایش در برابر ذات اقدس الهی کرده اند. علی علیه السلام می فرماید:

الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ، وَ خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنِ صَدْرِ نَبِيِّ...^۲

دعا کلید نجات و رستگاری است و بهترین دعا، دعایی است که از سینه اهل تقوا برمی خیزد.

۱. نهج البلاغه، ص ۴۷۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۶۸.

و نیز می‌فرماید:

الدُّعَاءُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ، وَ مَتَى تَكْثُرَ قَرْعَ الْأَبَابِ يُفْتَحَ لَكَ؛^۱

دعا سپر مؤمن است، هرگاه بر حاجتی اصرار شود سرانجام در رحمت خدا گشوده خواهد شد.

اگرچه دعا گاهی برای جلب منفعت و سود مادی، و زمانی به منظور دفع ضرر و زیان و گاهی در قالب نفرین دشمنان اسلام و پاره‌ای به شکل پوزش و عذرخواهی از قصور و تقصیرها و دسته‌ای نیز برای جلب بهره‌های معنوی و کرامات اخروی است، مسلماً دعا آثار خیر و برکات دنیوی و اخروی فراوانی دارد که به ذکر سه نمونه اکتفا می‌شود.

۱. دفع بلا

آدمی موجودی ضعیف، ناتوان و آسیب پذیر و در عین حال، سطحی‌نگر است و تا زمانی که سختی و مشکلات گریبانش را نگرفته باشد، متوجه ضعف و ناتوانی خویش نبوده، مغرور و متکبر، دنیا را به کام خود می‌بیند. او فقط هنگامی که با مانع مواجه می‌شود، به خود می‌آید.

در آموزه‌های دینی، به انسان آموزش داده‌اند غرور و خودخواهی را کنار گذاشته، قبل از آن که سختی، مشکلات و بلاها، دامن‌گیرش شود؛ با دعا و نیایش بلاها را از خویش دور سازد.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ عَمُودُ الدِّينِ وَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛^۲

دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمان‌ها و زمین است.

۱. همان.

۲. همان.

بر اساس این فرموده، آنان که از دعا به عنوان بهترین عبادت محرومند، پایگاه و پناهگاه محکمی در برابر مشکلات زندگی نداشته و چونان آدم بی سلاح و سپری هستند که در میدان نبرد زندگی درمانده شده‌اند.

امیر مؤمنان علیه السلام نیز فرمود:

إِدْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالْدُّعَاءِ؛^۱

امواج بلا را با دعا برطرف کنید.

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم:

تَقَدَّمُوا بِالْدُّعَاءِ قَبْلَ نَزْوِلِ الْبَلَاءِ؛^۲

قبل از آن‌که بلا به شما نازل شود، دعا کنید که خداوند به واسطه دعا، بلا را دفع می‌کند.

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ الدُّعَاءَ وَالْبَلَاءَ لَيَتَرَاقَبَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، إِنَّ الدُّعَاءَ لَيَبْرُدُ الْبَلَاءَ وَقَدْ أُبْرِمَ إِتْرَامًا؛^۳

دعا و بلا، تا روز قیامت با هم هستند و دعا، بلا را دفع می‌کند حتی اگر نزول آن قطعی شده باشد.

در سوره انبیا خدای سبحان، با اشاره به داستان حضرت یونس علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا

إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ

وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾؛^۴

و ذا النون [یونس] را [به یاد آور] آن هنگام که خشمگین [از میان قوم خود] رفت و

۱. نهج البلاغه، ص ۴۳۳.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۸۱.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۹.

۴. انبیاء، آیه ۸۷-۸۸.

چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت [اما زمانی که در کام نهنگ فرو رفت،] در آن ظلمت‌ها [ی متراکم] صدا زد: « [خداوند!] جز تو معبودی نیست! منزهی تو! من از ستم‌کاران بودم!» ما دعای او را اجابت کردیم و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم و این‌گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.

از آیه استفاده می‌شود که اگر انسان مؤمن، شرایط و آداب دعا و نیایش را رعایت کند، دعایش مستجاب خواهد شد. پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

إِذَا بَعَثَ نَبِيًّا قَالَ لَهُ: إِذَا أَحْرَزْتَكَ أَمْرٌ تَكْرَهُهُ فَادْعُنِي أَسْتَجِبْ لَكَ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
أَعْطَى أُمَّتِي ذَلِكَ حَيْثُ يَقُولُ: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ! ۱

خدا هرگاه پیامبری می‌فرستاد به او می‌فرمود: هرگاه امر ناخوش‌آیندی تو را اندوه‌گین ساخت، مرا بخوان تا پاسخ دهم. خداوند این نعمت را به امت من نیز ارزانی داشته است آن‌جا که می‌فرماید: مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را.

لذا دعا و توسل به خدا می‌تواند نیروی مرموز چشم‌ها را بی‌اثر سازد و از آثار مخرب آن جلوگیری کرده یا بکاهد.

۲. برگرداندن قضای الهی

ردّ قضای الهی از رایج‌ترین تأثیرهای دعا محسوب می‌شود که در روایاتی بسیار به آن اشاره شده است. امیر مؤمنان علیه السلام در این باره می‌فرماید:

الدعاء يرد القضاء المبرم فاتخذوه عُدَّةً ۲

دعا قضای حتمی را باز می‌گرداند، پس آن را ساز و برگ خود بگیرید.

دعا و ارتباط با حق تنها منبع سکون و آرامش درون است. اگر شورچشمی

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۴۳.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۹۸.

حسودان، بلا را به ارمغان دارد باید به خداوند قادر پناه برد. در دنیای دمام متغیر و در مناسبات متزلزل و اضطراب آور زندگی، فکر و ذکر حق تنها عامل است که ثبات درون را حفظ می‌کند.

اگر در کلام نورانی پیامبر خدا ﷺ آمده است:

لو كان يسبق القدر لسبقته العين؛^۱

اگر چیزی باشد که از مقدرات سبقت گیرد همان چشم زخم است.

درباره دعا از تعالیم معصومان است که: دعا نه تنها بلای مقدر، بلکه بلای حتمی و حکم شده را نیز دفع می‌کند.

امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید:

عَلَيْكُمْ بِالْدُعَاءِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ وَالطَّلِبَ إِلَى اللَّهِ يَرُدُّ الْبَلَاءَ وَقَدْ قُدِّرَ وَقُضِيَ وَلَمْ يَبْقَ

إِلَّا اِمْتِصَاؤُهُ فَإِذَا دُعِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ سُئِلَ صَرَفَ الْبَلَاءَ صَرْفَهُ؛^۲

دعا کنید، چون دعا و طلب کردن از خدای تعالی، بلا را دفع می‌کند، حتی اگر مقدر شده و بدان حکم گردیده و به جز اجرایش چیزی نمانده بود. پس هرگاه خداوند برای دفع بلا خوانده شود بلا را از او دفع خواهد کرد.

و نیز امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند:

الدُّعَاءُ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ النَّازِلَ وَ مَا لَمْ يَنْزِلْ؛^۳

دعا بلای نازل شده و نازل نشده را دفع می‌کند.

تجربه نشان می‌دهد بشر هر چیزی غیر خدا را مقصد خود قرار داده، وقتی به آن واصل شد، نه تنها به آرامش پایدار و حقیقی دست نیافته بلکه حرص و تمایل او را به مال و مقام و قدرت و مکنت افزایش داده، لذا مجدداً آرامش درونی او را به هم زده و

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۷۰.

۳. همان، ص ۴۶۹.

فکر و ذکرش را تسخیر کرده است. انسان فقط در جوار حق می‌تواند آرامش جاودان بیابد و بر خود تسلط یافته و فکر و عمل خویش را در حاکمیت ایمان در آورده و در جهت کمالات دنیوی و اخروی حرکت کند.

۳. عامل تکامل

فایده حقیقی دعا توجه به خدا و بندگی اوست. این‌گونه آثار که گاهی بر بعضی دعاها مترتب می‌شود، فواید بسیار ناچیزی است که در مقابل فایده اصلی چیزی به حساب نمی‌آید. کمال انسان در این است که فقر خود را نسبت به خدا درک و به این حقیقت اعتراف کند:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۗ^۱﴾

ای مردم! شما [همگی] نیازمند به خدایید، فقط خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر حمد و ستایش است.

یکی از چیزهایی که موجب می‌شود انسان به این معرفت نزدیک‌تر گردد یا معرفت او کامل شود، دعاست. دعا خود عبادت و تنها راه تکامل انسان نیز می‌باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ۗ^۲﴾

محققاً کسانی که از بندگی من سرپیچی کنند و خود را بزرگ‌تر از آن بدانند که در مقابل عظمت الهی سر تعظیم فرود آورند و متکبرانه از عبادتم خودداری ورزند، با ذلت وارد جهنم خواهند شد.

چنان‌که ذکر شد، فایده و اثر اصلی دعا همان تکامل معنوی انسان است که بر اثر بندگی و اعتراف به خواری در مقابل خداوند به دست می‌آید.

۱. فاطر، آیه ۱۵.

۲. غافر، آیه ۶۰.

دعای دفع چشم زخم

اسماء بنت عمیس نقل می کند: به رسول خدا ﷺ عرض کردم: فرزندان جعفر پوست سفیدی دارند و چشم زخم می خورند، آیا رقیه ای برای آنها بگیرم؟ پیامبر ﷺ فرمودند: «مانعی ندارد اگر چیزی بر قضا و قدر پیشی گیرد، چشم زخم است.»^۱

امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

اللهم... وَأَعِزَّنِي وَذَرِّبْنِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، وَمِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَالْهَامَةِ وَالْعَامَةِ وَاللَّامَةِ؛^۲

و... «خدایا!... مرا و فرزندان مرا از شیطان رجیم در پناه خود گیر و از شر هر جانور گزنده و کُشنده و هر شر و از چشم بد و... حفظ کن.

در کتاب های ادعیه موارد گوناگونی از دعاهای چشم زخم آمده، که به نمونه هایی از آنها که مُستند روایی دارند اشاره می شود.

بررسی ادعیه های ماثوره و تعویذها چشم زخم

اسمای خداوند هر کدام اثر خاص خود را دارد و هر موحدی برای درمان مشکلات و رفع نیازهای ظاهری و باطنی اش باید مستمسک به اسماء الله شود و از اثر ماهوی آن ذکر و هم چنین اعراض آن برخوردار گردد. انسان نیازمند برای رفع نیازش باید به درگاه خداوند بی نیاز توسل جوید و توسل هنگامی ثمربخش خواهد بود که نیازمندان، به صفات الهی متلبس شوند و خود را به آنها بیاریند. در واقع هر ذکر زمانی اثر خود را خواهد گذاشت که ذکر لفظی با ذکر عملی همراه شود که همان تلبس به ذکر محسوب می گردد. بدیهی است که باید نوع ذکر و دعا را از ولی خدا آموخت، چراکه

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن ج ۱۰، ص ۵۱۲.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۲۳، ص ۱۵۹.

اولیا خدا «چون انبیا و ائمه علیهم السلام به ویژه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله اسلام» هستند که به ما می آموزاند چه دعایی برای رفع و دفع چه مشکل و نیازی، کارایی دارد.

تعویذ: در لغت به معنای پناه بردن، پناه دادن و در امان نگاه داشتن^۱ و در اصطلاح به مفهوم دعا خواندن و حرز آویختن بر آدمیان، جانوران یا اشیا برای محافظت از آنهاست. گذشته از واژگان متعددی که در تداول عامه مسلمانان به صورت مغشوش و متداخل برای این مفهوم به کار می رود عَوَذَه، معاذه، حرز، تمیمه، نَفْرَة، رُقِیْه، عَزِیمه و افسون. تعویذ بنا بر شایع ترین صورت کاربرد آن در جهان اسلام عبارت است از برخی آیات قرآن و ادعیه مأثوره اسماء الحسنی.^۲

استفاده از تعویذها از دیرباز در میان اقوام گوناگون رایج بوده است. با آن که ظاهراً در فرهنگ‌های کهن عمدتاً اشیاى مختلف چه به شکل خام و طبیعی (قطعه سنگ‌ها، گیاهان، صدف‌ها، دندان‌ها، استخوان‌های جانوران و...) چه به شکل فرآورده (مجسمه‌ها، تمثال‌ها، وسایل دست‌ساز فلزی، چوبی و...) در رماندن ارواح پلید شیاطین و موجودات شریر و زیان‌کار کاربرد داشته، احتمالاً استفاده از تعویذهای ملفوظ یا مکتوب نیز با سابقه‌ای اندک کمتر معمول و مرسوم بوده است.^۳

مردم در زمان جاهلیت بر اساس خیال‌ها و پندارهای نادرست به اموری تعویذ می‌کردند که با عقل و شرع مطابقت نداشت، اسلام بر آن عقاید خرافی و موهوم خطاً بطلان کشید، و پناه بردن به جن و نوشتن کلماتی که اشخاص معنای آنها را نمی‌دانستند، یا آویختن اشیاىی را که تصور می‌کردند دفع شرّ می‌کند منع کرد.^۴ چنان‌که در قرآن آمده است:

۱. لغت‌نامه دهخدا، ج ۴، ص ۵۹۷۵.

۲. دانش‌نامه جهان اسلام، ج ۷، ص ۵۶۹.

۳. همان.

۴. دائرة المعارف تشیع، ج ۴، ص ۴۵۸.

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾^۱

و این که مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می بردند، و آن ها سبب افزایش گمراهی و طغیان شان می شدند.

در احادیث است، که تعویذ به قرآن و اسمای الهی و ادعیه ای که معنای آن ها مفهوم است مانعی ندارد.^۲

به طور کلی تعویذ را می توان بر دو دسته تقسیم کرد: شفاهی و کتبی، که هر دو نوع در بیان احادیث وارد شده است، لذا امروزه استفاده از تعویذ همچون دیگر ابزار و روش های ماوراءطبیعی هم چنان در جوامع اسلامی مرسوم است. اینک به جهت تبیین بیشتر موضوع بحث، از میان انواع و اقسام تعویذها که از پیامبر اسلام ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده در سرزمین های اسلامی رایج هستند، به بررسی نمونه هایی با موضوع آثار سوء چشم زخم می پردازیم.

۱. تعویذ جبرئیل به پیامبر ﷺ

در روایت است که: جبرئیل علیه السلام برای رسول خدا صلی الله علیه و آله دعای چشم زخم خواند و آن را تعلیم حضرتش کرد. دعا این است:

بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ حَاسِدٍ، اللَّهُ يَشْفِيكَ؛^۳

به نام خدا تو را پناه می دهم از شر چشم هر حسودی، خدا شفایت دهد.

۲. تعویذ امیر مؤمنان علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الْعَظِيمِ عَبَسَ عَابِسٌ وَشَهَابٌ قَابِسٌ وَحَجْرٌ يَابِسٌ

۱. جن، آیه ۶

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۴۶؛ در این کتاب بابی است با عنوان «تعویذ با قرآن و اسمای الهی و ادعیه».

۳. کافی، ج ۲، ص ۵۶۹؛ بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۳۳ و مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰.

رَدَدْتُ عَيْنَ الْعَايِنِ عَلَيْهِ مِنْ رَأْسِهِ إِلَى قَدَمَيْهِ أَخَذَ عَيْنَاهُ قَابِضٌ بِكِلَاهِ وَ عَلَى جَارِهِ
وَأَقَارِبِهِ جِلْدُهُ دَقِيقٌ وَ دَمُهُ رَقِيقٌ وَ بَابُ الْمَكْرُوهِ تَلِيقٌ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ
فُطُورٍ نَمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرٌ^۱

به نام خدای بخشاینده مهربان. به نام خدای بزرگ بر ترش رویی ترش روی، و اخگر
فروزان و سنگ خشک، بازگرداندم چشم چشم‌زن را بر خودش از سر تا به پایش
بگیرد، دو چشمش را گیرنده او و بر همسایه و خویشانش و پوستش نازک و خونس
رقیق و در مکروه سزای اوست. پس دیده را بگردان، آیا شکافی در آسمان‌ها بینی؟
سپس بازگردان دیگربار، تا دورمانده از هدف به تو بازگردد و وامانده باشد.

۳. تعویذ امام حسن و امام حسین علیهما السلام

علی علیه السلام فرمود:

رَقَى النَّبِيُّ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا فَقَالَ: أُعِيدُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ وَ أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى
كُلَّهَا عَامَّةً مِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَ الْهَامَةِ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ لَامِيَةٍ وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ
ثُمَّ التَّمَّتِ النَّبِيُّ عليه السلام إِلَيْنَا فَقَالَ: هَكَذَا كَانَ يُعَوِّذُ إِبْرَاهِيمُ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ عليهما السلام؛^۲

رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به منظور پیش‌گیری از
چشم‌زخم دعایی با چنین مضمونی خواندند: «شما را به تمام کلمات و اسمای
حُسْنای خداوند از شر مرگ و حیوانات موذی و هر چشم بد و حسود، آن‌گاه که
حسد ورزد، می‌سپارم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این چنین حضرت ابراهیم دو
فرزندش اسحاق و اسماعیل را تعویذ می‌کرد.

در نقل دیگر از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است:

۱. مفاتیح الجنان، ص ۵۳۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۶۹ ح ۳؛ بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۱۹۶؛ تفسیر نورالتلین، ج ۵، ص ۴۰۰؛ تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۴۲۸.

و المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۳، ح ۴۷۸۱.

إِنَّ جِبْرِئِيلَ نَزَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَرَأَهُ مُغْتَمًا فَسَأَلَهُ عَنْ غَمِّهِ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْحَسَنَيْنِ
 أَصَابَتْهُمَا عَيْنٌ فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ الْعَيْنُ حَقٌّ فَعَوِّذُهُمَا بِهَذِهِ الْعَوْدَةِ، اللَّهُمَّ يَا ذَا
 السُّلْطَانِ الْعَظِيمِ وَالْمَنْنِ الْقَدِيمِ وَالْوَجْهِ الْكَرِيمِ ذَا الْكَلِمَاتِ الثَّمَامِ وَالِدَعَوَاتِ
 الْمُسْتَجَابَاتِ عَافِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ أَنْفُسِ الْجِنَّ وَأَعْيُنِ الْإِنْسِ،^۱

جبرئیل بر رسول خدا نازل شد، در حالی که آن حضرت را ناراحت دید. جبرئیل از
 علت اندوه پیامبر ﷺ پرسید؟ حضرت پاسخ دادند: حسن و حسین را چشم زخم
 زده اند! جبرئیل گفت: ای رسول خدا! چشم زخم حق است، پس حسنین را با این دعا
 تعویذ فرما. خدایا؛ ای صاحب سلطنت بزرگ و نعمت دیرین و ذات بزرگوار و
 صاحب کلمات تام و تمام و دعا‌های مستجاب شده! عافیت ده حسن و حسین را از
 نفْس‌های جنیان و چشم مردم.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُجْلِسُ الْحَسَنَ عَلَى فَخِذِهِ الْيُمْنَى وَالْحُسَيْنَ عَلَى فَخِذِهِ الْبُسْرَى
 ثُمَّ يَقُولُ: أُعِيدُ كَمَا بِكَلِمَاتِ اللَّهِ الثَّمَامَةِ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ
 لَامِيَةٍ، ثُمَّ يَقُولُ: هَكَذَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ أَبِي عليه السلام يُعَوِّذُ ابْنَيْهِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ عليه السلام،^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام را روی زانوی راست و امام حسین علیه السلام را بر زانوی
 چپشان نشاند و آنان را به این کلمات تعویذ فرمودند: پناه دهم شما را به کلمات تام
 خداوند از شر هر شیطان و جادوگر و از شر چشم شور. سپس فرمود: این گونه
 ابراهیم علیه السلام دو فرزندش اسماعیل و اسحاق علیه السلام را تعویذ می نمود.

گرچه مضمون تمام تعویذهای حسنین علیه السلام که توسط پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفته یک
 چیز است، از آن جا که تعویذ آنان بارها از جانب رسول خدا صورت پذیرفته، می توان
 اختلاف روایات را به تعدد تعویذات توجیه کرد.

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۳۳.

۲. همان، ج ۸۹، ص ۳۱۸.

۲. تعویذ امام صادق علیه السلام

اللَّهُمَّ رَبِّ مَطَرٍ حَابِسٍ وَ حَجَرٍ يَابِسٍ وَ لَيْلٍ دَامِسٍ وَ رَطْبٍ وَ يَابِسٍ رُدِّ عَيْنَ الْعَايِنِ عَلَيْهِ فِي كَيْدِهِ وَ نَحْرِهِ وَ مَالِهِ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَائِسًا وَ هُوَ حَسِيرٌ^۱

خدایا، ای پروردگار باران در حبس و سنگ سخت و شب تار و هر تر و خشک! برگردان چشم چشم‌زن را بر خودش در جگر و گلو و مالش. دیده بگردان، آیا بینی در آسمان شکافی؟ سپس بار دیگر دیده بازگردان تا دور مانده از هدف به تو بازگردد و امانده.

۵. تعویذ امام جواد علیه السلام برای فرزندش امام هادی علیه السلام

سیدین طاووس با سند خود از جناب عبدالعظیم حسنی نقل می‌کند که گفت: امام جواد علیه السلام این دعای چشم‌زخم را برای فرزندش امام هادی علیه السلام که کودکی در گهواره بود، نوشت و آن را به بازویش بست - یا به او آویخت - و آن را به اصحاب خود سفارش می‌کرد. دعا این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ قَاهِرٍ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَالِكِهِ كُفَّ عَنَّا بِأَسْ أَعْدَائِنَا وَ مَنْ أَرَادَ بِنَا سُوءًا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ أَعْمِ أَبْصَارَهُمْ وَ قُلُوبَهُمْ وَ اجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ حِجَابًا وَ حَرَسًا وَ مَدْفَعًا إِنَّكَ رَبُّنَا لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أُنَبِّئْنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ رَبُّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنَا رَبُّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ رَبُّنَا عَافِنَا مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ

بِنَاصِيَتِهَا وَ مِنْ شَرِّ مَا يَسْكُنُ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَ إِلَهَ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ وَ أَوْلِيَانِكَ وَ خُصَّ مُحَمَّدًا وَ آلَهُ
أَجْمَعِينَ بِأَتَمِّ ذَلِكَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ أَوْ مِنْ
بِاللَّهِ وَ بِاللَّهِ أَعُوذُ وَ بِاللَّهِ أَعْتَصِمُ وَ بِاللَّهِ أَسْتَجِيرُ وَ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَ مَنَعَتِهِ أَمْتَنِعُ مِنْ
شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ وَ رَجْلِهِمْ وَ خَيْلِهِمْ وَ رَكُضِهِمْ وَ عَطْفِهِمْ وَ رَجَعَتِهِمْ وَ كَيْدِهِمْ
وَ شَرِّهِمْ وَ شَرِّ مَا يَأْتُونَ بِهِ تَحْتَ اللَّيْلِ وَ تَحْتَ النَّهَارِ مِنَ الْقُرْبِ وَ الْبُعْدِ وَ مِنْ شَرِّ
الْغَائِبِ وَ الْحَاضِرِ وَ الشَّاهِدِ وَ الرَّائِرِ أَخِيَاءَ وَ أَمَوَاتًا أَعْمَى وَ بَصِيرًا وَ مِنْ شَرِّ الْعَامَّةِ
وَ الْخَاصَّةِ وَ مِنْ شَرِّ نَفْسٍ وَ وَسْوَئَتِهَا وَ مِنْ شَرِّ الدَّنَاهِشِ وَ الْحِسِّ وَ اللَّمْسِ وَ اللَّبْسِ
وَ مِنْ عَيْنِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ،^۱

به نام خداوند بخشنده مهربان! هیچ جنبش و نیرویی جز از خدای بلند مرتبه بزرگوار نیست. ای خدا! ای پروردگار فرشتگان، و روح، و پیامبر، و رسولان! و ای چیره بر هر که در آسمان‌ها و زمین‌هاست! و ای آفریدگار، و مالک هر چیزی! از ما آزار دشمنانمان، و آزار هر جن و انسی که بدی ما را می‌خواهد بازدار، و دیده و دلشان را کور کن، و میان ما و آنان پرده و نگهبان و ابزار دفاعی قرار ده، که تو پروردگار مایی. هیچ نیرویی برای ما نیست جز به وسیله خدا. بر او توکل داریم و به سوی او بازمی‌گردیم، که همه شدن‌ها به سوی اوست. پروردگارا! ما را وسیله آزمایش «و آماج آزار» برای کسانی که کفر ورزیده‌اند قرار نده. و ما را ببخشای ای پروردگار ما! که تو خود عزیز حکیمی. پروردگارا! از هر بدی و از شرّ هر جنبنده‌ای که تو مهار هستی‌اش را در دست داری، و از شرّ هر چه در شب و روز ساکن است، و از شرّ هر بدی، و شرّ هر صاحب شری، ما را بازدار! ای پروردگار جهانیان! و ای معبود پیامبران! بر محمد و همه آل او، و بر اولیای خود درود فرست، و کامل‌ترین آن را ویژه محمد و همه آل

او کن. و هیچ جنبش و نیرویی نیست جز به وسیله خدای والا مرتبه بزرگوار. به نام خداوند «آغاز می‌کنم» و به وسیله خدا «انجام می‌دهم» به خدا ایمان داریم و به خدا پناه می‌برم و به وسیله خدا از گناه مصون می‌مانم و از خدا پناه می‌خواهم و به وسیله ارج‌مندی و توانایی خدا، خود را بازمی‌دارم از شرّ شیطان‌های انسی و جنی، و از پیاده و سواره، و دونده‌ایشان، و از روآورنده، و بازگشت‌کننده، و کید و شرّ آنان زنده و مرده، و نابینا و بینای هر غایب و حاضر و شاهد و زائری، و از شرّ نفس و وسوسه، و از شرّ نوع دناهای جن «نوعی از انواع جن»، شرّ حس و لمس و اشتباه و از شرّ چشم «زخم» جن و انس».

تعویذ چشم زخم در منابع اهل سنت

چنان‌که قبلاً اشاره شد، استفاده از تعویذها از دیرباز در میان اقوام و مذاهب گوناگون اسلام رایج بوده است. این موضوع در فرهنگ اهل سنت نیز بیگانه نیست، آنان برای کارکردهای تعویذی و خنثا یا محدود کردن اثر سوء قوای خفیه، چون چشم‌زخم، تعویذهایی را ذکر کرده‌اند، که به نمونه‌هایی چند اشاره می‌شود.

۱. رقیه‌ای که جبرئیل برای پیامبر ﷺ آوردند:

باسم الله أرقیک من کلّ شیء یؤذیک، من شرّ کلّ نفسٍ أو عینٍ حاسدٍ، الله یشفیک،

باسم الله أرقیک.^۱

۲. تعویذات نبویه، مثل^۲:

الف - «أعوذُ بِکلماتِ الله التّامةِ مِنْ شرِّ ما خَلَقَ...».

ب - «أعوذُ بِکلماتِ الله التّامةِ مِنْ کلِّ شیطانٍ وهامةٍ و من عینٍ لامةٍ.»

۱. الرقیة والعلاج فی الکتاب والسنة، ص ۱۴۴.

۲. همان، ص ۱۴۴ - ۱۴۵.

ج - «أعوذ بكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن برّ ولا فجار من شرّ ما خلَقَ و ذرأ و برا و من شرّ ما ينزل من السماء و من شرّ ما يعرج فيها و من شرّ ما ذرأ في الأرض و من شرّ طوارق الليل و النهار إلى طارق يطرق بخير يا رحمن.»

د - «أعوذ بكلمات الله التامه من غضبه و عقابه و من شرّ عباده و من همزات الشياطين و ان يحضرن.»

هـ - «اللهم إني أعوذ بوجهك الكريم و كلماتك التامات من شرّ ما أنت آخذ بناصيته اللهم أنت تكشف المأثم و المعزم اللهم إنه لا يهزم جنك و لا يخلف وعدك سبحانك و بحمدك.»

و - «أعوذ بوجه الله العظيم الذي لا شيء أعظم منه و بكلماته التامات التي لا يجاوزهن برّ و لأفجار، و أسماء الله الحسنى ما علمت منها و ما لم أعلم من شرّ ما خلَقَ و ذرأ و برا و من شرّ كل ذي شرّ لا أطيق شره و من كل ذي شرّ أنت آخذ بناصيته إن ربّي على صراط مستقيم.»

ح - «اللهم أنت ربّي لا إله إلا أنت عليك توكلت و أنت ربّ العرش العظيم ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن لا حول و لا قوة إلا بالله أعلم أنّ الله على كل شيء قدير و أنّ الله قد أحاط بكلّ شيء علماً و أخصى كلّ شيء عدداً.»

ط - «اللهم إني أعوذ بك من شرّ نفسي و شرّ الشيطان و شركه و من شرّ كلّ دابة أنت آخذ بناصيتها إن ربّي على صراط مستقيم.»

ي - «تحصنت بالله الذي لا إله إلا هو إلهي و إله كلّ شيء و اعتصمت بربّي و ربّ كلّ شيء و توكلت على الحيّ الذي لا يموت، و استدفعت الشرّ الشرّ بلا حول و لا قوة إلا بالله حسبي الربّ من العباد حسبي الخالق من المخلوق حسبي الرّازق من المرزوق حسبي الذي هو حسبي حسبي الذي بيده ملكوت كلّ شيء و هو يجير و لا يجار عليه حسبي الله و كفى سمع الله لمن دعا. ليس وراء الله مرمى حسبي الله لا إله إلا هو عليه توكلت و هو ربّ العرش العظيم.»

باید توجه داشت که توسل جُستن به اسباب یاد شده هیچ‌گاه انسان را از خداوند بی‌نیاز نمی‌سازد بلکه باید علاوه بر بهره‌گیری از اسباب ظاهری به او توکل کرد و دانست که تأثیر همهٔ اسباب به حکم خداوند مسبب‌الاسباب است.

راه‌های مقابله با شورچشمان

برخی معتقدند هرگاه انسان خطر هلاکت را از ناحیه شورچشمان احساس کند، تهیهٔ رقیه برای حفظ خود از آثار سوء چشم بد واجب خواهد بود. بر این ادعا به کلام پیامبر ﷺ که فرمود:

لَا رَقِيَةَ إِلَّا مِنْ عَيْنٍ أَوْ حَمَةِ^۱

افسون نیست، مگر از چشم‌زخم و تب.

و به سیرهٔ عملی آن حضرت تمسک جُسته‌اند که برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام تعویذ فرمود: **أَعِيذُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامِتَةٍ.** پیش‌گیری و مصونیت از تأثیر سوء چشم‌زخم، علاوه بر توکل، استعاذه و یاد خدا، وظایفی را در ضمن دستورهای عملی و قولی به معیون (چشم‌زخم خورده) و عاین (شورچشم) سفارش نموده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱. دور بودن از شورچشمان^۲

از روش‌هایی که قرآن در آیهٔ ۶۸ یوسف بدان اشاره می‌کند، پرهیز از کسانی است که دارای این قدرت هستند. به اعتقاد برخی حضرت یعقوب علیه السلام به فرزندان خود توصیه کرد هنگام ورود به

۱. الوقایة و الملاج فی الکتب و السنن ص ۱۳۸ و الأمراض النفسیه، ص ۱۷۸.

۲. الأمراض النفسیه، ص ۱۸۳ و زاد المعاد، ص ۱۷۳.

مصر از دروازه‌های مختلف داخل شوند تا زیبایی اندام، بلند قد بودن، و هیبت، شهرت و مهمان ویژه عزیز مصر بودن آنان و این که همگی فرزندان یک پدر هستند، چشم‌گیر نباشد.^۱

۲. خواندن معوذتین

گروهی معتقدند، سوره‌های مُعوذتین (فلق - ناس) با هدف مصونیت پیامبر ﷺ از آسیب چشم‌زخم دشمنان نازل شده است.^۲

در بخش دوم اشاره شد که برخی گفته‌اند آیه: ﴿مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾، شامل عاین^۳ - کسی که با چشم آسیب می‌رساند - نیز می‌شود، زیرا چشم‌زخم گاه از حسادت نفسانی برمی‌خیزد. به این معنا که شخص هرگاه در دیگری نعمتی یافت یا فراوانی نعمتی را مشاهده کرد، از روی حسادت می‌کوشد آن نعمت از او سلب شود و با شورچشمی سعی می‌کند تا آن را از میان بردارد. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان می‌نویسد: چشم‌زخم نوعی از حسد نفسانی است که هنگام مشاهده چیزی که در نظر شورچشم، زیاد و تعجب‌انگیز است محقق می‌شود.^۴

به گفته بعضی دو سوره یاد شده برای تعویذ از سحر و چشم‌زخم نازل گشته است^۵ و تعویذ آن‌ها در حدی است که ابن مسعود گمان کرده این دو سوره، دعای تعویذند.^۶

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن ج ۵ ص ۳۸۰ و الکشاف عن غوامض التزیل، ج ۲، ص ۴۸۸.

۲. التفسیر الکبیر، ج ۳۲، ص ۱۸۷.

۳. کشف الأسرار و عنة الأبرار، ج ۱۰، ص ۶۷۰.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۹۳.

۵. التفسیر الکبیر، ج ۳۲، ص ۱۸۷.

۶. تفسیر الجامع لأحكام القرآن، ج ۲۰، ص ۱۷۲.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِذَا تَهَيَّأَ أَحَدُكُمْ بِهَيْئَةٍ تَعْجِبُهُ فَلْيَقْرَأْ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِهِ الْمُعَوِّذَتَيْنِ فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّهُ شَيْءٌ يَأْذِنُ اللَّهُ تَعَالَى؛^۱

هرگاه به صورت زیبا و هیئت جالب درآمدید (لباس نو و زیبا پوشیده و خود را آراسته کردید) هنگام خروج از منزل، مُعَوِّذَتین (سوره‌های فلق و ناس بخوانید، به راستی که اگر چنین کنید، به حکم خدا چیزی به شما ضرر نمی‌رساند.

انس گوید:

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ كَثِيرًا مَا يُعَوِّذُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَام بِهَاتَيْنِ السُّورَتَيْنِ؛

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حسنین را متعدداً به این دو سوره (مُعَوِّذَتین) تعویذ فرموده است.

و نیز گفته شده: هر شب سه بار سوره توحید و مُعَوِّذَتین را بخوانید، و سپس دست خود را به سر و بدن خود بکشید.^۲

۳. خواندن ذکر حوقله

امام صادق علیه السلام می فرماید: هرگاه از چشم زخم ترسیدی، سه بار ذکر شریف: «ماشاء

اللَّهِ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» را بگو.^۳

اذکار توصیه شده، علاوه بر آن که باعث غفلت‌زدایی از انسان می‌گردند، معارف الهی را نیز آموزش می‌دهند و ره‌توشه معرفتی مسافران به سوی خدا را فراهم می‌سازند، چنان‌که ذکر شریف «لا حول ولا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» که از گنجینه‌های آسمانی می‌باشد:

۱. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۳۳.

۲. بدع المعالجين بالقرآن، ص ۷۲ و بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۱۴.

۳. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۱۸۶.

قال الله تعالى لِنَبِيِّهِ ﷺ فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ: أُعْطِيتَكَ كَلِمَتَيْنِ مِنْ خَزَائِنِ عَرْشِي لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا مَنجِيَّ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ».^۱

معنایی والا و فوایدی فراوان دارد.

امام باقر علیه السلام در تفسیر این ذکر فرمودند: آن جا که قدرتی را به جا صرف کرده و از
خدا پیروی کرده‌اید، این قدرت بر اطاعت، از طرف خداست و آن جا که معصیت
نکرده‌اید، در حقیقت، عنایت الهی بین شما و آن معصیت حائل شده است. پس لا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ یعنی: لَا حَوْلَ لَنَا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ، و لَا قُوَّةَ لَنَا عَلَى
طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این ذکر شریف را ذکر فرشتگان حامل عرش معرفی کرده است:
تَسْبِيحُ حَمَلَةِ الْعَرْشِ.^۳ و در برخی روایات تفسیری آمده است: فرشتگان حامل عرش
نیز که ذات اقدس خداوند از آنان: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ﴾؛^۴ یاد می‌کند، هنگامی که
حمل عرش الهی، یعنی مقام فرمانروایی خدا، برایشان دشوار بود ذکر «لا حول ولا قوة
إلا بالله العلیّ العظیم» را به آنان آموختند:

أَعْلَمَكُمْ كَلِمَاتٍ تَقُولُونَهَا يَخَفُ بِهَا عَلَيْكُمْ. قَالُوا: وَ مَا هِيَ؟ قَالَ: تَقُولُونَ: بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
الطَّيِّبِينَ، فَقَالُواهَا فَحَمَلُوهُ.^۵

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی درباره آداب و اذکار خروج از خانه چنین
فرمودند: کسی که هنگام بیرون رفتن از منزل بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» دو

۱. همان، ج ۹۰، ص ۱۸۶.

۲. همان، ص ۱۸۷.

۳. همان، ج ۹۰، ص ۱۹۱.

۴. غافر، آیه ۷۰.

۵. همان، ج ۵۵، ص ۳۳.

فرشته می‌گویند: هدایت شدی. و اگر گوید: «لا حول و لا قوّة الا بالله». می‌گویند: حفظ شدی. و چنانچه بگوید: «توکلّت علی الله» می‌گویند: بی‌نیاز شدی. در این هنگام شیطان می‌گوید: چگونه می‌توانم در بنده‌ای که هدایت شده، حفظ گردیده و بی‌نیاز است، نفوذ کنم؟

شاید چنین ذکری برای فرشتگان دفع سختی و دشواری باشد، ولی، «بحولِ الله و قُوَّتِهِ أَقْوَمٌ وَ أَقْعَدُ» در نماز مصداقی از آن اصل کلی است، زیرا: «لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم»؛ یعنی، هیچ‌جا منع و هم‌چنین توانی نیست مگر به عنایت ذات اقدس خداوند و اختصاصی به نماز یا غیر نماز و نیز انسان و غیر او ندارد.

اسماعیل بن عبدالخالق گوید: مردی از اصحاب پیامبر ﷺ مدتی به خدمت ایشان نرسیده بود. رسول خدا ﷺ به او فرمود: چه چیزی باعث شد دیر نزد ما بیایی؟ گفت: بیماری و نداری. پیامبر ﷺ فرمود: آیا به تو دعایی یاد بدهم که خدا به وسیله آن بیماری و نداری را از تو رفع کند؟ عرض کردم: بله، یا رسول‌الله.

پیامبر ﷺ فرمود: بگو:

لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم، تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ (صَاحِبَةً وَ لَا) وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا.

آن فرد ذکر را گفت و زمانی نگذشت که نزد پیغمبر ﷺ بازگشت و عرض کرد: یا رسول‌الله! خداوند بیماری و فقر را از من رفع نمود.^۱

امام علی علیه السلام خطاب به کمیل بن زیاد می‌فرماید: ای کمیل! هر روز نام خدا را بر زبان جاری کن و بگو: «لا حول و لا قوّة الا بالله»؛ بر خدا توکل کن، ما را یاد کن، نام ما ببر

و بر ما درود فرست.

ای کمیل! هنگام غذا نام خدایی را که با اسمش هیچ دردی زیان نرساند و نام او برای هر بدی و دردی درمان است، به زبان آور.

ای کمیل! هنگام هر سختی بگو: «لا حول و لا قوّة إلا بالله». تا خداوند آن را کفایت کند. و هنگام نعمت بگو: «الحمد لله» تا زیاد شود و چون روزی ات دیر رسد، استغفار کن تا خدا گشایش دهد.^۱

۲. خواندن و نوشتن و همراه داشتن سوره جن، مُعوذتین، حمد، توحید و آیه الکرسی^۲

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَكْتَرَفَرَاءَةً قُلُّ أَوْحَى إِلَيَّ ۖ إِلَيَّ لَمْ يُصِبْهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا شَيْءٌ مِنْ أَعْيُنِ الْجِنِّ وَلَا تَفْهِيمٍ، وَلَا سِحْرِهِمْ، وَلَا مِنْ كَيْدِهِمْ، وَكَانَ مَعَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ لَا أُرِيدُ بِهِ بَدَلًا وَلَا أُرِيدُ أَنْ أَبْغِي عَنْهُ حَوْلًا؛^۳

هر کس سوره مبارکه جن را بسیار بخواند، هرگز در زندگی دنیا چشم زخم جن و جادو و سحر و مکر آنها به او نمی رسد، و با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه خواهد بود، و می گوید: پروردگارا! من کسی را به جای او نمی خواهم و هیچ گاه از وی به دیگری متمایل نمی شوم.

و نیز امام رضا علیه السلام فرمود:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْجِنِّ لَمْ يُصِبْهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا شَيْءٌ مِنْ أَعْيُنِ الْجِنِّ لَا تَفْهِيمٍ وَلَا سِحْرِهِمْ وَلَا كَيْدِهِمْ؛^۴

۱. تحف العقول، ص ۱۸۲.

۲. مفاتیح الجنان، ص ۵۳۷.

۳. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۳۱۸.

۴. مستدرك الوسائل، ج ۴، ص ۳۵۴.

هر کس سوره جن را بخواند، هرگز در زندگی دنیا چشم زخم جن و جادو و سحر و مکر آن‌ها به او نمی‌رسد.

البته این تلاوت مقدمه‌ای است بر آگاهی از محتوای سوره، و سپس به کار بستن آن.

معمربن خلاد گوید: من در خراسان خزانه‌دار امام رضا علیه السلام بودم و مخارج زندگی ایشان را مهیا می‌کردم حضرت دستور داد تا برایش عطر (مواد خوش‌بو) فراهم سازم. چون آن را تهیه نمودم، مورد شگفتی حضرت قرار گرفت، پس نگاهی به آن انداخت و فرمود:

يَا مُعَمَّرُ إِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ فَكَتَبْتُ فِي رُقْعَةِ الْحَمْدِ وَقُلُّهُ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ اجْعَلْهَا فِي غِلَافِ الْقَارُورَةِ^۱

ای معمراً! چشم زخم حق است، پس برای رفع آن، بر پارچه‌ای، سوره حمد و توحید و مؤوذتین و آیه‌الکرسی بنویس و آن را در غلاف مخصوص عطر (قاروره) قرار بده تا در امان بمانی.

امام محمدباقر علیه السلام فرمودند: «هر که سوره حمد او را بهبود ندهد، چیزی دیگری او را شفا نمی‌بخشد.»^۲

در روایات علاوه بر تعویذ و رُقیه که در دعای چشم زخم به برخی از آن‌ها اشاره شد، به نوشتن برخی دعاها و به همراه داشتن آن‌ها نیز برای دفع چشم زخم سفارش گردیده است. مانند نوشتن و همراه داشتن آیه «وَإِنْ يَكَادُ...»^۳

امام حسن علیه السلام فرمود:

إِنَّ دَوَاءَ الْإِصَابَةِ بِالْعَيْنِ أَنْ يَقْرَأَهُ وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا

۱. مکارم الاخلاق، ص ۳۸۶ و بحار الانوار، ج ۶۰ ص ۲۶.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۳۴.

۳. بحار الانوار، ج ۶۰ ص ۲۵؛ الوقایة و الملاج فی الکتاب و السنه ص ۱۴۴ و مفتاح الجنان، ص ۵۳۵.

سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ * وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ؛^۱

درمان کسی که چشم زخم خورده است خواندن آیه «و ان یکاد...» است.

مرحوم شیخ عباس قمی رحمته در تعویذهای چشم زخم، خواندن آیه ۵۱ از سوره مبارکه قلم را سفارش کرده است. این آیه با توجه به شأن نزول آن برای دفع چشم زخم مناسب است.^۲

وظیفه عاین (شورچشمان) قبل از تاثیر

۱. ذکر خدا

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَوْ نُبِشَ لَكُمْ عَنِ الْقُبُورِ لَرَأَيْتُمْ أَنَّ أَكْثَرَ مَوْتَاهُمْ بِالْعَيْنِ، لِأَنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ أَلَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: الْعَيْنُ حَقٌّ، فَمَنْ أَعْجَبَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَلْيَذْكُرِ اللَّهَ فِي ذَلِكَ، فَإِنَّهُ إِذَا ذَكَرَ اللَّهَ لَمْ يَضُرَّهُ؛^۳

اگر این قبرها شکافته شود، هر آینه می بینید بیشتر مردگان به سبب چشم زخم مرده اند، زیرا چشم زخم حق است، آگاه باشید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: چشم زخم حق است، پس هرگاه چیزی از برادر [مؤمن] او موجب شگفتی او شد، خدا را یاد کند، چرا که وقتی خداوند را به یاد آورد، ضرری به برادر مؤمنش نمی رسد.

۲. ماشاءالله گفتن^۴ و ذکر «آمَنْتُ بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱. بحار الانوار، ج ۶۰ ص ۴.

۲. مفاتیح الجنان، ص ۵۳۵.

۳. بحار الانوار، ج ۶۰ ص ۲۶.

۴. مفاتیح الجنان، ص ۵۳۶.

مَنْ رَأَى شَيْئاً يُعْجِبُهُ، فَقَالَ: اللَّهُ الصَّمَدُ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لَمْ يَضُرَّ شَيْئاً؛^۱
 هر که چیزی را دید و مورد تعجبش قرار گرفت، بگوید: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»
 تا به دیگری ضرری وارد نشود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

الْعَيْنُ حَقٌّ، فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى إِنْسَانٍ أَوْ دَابَّةٍ أَوْ إِلَى شَيْءٍ حَسَنٍ فَأَعْجَبَهُ فَلْيَقُلْ:
 آمَنْتُ بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فَإِنَّهُ لَا تَضُرُّهُ عَيْنُهُ؛^۲

چشم زخم حق است، وقتی یکی از شما به انسان یا حیوانی یا اشیای دیگری که
 زیباست بنگرد و تعجب نماید، بگوید: «آمَنْتُ بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»،
 پس از آن، اثر چشمش خنثا می‌گردد.

۳. ذکر الله اکبر و دعا برای برکت

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَعْجَبَهُ شَيْءٌ مِنْ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَلْيَسْمُدْ [فَلْيُكَبِّرْ] عَلَيْهِ فَإِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ؛^۳

کسی که به برادر مؤمنش نگاه کرد و چیزی از او در نظرش جلوه نمود، به طوری که
 او را به شگفت آورد، حتماً باید با گفتن «الله اکبر» بزرگی خدا را یادآور شود، چرا که
 نظرزدن و شورچشمی حقیقتی غیر قابل انکار است.

و نیز فرمود:

مَنْ أَعْجَبَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَلْيُبَارِكْ عَلَيْهِ فَإِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ؛^۴

هرگاه چیزی از برادرت (مؤمن) تو را به تعجب واداشت باید برای او طلب برکت

۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۱۴.

۲. همان، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۲۵.

۴. همان، ص ۲۶.

کند زیرا چشم زخم واقعیت دارد.

اهل سنت نیز در این باره حدیثی را از پیامبر ﷺ نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

إِذَا رَأَى أَحَدَكُمْ مِنْ أَخِيهِ مَا يُعْجِبُهُ فَلْيَدْعُ لَهُ بِالْبُرْكَهِ^۱

هرگاه کسی از شما چیزی از برادر [مؤمنش] دید که موجب شگفتی اش بوده، باید

برای او دعا به زیادی آن کند.

۱. الأمراض النفسية، ص ۱۸۳ و الوقاية والعلاج في الكتاب الله والسنة ص ۱۴۰.

خاتمه

در خاتمه، ذکر اموری را ضروری می‌دانیم، و آن این که تلاش شده است در تمام بخش‌ها از ادله عامه و خاصه برای موضوع مربوطه استفاده شود و دعا نیز از نگاه شیعه و اهل سنت مورد بررسی قرار گیرد.

برای هم‌آهنگ بودن ترجمه آیات قرآن تنها از ترجمه حضرت آیه‌الله مکارم استفاده شده است.

از آن‌جا که خواسته‌ایم کلام به درازا نینجامد، پس در بیان موضوع، اصل را براختصار و مفید بودن مطلب قرار داده‌ایم.

و نیز در نقل موارد تاریخی و حکایت‌ها به طور نمونه و اشاره، چند قصه واقعی را بیان نموده‌ایم تا اندازه‌ای که موضوع این نوشتار قابل فهم و درک گردد و الا می‌دانیم که حکایت‌ها در این باره بسیار است.

پایان

کتاب نامه

۱. قرآن
۲. آلوسی، سید محمود، *بلوغ الأرب فی معرفة أحوال العرب*، کوشش: محمد بهجه الاثری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۳۱۴ ق.
۳. _____، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق: علی عبدالیاری، عطیه، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۵ ق.
۴. آمدی، عبدالواحد بن تمیمی، *غرر الحکم و درر الکلم*، دفتر تبلیغات، قم ۱۳۶۶.
۵. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، *شرح نهج البلاغه*، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۶. ابن الاثیر، محمد الجزری، *النهاية فی غریب الحدیث و الأثر*، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
۷. ابن حنبل، احمد بن محمد، *مسند حنبل*، به کوشش محمدنعیم عرقسوسی، محمدنعیم، الرساله، بیروت بی تا.
۸. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، *مقدمه ابن خلدون*، داراحیاء التراث العربی، بی تا، قرن ۱۳.
۹. ابن خلف تبریزی، محمدحسین، مترجم عباسی، محمد، *برهان قاطع*، انتشارات فریدون علمی، تهران، بی تا.
۱۰. ابن سینا، *ترجمه رساله اضحویه*، نامشخص، چاپ دوم، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵.
۱۱. ابن قیم الجوزی، محمد بن ابی بکر، *زاد المعاد*، دار ابن حزم، بیروت ۱۴۲۰ ق.

۱۲. ابن منظور، *لسان العرب*، دار احیاء التراث العربیه، ۱۴۰۸ ق.
۱۳. ابو عزیز، سعد یوسف، *بدع المعالجین بالقرآن*، انتشارات، دارالفکر، بیروت، بی تا.
۱۴. ادواری، اسمیت و ریچال سی، *اتکینسون و سوزان نولن*، هوکسما، *زمینه های روان شناسی* **هیگارد**، چاپ ۲۱، مترجم: مهدی محیی الدین، انتشارات رشاد، ۱۳۸۳ ش.
۱۵. اسماعیل عجلونی جراحی، *کشف الخفاء و مزیل الالباس*، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۸ ق.
۱۶. اشراقی، محمدتقی، *تفسیر سوره یوسف*، چاپ دوم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، تهران ۱۳۶۶.
۱۷. اصفهانی، راغب، *معجم مفردات الفاظ القرآن*، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
۱۸. البیضاوی الشیرازی، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، دار الفکر، بیروت ۱۴۱۶ ق.
۱۹. الحسینی الحنفی، سید محمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، چاپ اول: به کوشش شیری، علی، دار الفکر، بیروت ۱۴۱۴ ق.
۲۰. السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، *الدر المنثور فی التفسیر المأثور*، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم ۱۴۰۴ ق.
۲۱. _____، *اسباب النزول*، دارالهجره، دمشق ۱۴۱۰ ق.
۲۲. _____، *الاتقان فی علوم القرآن*، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۵ ق.
۲۳. الشرتونی، سعید الخواری، *اقرب الموارد فی فصیح العربیه والشوارد*، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ ق.
۲۴. الشوکانی، محمد بن علی، *فتح القدير*، دار المعرفه، بیروت، بی تا.
۲۵. الطریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، به کوشش سیداحمد حسینی، فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷.
۲۶. الکسیس کارل، *انسان موجود ناشناخته*، مترجم: عنایت، چاپ دوم، انتشارات شهریار، بی تا.
۲۷. امام سجاد علیه السلام، *صحیفه سجاده*، مترجم: ابوالحسن شعرانی، چاپ ششم: قلم، قم ۱۳۸۶.
۲۸. امین، سید محسن، *احیان الشیعه*، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۳ ق.
۲۹. امین، سیده نصرت، *تفسیر مخزن العرفان*، نهضت زنان مسلمان، تهران ۱۳۶۱.

۳۰. انصاری، شیخ مرتضی، *المکاسب*، چاپ تبریز، ۱۳۷۵ ق.
۳۱. انواری، دکتر حسن، *فرهنگ بزرگ سخن*، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۱.
۳۲. بجنوردی، سید کاظم موسوی، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، چاپ اول، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی حیان، ۱۳۷۵.
۳۳. بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، بنیاد بعثت تهران، ۱۴۱۶ ق.
۳۴. ترجمه کتاب مقدس (*عهد عتیق و عهد جدید*)، انجمن پخش کتب مقدس، ۱۹۶۳ م.
۳۵. تهانوی، محمد علی، *موسوعة کشف اصطلاحات الفنون و العلوم*، مکتبه لبنان ناشران، بیروت ۱۹۹۹ م.
۳۶. جواد علی، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، چاپ دوم، دار العلم للملایین، ۱۹۷۶ م.
۳۷. جوهری، الشیخ طنطاوی، *الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم*، دار الفکر، ۱۴۲۵ ق.
۳۸. حافظ شیرازی، شمس الدین بن محمد، *دیوان حافظ شیرازی*، چاپ چهارم، انتشارات سعدی، ۱۳۶۹.
۳۹. حداد عادل، غلامعلی، *دانش نامه جهان اسلام*، چاپ اول، انتشارات بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۸۲.
۴۰. حسینی استرآبادی، سید شرف الدین، *تأویل الآیات الظاهره*، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ ق.
۴۱. حسینی بهشتی، سید محمد، *کیفیت ارتباط ساحت های وجود انسان*، مقاله، فصل نامه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۵، شماره ۹.
۴۲. حسینی، شاه عبدالعظیم حسین بن احمد، *تفسیر اثنا عشر*، میقات، تهران ۱۳۶۳ ش.
۴۳. حقی بروسی، اسماعیل، *روح البیان*، دار الفکر، بیروت، بی تا.
۴۴. خمینی، روح الله (امام)، *چهل حدیث*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸.
۴۵. _____، *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸ ش.
۴۶. _____، *تحریر الوسیله*، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.

۴۷. خونساری، جمال، شرح غررالحکم و دررالکلم، دانشگاه تهران ۱۳۶۰.
۴۸. داماد، میر محمدباقر، مصنفات میرداماد، مترجم عبدالله نوری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۸۵.
۴۹. درآمدی بر تعلیم و تربیت اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، سمت، ۱۳۷۲.
۵۰. دشتی، سید مصطفی، معارف و معاریف، چاپ دوم، انتشارات صدر، قم ۱۳۷۶.
۵۱. دکتر خلیل جر، فرهنگ لاروس، مترجم: طیبیان، سید حمید، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.
۵۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۵۳. رازی، ابو الفتح، روض الجنان و روح الجنان، اسلامی آستان قدس، ۱۴۰۸ ق.
۵۴. رازی، فخر، التفسیر الکبیر، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق.
۵۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دار العلم الشامه، ۱۴۱۲ ق.
۵۶. رحیلی، وهبه بن مصطفی، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و النهج، چاپ دوم، دارالفکر المعاصر بیروت ۱۴۱۸ ق.
۵۷. رساله حقوق علی بن الحسین علیه السلام، ترجمه: گلزاده غفوری، علی، انتشارات فجر، بی تا.
۵۸. رشیدالدین میبدی، ابوالفضل، کشف الاسرار و عدّه الأبرار، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱.
۵۹. ریس، ویلیام لولین لینفورد، روان پزشکی، ترجمه: وهاب زاده، عظیم، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۴.
۶۰. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن غوامض التنزیل، دار الکتب العربی، بیروت ۱۴۰۷ ق.
۶۱. سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۶۲. سعدی، مصلح بن عبدالله، کلیات سعدی، به کوشش، محمدعلی فروغی، چاپ دهم، نشر طلوع، ۱۳۸۲.
۶۳. سید رضی، نهج البلاغه، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۶.
۶۴. شریعتمداری، دکتر علی، روان شناسی تربیتی، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۶.
۶۵. شوشتری، محمدتقی، بهج البلاغه فی نهج البلاغه، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۶.

۶۶. شیخ اشراق، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران، ۱۳۷۵ ش.
۶۷. صابری، حسین، *خاتم پیامبران*، چاپ سوم، آستان قدس، ۱۳۸۰.
۶۸. صدر، احمد و خرمشاهی، بهاء‌الدین و فانی، کامران و یوسفی اشکوری، حسن، *دائرة المعارف تشیع*، نشر شهید سعید محبی، تهران ۱۳۸۱.
۶۹. صدر المتألهین شیرازی، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، دار احیاء التراث، ۱۹۸۱ م.
۷۰. _____، *مفاتیح الغیب*، چاپ اول، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۳ ق.
۷۱. صلیبا، جمیل، صانعی دربندی، منوچهر، *فرهنگ فلسفی*، انتشارات حکمت، تهران ۱۳۶۶.
۷۲. طباطبائی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، انتشارات اسلامی، قم ۱۳۹۳ ق.
۷۳. _____، *نهایة الحکمه*، نشر اسلامی، ۱۴۲۰ ق.
۷۴. طبرسی، حسن بن فضل، *مکارم الاخلاق*، مؤسسه اعلمی، بیروت ۱۳۹۲ ق.
۷۵. طبرسی، فضل بن الحسن، *جوامع الجامع*، دار الاضواء، بیروت ۱۴۰۵ ق.
۷۶. _____، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات ناصر خسرو، تهران ۱۳۷۲.
۷۷. طبری، ابو جعفر محمد بن حریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، دارالمعرفه بیروت ۱۴۱۲ ق.
۷۸. طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، دار احیاء التراث العربی، بیروت بی تا.
۷۹. طیب، سید عبدالحسین، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، دارالکتب الاسلامیه - تهران ۱۳۷۸.
۸۰. عاملی، شیخ حرّ، *وسائل الشیعه*، مؤسسه آل البيت، قم ۱۴۰۹ ق.
۸۱. عبد العزیز، محمد بن شایع، *الوقایة والعلاج فی کتاب والسنة*، دار الفائزین، قاهره ۱۴۱۸ ق.
۸۲. عبدالمک، دکتر بطرس و مطر، ابراهیم، *قاموس کتاب المقدس*، دار الثقافه، قاهره ۱۲۹۸ م.
۸۳. عبدالواحد بن محمد، *تصنیف ضرر الحکم و درر الکلم*، ناشر مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۳۶۶ ش.
۸۴. عروسی حریزی، عبدالعلی بن جمعه، *تفسیر نور الثقلین*، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
۸۵. عمید، حسن، *فرهنگ عمید*، چاپ دوازدهم، جاویدان، ۱۳۵۴ ش.

۸۶. غزالی، ابو حامد، امام محمد بن محمد، *کیمیای سعادت*، چاپ هفتم، مترجم: حسین، خدیو جم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۵ ق.
۸۷. غزالی، ابو حامد، امام محمد بن محمد، *احیاء علوم الدین*، دار الکتب العربی، بیروت، بی تا.
۸۸. قرطبی، محمد بن احمد الانصاری، *تفسیر الجامع لأحكام القرآن*، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ ق.
۸۹. قریشی، سید علی اکبر، *قاموس قرآن*، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۱.
۹۰. قمی، شیخ عباس، *مفاتیح الجنان*، مطبوعات دینی، قم، ۱۳۷۶.
۹۱. قمی، مشهدی محمد بن محمد رضا، *تفسیر کنزالدقائق و بحر الفرائد*، انتشارات وزارت ارشاد، تهران ۱۳۶۸.
۹۲. کاشانی، ملا فتح الله، *منهج الصادقین فی إلزام المخالفین*، کتاب فروشی محمد حسن علمی، تهران ۳۶۶.
۹۳. کلینی، الکافی، دار الکتب الاسلامیه تهران ۱۳۶۵.
۹۴. گنابادی، سلطان محمد، *تفسیر بیان السعاده فی مقام العباده*، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت ۱۴۰۸ ق.
۹۵. گیلانی، عبدالرزاق، *شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقه*، مصحح: سید جلال الدین، بی تا.
۹۶. مالک بن انس، *الموطأ*، مصحح: محمد فؤاد عبدالباقی، انتشارات احیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
۹۷. مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار*، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق.
۹۸. محبوب البصری، عمر بن بحرین، *رسائل جاحظ*، کوشش: یاسر عیون السور، دار الکتب العلمیه، بیروت ۱۴۲۰ ق.
۹۹. محدث نوری، *مستدرک الوسائل*، آل البيت، قم ۱۴۰۸ ق.
۱۰۰. محقق سبزواری، *اسرار الحکم*، مطبوعات دینی قم، ۱۳۸۳.
۱۰۱. محمد ری شهری، *حکمت نامه پیامبر اعظم ﷺ*، دارالحديث، قم ۱۳۸۷.
۱۰۲. ابن ماجه قزوینی، الحافظ ابو عبدالله محمد بن یزید سنن ابن ماجه، احیاء التراث العربی، ۱۳۹۵ ق.

۱۰۳. مراغی، احمد بن مصطفی، *تفسیر المراغی*، دار احیاء التراث بیروت، بی تا.
۱۰۴. مشکینی، علی، *مصطلحات الفقه*، چاپ دوم، مؤسسه الهادی، قم، ۱۳۷۹.
۱۰۵. مصباح، محمد تقی، *آموزش فلسفه*، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۷۴.
۱۰۶. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، وزارت ارشاد، ۱۳۷۴ ق.
۱۰۷. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار شهید مطهری*، صدرا، چاپ هفتم ۱۳۷۶.
۱۰۸. _____، *مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی*، چاپ هشتم، انتشارات صدرا ۱۳۷۱.
۱۰۹. معرفت، محمد هادی، *التمهید فی علوم القرآن*، منشورات ذوی القربا، قم ۱۳۸۶.
۱۱۰. مغنیه، محمد جواد، *تفسیر الکاشف*، دار الکتب الاسلامیه، تهران ۱۴۲۴ ق.
۱۱۱. مکارم شیرازی، ناصر، *الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، چاپ اول: مدرسه امام علی بن ابی طالب، قم ۱۴۲۱ ق.
۱۱۲. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، دار الکتب الاسلامی، تهران ۱۳۷۴.
۱۱۳. مولوی، جلال الدین محمد بلخی، *کلیات مثنوی معنوی (دوره کامل)*، چاپ پانزدهم، نشر طلوع، ۱۳۸۲.
۱۱۴. مهدوی دامغانی، محمود، *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، چاپ دوم، نشر نی تهران، ۱۳۷۵.
۱۱۵. نراقی، محمد مهدی، *جامع السعادات*، تصحیح: سید محمد کلانتر، مؤسسه اعلمی، بیروت ۱۴۰۸ ق.
۱۱۶. نراقی، ملا احمد، *معراج السعاده*، چاپ ششم، هجرت، قم ۱۳۷۸.
۱۱۷. نوری، یحیی، *اسلام و عقاید و آرای بشری یا جاهلیت و اسلام*، چاپ هشتم، مجمع معارف اسلامی، ۱۳۵۷.
۱۱۸. ورام بن ابی فراس، *مجموعه ورام*، مکتبه الفقیه، قم، بی تا.
۱۱۹. یاس، عبد القوی، *الامراض النفسیه*، به کوشش یاسر برهانی، یاسر، دار الایمان، بی تا.

نمايه

- آیات
- روايات
- اعلام

آیات

- أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ، ١٢٨
- أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ، ١٢٧
- أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ، ٣٩
- أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، ٢٣٤
- إِلَّا تَتَضَرَّعُوا فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ، ٢١٦
- إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسٍ يَغْفِرُ لَهَا، ٥٨
- الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَغْرِفُونَ كَمَا، ٩٨
- الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ، ٢٥٨
- اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، ٣٢، ٣٤
- إِنَّ الَّذِينَ أَتَقُوا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنْ، ٢٣٥
- إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ، ٢٤٥
- إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ الْنَّاسَ شَيْئًا وَلَنَكِرُ، ٢٣١
- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ، ٢١٢
- إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ، ٢١٨
- أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ، ٢٣
- إِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ، ٩٩
- الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ، ١٦٩
- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ، ٢٢١
- بِسْمَا أَسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا، ٩٧
- تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ، ٢٢
- ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ وَجَعَلَ لَكُم، ٣٧
- خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ، ١٠١، ١١٠
- ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ، ٦٦
- ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ، ٢٢١
- رِجَالٌ لَا تُلْهِمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا تَبَيْعًا عَنْ ذِكْرِ، ٢٣٠
- صُمُّ بُكُمْ عَمَى فَهْمٌ لَا يَقُولُونَ، ١٥٩
- فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي، ١٨٤
- فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ، ٢٣١، ٢٣٥
- فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى • وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى، ١٩٧
- فِيمَا نَقَضِهِمْ مِّيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا، ٩٨
- فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ، ٢٢٧
- فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَحْمَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى، ٢١٦

- فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ، ۳۹
 فَلْتَحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً، ۱۹۸
 فَوَقَعَ الْحَقُّ وَيَظَلَّ مَا كَانُوا يَغْمَلُونَ، ۶۶
 فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ، ۲۳۲
 فَيُنسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ، ۳۳
 قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ، ۳۶
 قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا، ۱۷۰
 قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَنْ دُكِّرْتُمْ بَلْ، ۱۷۰
 قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ * وَذَكَرَ اسْمَهُ، ۲۳۳
 قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ، ۳۵
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ... وَمِنْ شَرِّ، ۶۰، ۱۱۵، ۲۰۶
 قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ، ۲۶۰
 قُلْ مَا يَغْتَبِرُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ، ۲۳۹
 قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ، ۳۶
 قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ، ۳۷
 لَا تَخْزَنَ إِنْ اللَّهُ مَعَنَا، ۲۱۷
 لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا، ۱۳۳
 لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، ۶۶
 لَيُزِلْنَنَّا بِأَبْصَارِهِمْ، ۸۲
 مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْحُونٍ، ۹۹
 مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ، ۵۷، ۵۸
 مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا، ۱۴۴
 مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا، ۹۷
 مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ، ۲۰۹
 مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ، ۱۰۷، ۲۵۶
 مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ، ۶۰
 مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ، ۲۳، ۱۹۸
 وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ، ۱۳۱
 وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا أَنْزَلَ، ۱۵۸
 وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي، ۱۳۷
 وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا، ۲۰، ۲۶
 وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا، ۹۹
 وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ، ۲۲۹
 وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ، ۳۷
 وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالِ، ۲۴۸
 وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ، ۵۹
 وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا، ۴۸، ۵۳
 وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ، ۴۷، ۱۰۶، ۲۶۱
 وَإِنْ يَمَسُّنكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ، ۲۲۲
 وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ، ۲۲۴
 وَأَتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ، ۱۷۰
 وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ، ۹۸
 وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ، ۲۱۸
 وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي *... وَتَذَكَّرْكَ، ۲۳۰
 وَأَذَكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً، ۲۳۱
 ... وَأَذَكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ... وَدُونَ، ۲۲۵

وَمَا أَغْنَىٰ عَنْكُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ، ٥٥	وَأَذْكُرُ رَبِّكَ كَثِيرًا، ٢٣١
وَمَا هُمْ بِضَارِينَ بِهِ مِنَ أَحَدٍ إِلَّا، ٥٩	وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ، ٢٣٣
وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ، ٤٨، ٥٠، ٥١	وَتَوَكَّلْ عَلَى الْقَزِيرِ الرَّجِيمِ، ٢١٩
وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَسْتَخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا، ١٩٧	وَذَكِّرْهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ، ٩٨
وَمِنَ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ، ٤٠، ٤٢، ٤٥، ٨٢، ٢١٠	وَذَا التَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّنْ، ٢٤٢
وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ، ٢١٩	وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ، ٢٢٤
وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، ٢٢٠	وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى، ١٣٧
وَمَن يَغْتَسِمْ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضُ، ٢٣٢	وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ، ٢١٥
وَتَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي، ٢٧	وَقَالَ رَبِّكُمْ أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ، ٢٣٩
وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ، ١٩٧	وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ، ٢١٣
وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى، ٣٣	وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا، ٢٣
وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ، ٢٤، ١٨٤	وَلَا تَطْعَم مَن أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا، ٢٣٢
وَيَتَفَعَّلُوا عَن كَثِيرٍ، ٢٣٢	وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ...، ٩٩
وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ...، ٥٠	وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، ١٣٤
هَلْ أَدْرَكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكِ، ١٤٥	وَلَا تَمْسَسِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا، ٩٤
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا، ١٠٤	وَلَا تَسِيَا فِي ذِكْرِي، ٢٣١
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَدْكُرُوا اللَّهَ، ٢٢٧، ٢٣١	وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ، ٢٢٩، ٢٣٠
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ، ٢٣٦	وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنْ، ٣٨
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ، ١٤٣، ٢٤٥	وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ، ٣٣
يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَأَدْخُلُوا، ٥٤	وَمَا أَضَاهَكُمْ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ، ٢٣١

روايات

- أَخَّرَ الدَّوَاءَ الكَيِّ، ١٢٦
 أَخَّرَ مَا تَكَلَّمَ بِهِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أُلْقِيَ، ٢٢٤
 آفَةُ الدِّينِ الحَسَدُ وَ العُجْبُ وَ الفَخْرُ، ١٠٢
 آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، ٢٦٣
 احْتَرَسُوا مِنْ سُورَةِ الجَمْدِ وَ الحَقْدِ وَ...، ١٢٢
 اخْتَرِ مِنَ الثِّيَابِ مَا يَخْدِمُكَ لَا مَا تَخْدِمُهُ، ١٩٨
 اذْفَعُوا أَمْوَاجَ البَلَاءِ بالدُّعَاءِ، ٢٤٢
 إِذَا بَعَثَ نَبِيًّا قَالَ لَهُ: إِذَا أَخْرَجْنَاكَ، ٢٤٣
 إِذَا تَهَيَّأَ أَحَدُكُمْ بِهَيْئَةٍ تُعْجِبُهُ، ٧٢، ٢٥٧
 إِذَا حَسَدْتَ فَلَاتَبِعْ، ١٢٣
 إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ مِنْ أَخِيهِ مَا يُعْجِبُهُ فَلْيَدْعُ، ٢٦٤
 أَرِحْنَا يَا بَلالَ، ١٩٦
 أَسْرَأَ النَّاسُ عَيْشًا الحَسُودُ، ١٠٩
 اغْفُلْهَا وَ تَوَكَّلْ، ٢١١
 أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ، ٢٥٣
 أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ شَرِّ، ٢٥٣
 أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ العَظِيمِ الَّذِي لاشيءُ، ٢٥٤
 اعِيذُكُنَا بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ، ٢٥٥
 الحاسدُ لا يَشْفِيهِ إِلَّا زوالُ النِّعْمَةِ، ٩٦
 الحاسِدُ مُضِرٌّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يُضِرَّ، ١٠٣
 الحَسَدُ حَبْسُ الرُّوحِ، ١٠٨
 الحَسَدُ شَرُّ الأَمْرَاضِ، ١١٠
 الحَسَدُ لا يَجْلِبُ إِلَّا مَضْرَّةً وَ غِيظًا، يوهنُ، ١١٠
 الحَسَدُ يَأْكُلُ الحَسَنَاتِ...، ١١٣
 الحَسُودُ لا خُلَّةَ لَهُ، ١٠٨
 الحَسُودُ لا يَسُودُ، ١٠٩
 الدَّاعِي بلا عَمَلٍ كالرَّامِي بلا وَتَرٍ، ٢٤٠
 الدُّعَاءُ تُرْسُ المُؤْمِنِ، وَ مَتَى تُكْثِرُ، ٢٤١
 الدُّعَاءُ سِلَاحُ المُؤْمِنِ وَ عَمُودُ الدِّينِ، ٢٤١
 الدُّعَاءُ مَقَاتِلُ النِّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الفِلاحِ، ٢٤٠
 الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ، ٢٣٩
 الدُّعَاءُ يَدْفَعُ البَلَاءَ النَّازِلَ وَ ما، ٢٤٤
 الدعاءُ يَرُدُّ القِضاءَ المُبَرَّمَ فَاتَّخِذْهُ عِدَّةً، ٢٤٣
 العبوديةُ جوهرةُ كنفِها الربوبيةُ، فما، ٢٠٠

- أَعْلَمَكُمْ كَلِمَاتٍ تَقُولُونَهَا يَخْفَتُ بِهَا عَلَيْكُمْ، ٢٥٨
- أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ غَضَبِهِ وَ عِقَابِهِ، ٢٥٤
- أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ الَّتِي لَا يَجَاوِزُهَا، ٢٥٤
- أَكْثَرُ مَنْ يَمُوتُ مِنْ أُمَّتِي بَعْدَ قَضَاءِ اللَّهِ، ٢٠٢
- أَكْثَرُ مَنْ يَمُوتُ مِنْ أُمَّتِي بَعْدَ قَضَاءِ اللَّهِ، ٦٨
- أَلَا إِنَّهُ قَدْ دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأُمَمِ، ١١٢
- أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَكِنْ، ١٩٤
- أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ كَثِيرًا مَا يُعُوذُ، ٢٥٧
- أَنَّ بَنِي جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَانُوا غُلَمَانًا، ٦٩
- أَوَّلُ مَا يُحَاسِبُ الْعَبْدُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ، ٩٣
- بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، ٢٥٣
- بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقْوَمُ وَ أَقْعَدُ، ٢٥٩
- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الْعَظِيمِ، ٢٤٨
- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ، ٢٥١
- بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ حَاسِدٍ لِلَّهِ، ٧١
- بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ حَاسِدٍ، اللَّهُ، ٢٤٨
- تَحَصَّنْتَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهِي، ٢٥٤
- تَسْبِيحُ حَمَلَةَ الْعَرْشِ، ٢٥٨
- تَقَدَّمُوا بِالدُّعَاءِ قَبْلَ نَزُولِ الْبَلَاءِ، ٢٤٢
- تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، ٢١٧
- تَوَكَّلْتُ عَلَى الْقَادِرِ الْقَاهِرِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى، ٢١٧
- تَوَكَّلْتُ عَلَى الْقَادِرِ الْقَاهِرِ الْعَلِيِّ الصَّمَدِ، ٢١٧
- ذِكْرُ اللَّهِ رَأْسُ مَالِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ رِيحُهُ، ٢٢٨
- رُبَّ كَلَامٍ أَتَقَدُّ مِنْ سِيَاهِ، ٩٠
- الْعَجَبُ لِغَفْلَةِ الْحُسَّادِ عَنْ سَلَامَةِ، ١١٠
- الْعَيْنُ تُدْخِلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَ الْجَمَلَ، ٦٧
- الْعَيْنُ حَقٌّ، ٦٦
- الْعَيْنُ حَقٌّ، فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَيَّ، ٢٦٣
- الْعَيْنُ حَقٌّ وَ الرَّقِي حَقٌّ، ٦٧
- الْقَدْرَةُ تُدْهِبُ الْحَفِظَةَ، ٤٩
- اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي، ٢٥٤
- اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ، ٢٥٤
- اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَلَيَّكَ، ٢٥٤
- اللَّهُمَّ رَبِّ مَطَرٍ حَاسِبٍ وَ حَجَرٍ يَابِسٍ، ٢٥١
- اللَّهُمَّ... وَ أَعِزَّنِي وَ ذَرِّبْنِي مِنَ الشَّيْطَانِ، ٢٤٦
- النَّفْسُ وَ الرُّوحُ بَيْنَهُمَا شُعَاعُ الشَّمْسِ فَيَتَوَقَّى، ٣٤
- إِنَّ الْحَسَدَ لِيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ، ١١١
- إِنَّ الْحَسَدَ لِيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ، ٩٧
- إِنَّ الدُّعَاءَ وَ الْبَلَاءَ لَيَسْرَافِقَانِ، ٢٤٢
- إِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ فَاتَّكِبْ فِي رُقْعَةِ الْحَمْدِ، ٧٠
- إِنَّ الْغِنَى وَ الْعِزَّ يَجُولَانِ، فَإِذَا، ٢٢٠
- إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَعْمَلُ حَسَدَهُ، ١٢٣
- إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغِيظُ وَ لَا يَخْسُدُ، وَ الشَّافِقُ، ١٠٠
- إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ١٢٨
- إِنَّ جَبْرَيْلَ ﷺ نَزَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، ٦٩، ٢٥٠
- إِنَّ دَوَاءَ الْإِصَابَةِ بِالْعَيْنِ أَنْ، ٢٦١
- إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ، فَإِنَّهُ، ٩٢
- أَسْهَرُوا عْيُونَكُمْ وَ أَضْمِرُوا بَطُونَكُمْ، ١٩٥

- رَفَى النَّبِيُّ ﷺ حَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ:، ۷۱، ۲۴۹
- شرف المرء صلته بالليل وعزه كف، ۱۹۸
- عَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ، ۲۴۴
- ... فَإِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ، ۶۸
- قال الله تعالى لِنَبِيِّهِ ﷺ فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ:، ۲۵۸
- كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُجْلِسُ الْحَسَنَ عَلَى، ۲۵۰
- كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا، وَبِحُسْنِ الْخَلْقِ، ۱۹۸
- لَا تَحَاسَدُوا، فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ، ۱۰۲
- لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم، ۲۵۷، ۲۵۹
- لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم، ۲۵۸
- لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم، توكلت، ۲۵۹
- لَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ، ۱۱۰
- لا رقية إلا من عين أو حمة، ۲۵۵
- لأروضن نفسي رياضة تهش معها إلى، ۱۹۳
- لا قوة إلا بالله توكلت على الله، ۲۱۷
- لكل ظاهر باطن على مثاله، فمن طاب ظاهره، ۸۸
- لِلَّهِ دَرُّ الْحَسَدِ حَيْثُ بَدَأَ بِصَاحِبِهِ، ۱۰۴
- لو كان شيء يسبق القدر لسبقه، ۶۸
- لو كان يسبق القدر لسبقته العين، ۶۸، ۲۴۴
- لو نبش لكم عن القبور لرأيتم أن، ۲۶۲
- ليس منّا من تطير أو تطير له، ۱۴۱
- لينصح الرجل منكم أخاه كنصيحته لنفسه، ۱۲۹
- ما أنبت الخزمل من شجرة ولا ورقه، ۱۷۸
- ما شاء الله لا حول ولا قوة إلا، ۷۰
- ما شاء الله لا قوة إلا بالله العلي، ۲۵۷
- ما من شجرة خزمل إلا ومعها، ۱۷۹
- ما من شيء إلا وله حد ينتهي، ۲۲۷
- من أحب أن يكون أقوى الناس فليتوكل، ۲۱۸
- من أكثر ذكر الله أحبه، ۲۳۸
- من أعجبه شيء من أخيه المؤمن فليشمد، ۲۶۳
- من أعجبه من أخيه شيء فليبارك، ۲۶۳
- من أكثر ذكر الله أحبه، ۲۲۷، ۲۳۳
- من أكثر قراءة (قل أوجي إلهي)، ۲۶۰
- من تعلم شيئاً من السحر قليلاً أو كثيراً، ۶۲
- من توكل على الله أضاءت له الشبهات، ۲۲۰
- من رأى شيئاً يعجبه، فقال: الله، ۲۶۳
- من رضي بحاله لم يعتوره الحسد، ۱۲۴
- من قرأ سورة الجن لم يصبه في، ۲۶۰
- من كنت مولاه فعلي مولاه، ۵۱، ۵۲
- نعم الشيء؛ القول؛ الكلمة الحسنة، ۱۴۲
- وإن الشيطان ليتكذب سبعين داراً دون، ۱۷۹
- وإنما هي نفسي أروضها بالقوى، ۱۹۳
- ولا تخاصموا الناس لدينكم فإن المخاصمة، ۹۱
- ولو شئت لا هتديت الطريق إلى مصفى، ۱۹۴
- و ليس تأمتها منك على نفسك ولا، ۷۰
- يا دنيا... اغزبي عني، ۱۹۴
- يا معمر إن العين حق فاكذب، ۲۶۱

اعلام

ابومسلم، ۵۵، ۸۲	آدم <small>عليه السلام</small> ، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵
ابوهاشم، ۱۸۴، ۱۸۵	آلوسی، ۱۳۵
ابی عبیده جراح، ۵۲	آندلس، ۱۱۲
اتریش، ۱۸۸، ۱۹۰	آیین بودایی، ۷۹
احتجاج طبرسی، ۱۵۴	انمه اطهار <small>عليهم السلام</small> ، ۷۲، ۲۴۷، ۲۴۸
أحد، ۱۲۰	ابله (بازار)، ۱۵۲
ادریس، ۲۲۵	ابلیس، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۰۸
ارسطو، ۱۵۷	ابن سینا، ۲۹، ۳۱، ۱۸۵
اسحاق، ۷۱، ۲۴۹، ۲۵۰	ابن عباس، ۳۴، ۵۵، ۸۲
اسماعیل، ۷۱، ۹۷، ۲۲۵، ۲۴۹، ۲۵۰	ابن قیم، ۱۰۵، ۱۸۵
اسماعیل بن عبدالخالق، ۲۵۹	ابن مسعود، ۲۵۶
اسماء بنت عمیس، ۷۰، ۷۹، ۲۴۶	ابوالقاسم بلخی، ۱۸۵
اشراقی، محمد تقی، ۵۷، ۵۹	ابوبکر، ۲۱۶
اعمال رسولان، ۱۶۷	ابوجهل، ۶۱
افسس، ۱۶۸	ابوسفیان، ۱۱۷، ۱۲۰
افلاطون، ۱۵۷	ابوعثمان جاحظ، ۱۵۲

انجیل، ۱۶۹	امام باقر <small>علیه السلام</small> ، ۳۴، ۹۷، ۱۰۲، ۲۵۸، ۲۶۱
آنس، ۲۵۷	امام جواد <small>علیه السلام</small> ، ۲۵۱
انطاکیه، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۰	امام حسن <small>علیه السلام</small> ، ۵۵، ۶۹، ۷۱، ۸۲، ۲۱۰، ۲۴۹
انگلیس، ۱۵۶	۲۵۰، ۲۵۵، ۲۶۱
اولیا، ۲۷	امام حسین <small>علیه السلام</small> ، ۶۹، ۷۱، ۸۱، ۱۱۷، ۱۲۵، ۲۱۰
اهل سنت، ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۶۵	۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۵
ایران، ۷۸، ۱۶۳، ۱۷۴	امام رضا <small>علیه السلام</small> ، ۷۰، ۹۳، ۲۶۰، ۲۶۱
ایوان پائولف، ۱۸۹	امام سجاد <small>علیه السلام</small> ، ۹۴، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶
آسماء بنت عمیس، ۶۹	امام صادق <small>علیه السلام</small> ، ۵۲، ۵۳، ۶۷-۷۲، ۹۱، ۹۲، ۱۰۰
بابل، ۱۷۱، ۵۹	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۷
بانو اصفهانی، ۴۱	۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۶۰
بحارالانوار، ۱۴۰، ۱۵۳	۲۶۲، ۲۶۳
بروئر، ۱۸۹	امام علی <small>علیه السلام</small> ، ۲۹، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۶۲، ۶۳، ۶۷
بصره، ۱۹۴	۷۱، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۸-۱۱۰
بقه (بازار)، ۱۵۲	۱۱۷، ۱۲۲-۱۲۴، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۹۲-۱۹۵
بلال، ۱۹۶	۱۹۸، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰
بنی اسد، ۵۲	۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۹
بنی اسرائیل، ۶۱	امام موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> ، ۲۴۴
بنیامین، ۵۸	امام هادی <small>علیه السلام</small> ، ۲۵۱
بنی زریق، ۶۳	امام خمینی <small>علیه السلام</small> ، آیه الله سید روح الله، ۲۷، ۹۳
بنی هاشم، ۵۲، ۱۱۶	امیه، ۱۱۶، ۱۱۷
بهشت، ۹۹، ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۹۷	انبار، ۱۵۲
پویسکور، ۱۹۰، ۱۹۱	انبیاء، پیامبران <small>علیهم السلام</small> ، ۲۷، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۴۷

پیامبر اکرم ﷺ، ۲۱، ۲۵، ۴۸، ۴۹-۵۳، ۶۰-۶۳	حسین بن جمال، ۵۱
۶۵-۷۲، ۷۵، ۸۰-۸۲، ۹۷-۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶	حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> ، ۷۰، ۷۹، ۲۲۴، ۲۴۹، ۲۵۰
۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۱	حضرت ایوب <small>علیه السلام</small> ، ۲۲۴، ۲۲۵
۱۴۸، ۱۶۶، ۲۱۰، ۲۱۸، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۹۶	حضرت زکریا <small>علیه السلام</small> ، ۲۳۱
۲۰۲، ۲۰۵-۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۶	حضرت شعیب <small>علیه السلام</small> ، ۱۲۸، ۲۱۹
۲۲۷، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶-۲۵۰	حضرت صادق <small>علیه السلام</small> ، ۲۱۹
۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵-۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴	حضرت صالح <small>علیه السلام</small> ، ۱۲۸، ۱۴۷
تفسیر المیزان، ۲۵۶	حضرت عیسی <small>علیه السلام</small> ، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۳
تورات، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹	حضرت مریم <small>علیه السلام</small> ، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۰۶، ۲۰۹
ثمود، ۱۴۷، ۱۴۹	حضرت موسی <small>علیه السلام</small> ، ۷۰، ۷۱، ۷۹، ۱۴۷، ۲۰۶
جاحظ، ۱۸۴	۲۰۸، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۳۷
جانبی، ۴۲، ۵۶	حضرت نوح <small>علیه السلام</small> ، ۱۲۷، ۲۰۶، ۲۱۸
جبرئیل <small>علیه السلام</small> ، ۲۱، ۵۲، ۶۳، ۶۹، ۷۱، ۲۴۸، ۲۵۰	حضرت هود <small>علیه السلام</small> ، ۱۲۷، ۲۱۸
۲۵۳	حضرت یعقوب <small>علیه السلام</small> ، ۵۴-۵۹، ۶۵، ۸۲، ۱۰۱
جعفر بن ابی طالب، ۶۹، ۷۰، ۷۹، ۲۴۶	۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۵۵
جهنم، ۱۱۱، ۲۰۷	حضرت یوسف <small>علیه السلام</small> ، ۳۹، ۴۰، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۵
جیمز برید، ۱۸۹	۸۲، ۸۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۵۵
چین، ۱۵۶	حضرت یونس <small>علیه السلام</small> ، ۲۴۲
حافظ، ۷۶، ۷۷، ۱۴۳	حکومت فاطمی، ۱۱۲
حافظ بن حجر، ۱۸۵	حمزه، ۱۲۰
حذیفه، ۵۲	حزّاء، ۹۹
حرب، ۱۱۷	حیره، ۱۵۲
حسنین <small>علیه السلام</small> ، ۲۰۶، ۲۵۷	خراسان، ۲۶۱

سوفسطائیان، ۱۵۷	خوارج، ۱۷۰
سهل بن حنیف، ۸۱	دانشمندان اسلامی، ۲۶
سید بن طاووس، ۲۵۱	دیوید هیوم، ۱۶۵
سیوطی، ۱۰۷	ذَا الْيَكْفُل، ۲۲۵
شارکو، ۱۸۹	ذاتنون (یونس)، ۲۲۵، ۲۴۲
شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۹۳	راغب اصفهانی، ۶۰، ۱۲۷
شمعون، ۱۶۷	رسالة حقوق، ۹۴
شوشتری، شیخ عبدالله، ۲۳۷	روسیه، ۱۵۶، ۱۸۹
شیخ اشراق، ۲۹، ۳۰	روم، ۷۹
شیخ انصاری، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۳	ریچارد هوگارت، ۱۶۴
شیخ عباس قمی، ۲۶۲	زبیر بن عوام، ۶۳
شیعه، ۲۶۵	زجاج، ۵۸
صفین، ۸۱	زمخشری، ۴۱
ضحاک، ۵۵، ۸۲	زیگموند فروید، ۱۸۹
طباطبائی، علامه سید محمد حسین، ۴۱، ۵۸	سالم، ۵۲
۲۵۶، ۲۱۴، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۵۵، ۹۱	سیحر، ۱۳۵
طبرسی، ۴۱، ۴۲، ۵۵، ۶۳، ۲۱۰	سدی، ۵۵، ۸۲
عامر بن ربیع، ۸۱	سعدی، ۷۸
عبد الشمس، ۱۱۵، ۱۱۶	سقراط، ۱۵۷
عبد العظیم حسنی، ۲۵۱	سلیمان، ۱۷۰، ۱۷۱
عبد المطلب، ۱۱۷	سماوی، ۱۶۸
عثمان بن حنیف انصاری، ۱۹۴	سمیه، ۶۱
عزیز، ۴۰	سنت‌های یهودی، ۷۹

عطاء خراسانی، ۶۴	قریش، ۶۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۰
عفیف بن قیس، ۱۷۰	کارل، ۲۰
عقبه بن عامر، ۲۱۰	کتاب مقدس، ۱۶۸
عقیل، ۱۹۸	کربلا، ۸۱
علی بن عیسی رمانی، ۴۲، ۷۴	کرچمر، ۳۱
عمر بن بحر جاحظ، ۱۸۳	کلارک هال، ۱۸۹
عهد قدیم، ۱۶۶	کلبی، ۸۰
عیسی بن ماسه، ۱۷۵	کلدانی، ۱۹۰
غار، ۲۱۶	کمیل، ۲۵۹، ۲۶۰
غزالی، ۲۱	لید بن اعصم، ۶۳
فارابی، ۲۱	لقمان، ۹۴
فخر رازی، ۸۲	لوقا، ۱۶۷
فرانسه، ۱۸۹	لیبالت و برنهایم، ۱۸۹
فرانک آنتوان میسر، ۱۸۸	ماروت، ۶۳، ۱۷۱
فرشتگان، ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۱۳۷، ۱۵۳، ۲۵۲، ۲۵۸	مجلسی، علامه محمد باقر، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۳
۲۵۹	۱۴۰، ۲۳۷
فرعون، ۶۱، ۶۳، ۹۵، ۱۴۷، ۲۰۸، ۲۱۶	مجمع البیان، ۲۱۰
فرنزی، ۱۸۹	محمد بن خلدون، ۱۸۵
قابیل، ۹۸، ۱۰۰، ۱۲۱	محمد حنفیه، ۸۱
قاضی، ۱۸۴، ۱۸۵	مدینه، ۹۷
قبرستان بقیع، ۶۸، ۲۰۲	مراغی، ۴۱
قبیله عذره، ۱۵۵	مرو، ۱۷۵
قتاده، ۵۵، ۶۴، ۸۲، ۱۰۷	مسجد غدیر، ۵۲

نهروان، ۱۷۰	میسیر، ۱۸۹، ۱۹۰
نیراک، ۳۲	مسيلمه کذاب، ۱۵۲
وحشی، ۱۲۰	مصر، ۵۴ - ۵۹، ۶۵، ۱۱۲، ۱۴۷، ۱۹۰، ۲۱۳،
ولئ الله الاعظم ﷻ، ۲۰۰	۲۵۶
هابیل، ۹۸، ۱۰۰	مطهری، آیه الله شهید مرتضی، ۲۷
هاروت، ۶۳، ۱۷۱	معاویه، ۸۱، ۱۱۷
هارون، ۷۱، ۷۹، ۲۳۰	معراج السعاده، ۲۱۲
هاشم، ۱۱۵، ۱۱۶	معمّر، ۶۴
هبل، ۱۱۵	معمّر بن خلّاد، ۲۶۱، ۷۰
همسر عمران، ۲۰۶	مفاتیح الجنان، ۴۲
هند، ۱۶۰، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۰	مفردات، ۱۲۷
هندو، ۷۹، ۱۸۸	مفضّل بن عمّر، ۶۳
هنده، ۱۲۰	مکارم شیرازی، آیه الله ناصر، ۴۱، ۵۷، ۲۶۵
هیگارد، ۱۹۰	مکه، ۹۷، ۹۹، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۲۱۶
یزید، ۱۱۷	ملانکه، ۲۲، ۲۷، ۲۳۵
یمن، ۱۱۴	ملاحمد نراقی، ۲۱۲
یونان، ۷۹، ۱۸۹	موسی بن عمران، ۱۰۲
یونس، ۲۲۵	مولانا جلال الدین بلخی، ۷۴، ۷۵
یهود، ۱۷۱	میکائیل، ۲۱
	نمرود، ۲۲۴

برخی از انسان‌ها روح و توان منحصر به فردی دارند که می‌توانند بعضی اشیاء را جابه‌جا یا حتی مانند اشعه لیزر آن‌ها را منفجر و متلاشی کنند. این انرژی گاه از راه چشم ظاهر می‌شود و نتایج منفی و هلاکت‌باری را به دنبال می‌آورد که به آن «چشم زخم» می‌گویند. این اثر می‌کوشد تا این موضوع را براساس مبانی دینی، عقلی و فلسفی بکاود و ضمن جهل‌زدایی، واقعیات را ارائه و تبیین کند.



شماره کتاب: ۲۰۸۷

ISBN 964-09-0995-5



9 789640 909959